يا ايها الذين امنوا كونوا قوامين بالقسط شهداء لله

احمد شاه ((اوریا)) وحدت یار
Ahmad Shah Vahdat Yar

قیام حق

از نشرات کمیتهٔ فرهنگی اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان

شماره دوم و سوم ـــــ سال اوّل

فرمان خدا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لَنْ نُّؤْمِنَ بِهٰذَا الْقُرْاٰنِ وَلَا بِالَّذِيْ بَيْنَ
يَدَيْهِ وَلَوْ تَرٰى اِذِ الظّٰلِمُوْنَ مَوْقُوْفُوْنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ
اِلٰى بَعْضِ نِ الْقَوْلَ ، يَقُوْلُ الَّذِيْنَ اسْتُضْعِفُوْا لِلَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوْا :
لَوْلَآ اَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِيْنَ ، قَالَ الَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوْا لِلَّذِيْنَ
اسْتُضْعِفُوْٓا : أَنَحْنُ صَدَدْنٰكُمْ عَنِ الْهُدٰى بَعْدَ اِذْ جَآءَكُمْ؟
بَلْ كُنْتُمْ مُّجْرِمِيْنَ ، وَقَالَ الَّذِيْنَ اسْتُضْعِفُوْا لِلَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوْا :
بَلْ مَكْرُ الَّيْلِ وَالنَّهَارِ اِذْ تَأْمُرُوْنَنَآ اَنْ نَّكْفُرَ بِاللّٰهِ وَنَجْعَلَ
لَهٗٓ اَنْدَادًا وَاَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَاَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْاَغْلٰلَ
فِيْٓ اَعْنَاقِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا ، هَلْ يُجْزَوْنَ اِلَّا مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ .

سورة السباء / ۳۱ - ۳۳

ترجمه : گفتند کافران : هرگز ایمان نمی آریم به این قرآن و نه به کتابهای پیش از قرآن : تعجب کنی (ای بیننده) اگر ببینی ستمکاران را که ایستاد کرده شوند نزد پروردگارشان ، باز میگردانند بعضی بسوی دیگری سخن (جواب) را ، میگویند مستضعفان (ناتوانان) برای مستکبران (سرکشان) : اگر شما نمی بودید هر آیینه ، مسلمان می شدیم ، گویند مستکبران برای مستضعفان: آیا ما باز داشتیم شما را از هدایت بعد از آنکه آمد بشما ؟ بلکه شما خود از جمله گنهگاران بودید . و گویند ناتوانان بر سرکشان : بلکه تدابیر مکارانه و حیله و فریب شبانروزی شما ، باز داشت ما را (از ایمان) چون میفرمودید ما را که کافر شویم بخدا و بگردانیم برای او شریکان و همتایان . و پنهان دارند همگی پشیمانی را ، چون ببینند عذاب را و اندازیم طوقها در گردن کافران ، جزا داده نمیشوند مگر موافق عمل و کردارشان .

بسم الله الرحمن الرحیم

احمد شاه (راوریا) وحدت یار
Ahmad Shah Vahdat Yar

شمارهٔ دوم و سوم ـ سال اول ـ عقرب و قوس ۱۳۶۱

شعار ما

رضای خداوند هدف ماست .

حضرت محمد رهبر ماست .

قرآن شریف قانون ماست .

جهاد در راه خداوند راه ماست .

شهادت در راه خداوند از اهداف بزرگ ماست .

آزادی عزت ماست .

حجاب شرعی عفت ماست .

درین شماره میخوانید :

مضمون	صفحه
یادداشت	۳
اسلامی ورور ولی او د ...	۸
همسنگران پیامبر اسلام (ص)	۱۳
نامه ای از زنان مسلمان ...	۲۰
هغه بیچاره ئی د کچه پرولتریه .	۲۳
انقلاب در انقلاب .	۲۷
تفسیر سورة الناس .	۳۱
کمونزم له بیوزلو څخه د دفاع مدعی (!) .	۳۷
حوادث لبنان ... و روسیه .	۴۰
چکامه های انقلابی ..	۴۲
مداخلات خارجی و انواع آن .	۵۱
د کمونستانو د سیسې د مسلمانانو ...	۵۴
مارکسیزم و تحلیل مارکسیستی حکومت ...	۶۱
اهداف قدیم و وسائل جدید .	۶۶
پکت وارسا و سلطه نظامی روسیه .	۶۹
بخون خفتگان سنگر حق .	۷۹

یاد داشت

ای همطریق وهمسفر !

ای همرزم وهمسنگر !

ای همـوطن !

ای خواهروای برادر !

روی سخن با تواست ، با توکه روشنفکری وبا سواد ، چشم وچراغ ملت وکشورت هستی .

آری برادر روشنفکر !

خواننده عزیز !

هرکه هستی ودر هرمقام وموقفی که قرار داری وازهرگونه احترام وامتیازیکـــه برخورداری ، روی سخن با توست ، چون چشم امید کشورغرقه بخونت ودیده انتظارمردم مظلوم وستم خسته میهنت بسوی توست .

خواهرم وبرادرم !

بیش ازچهارسال استکه میهن عزیزت بـــا خون بهترین فرزندان این مرزوبوم آغشتـه ورنگین است ، دین وعقیدهٔ آن درمعرض تهدید وخطرقرارداراد . سفاکترین جنایتکـــاران زمان برحریم ناموس وشرفت تجاوزنموده اند ازدرودیوارمیهنت جزخون چیزی نمیبـــارد ودرکشتزارومرغزاروطنت جزلاله های روئیده ازخون پاک هزاران شهید مظلوم وبیدفاع ، بنظرنمیخوردودرفضای وطنت جزفریادوناله های حزین طفلکان معصوم وجزضجه وفریـــاد مادران وپدران داغدیده ورنجور آوازدیگری طنین اندازنیست . درهربیشه ودرآغوش هر دره وکنارهرصخره ودردامان هربـــاغ وراغ کشورت ، صدها شهید پاکباز خفته است .

آری ، برادرم وخواهرم !

همین اکنون که این نبشته راازنظـــر میگذرانی ، دشمنان آدمخوار وغارتگرنامـوس وشرفت ، مصروف کشتارهای وحشیانـــه و غارتگری ها وتباهکاریهای خویشند ، آری ، همین حالا سرپنجه های خونین جـــلادان ، گلوگاه صدها انسان آزاده وبیدفـــاع را

میفشرد وگلوله های آتشین اینان فرومایگان ازخدا بیخبر، قلبهای بی کینه وپاک صدها پیروجوان وطنت را میشگافد وهمین الآن ملیونها انسان آواره وبی خانمان درزیرخیمه های پاره پاره؛ در حالیکه انواع مشکلات ورنج آوروددرناک دامنگیرشان است، چشم امید وانتظار بسوی تو دوخته اندوملیونها انسان دردمند وطنت، مردوزن وطفل وجوان، بافریادهای حزین خویش ترابسوی خویش فرا میخوانندتا بیاریشان بشتابی وبرای نجاتشان کمرهمت بربندی.

آری، ای هموطن!

ای خواهر وای برادر!

اینست صحنه های تراژیک واسف انگیزوطن، وچنین است وضع رقت بارونکان دهندهٔ هموطنانت. پس تودرقبال این وضع ناگوارودربرابر وطن ومردمت وگذشته ازهمه دربرابرعقیده ودین وشرف مسئولی وتوبحیث یک انسان مشغول کوله بارعظیم رسالت رزم وپیکاروجهادرا بدوش کن وناله های جانکاه وفریادهای دردآلود خواهروبرادرهموطنت رابشنو که ترابیاری میطلبد وبه غمکساری فرا میخوانند وحرکت کن. بروبرج باروهای ظلم وستم وتجاوزرادرهم بکوب وبامردم آشفته حال وپریشان روزگارمیهنت همگام وهمنواشو!

هان! ای خواهروای برادر!

روی سخن باتوست، چون توروشنفکری و مسلمان ودربرابراین وضع؛ مسئولی ومکلف؟ پس گوش کن ومتوجه باش!؛ درخانهٔ ات حریق دامن گستر اختلاف ونفاق درگرفته است وشعله های خانمان سوزحسدوکینه ونفرت زبانه میکشد، آن گامهای متین نخستینی که درمسیرمستقیم جهادمقدس اسلامی برداشته شده بود، به سستی گرائیده ودارد که به انحراف کشیده میشود؛ آن صمیمیت وصفا وآن اخوت ویکرنگی که در آغاز مشاهده میگردید اینک جای خودرابه کینه توزی ودشمنی وانتقامجوئی داده است برادرلولهٔ تفنگش رابه قلب برادرش نشانه میرود وتازیانهٔ بیداد وشلاق ستم وجفا را بردوش وگردهٔ هموطنش فرومیآرد، پسر ثروت پدررا غارت میکند ودارائی اش رابه یغما میبرد وهمسایه آرامش ورفاه همسایه اش را برهم میزندودشمن ازین وضع واین پیشآمد، لبخندپیروزی وشادمانی برلب دارد چون می بیندکه گلوله های راکت وتوپ بی پسلگدمجاهد، بجای تانک وتوپ روس، کلبهٔ محقروکاشانهٔ ماتمرسیدهٔ مجاهددیگررا درهم میکوبدوزیرورو میکندودهشکه ها وزیکویک ها، بجای هلیکوپترها وطیارات روس، سنگرگاه های مجاهدین دیگررا بآتش میکشدودرهم میشکند.

برادرم وخواهرم!

اینک چندسؤال وپرسشی ازتودارم ومیدانم اگرضمیرت بیداربا شد، جوابت مثبت خواهد بود:

آیا قلبت تکان نمیخوردزمانیکه میشنوی، دوگروه مجاهدین، دشمن رارها میکنندوبجان همدیگرمیافتندوجهانی رابناحق به خاک وخون میکشند؟

آیا غمگین وآزرده خاطرنمیشوی، وقتی میشنوی، سنگرگاه مجاهدین یک گروه، ازیکسو موردتاخت وتازوحملهٔ دشمن قرار میگیرد وازسوی دیگرمجاهدین همرزم وهمعقیده شان، ایشانرا ازعقب، خنجر میزنند؟؟

آیا واقعا دردآوروواسف انگیزنیست که میشنوی یک گروه مجاهدین، درسرراه مجاهدین دیگر قرارمیگیرندوکرها وجبرا، آنها راخلع سلاح، وحتی، باسوءلنگشان راازیرپایشان، میکیرند وحتی ازدست بردکفش وبوت ایشان، صرفه نمیکنند؟؟؟

وآیا ....؟؟؟؟

یاللعجب، اگراین واقعیتهای تلخ را، نپذیری!!

آری برادر! واقعیت تلختری ازاینها نیز وجوددارد که این نبشته ازبیان مبسوط ومفصل آن عاجزاست ودراین مقام گنجایش ندارد وفقط اینقدرمیگویم هموطن عزیز! که دراثردسائس وتوطئه های دشمن، آتش فتنه وفساد سراپای کشورت را فراگرفته است ووضع رقتبار وآشفته ودرهم وبرهم مردمانِ محکوم ومظلومِ این دیار که هم بمبِ ناپالمِ روس خانه وکاشانه شانرا بخاک یکسان میکند وهم شلاقِ جفا ونوکِ برچهٔ کلاشنکوف مجاهد هموطنش پشت و رویش رامیدرد ومیشگافد؛ نهایت قابل ترحم است.

آن مردمیکه هست وبودشانرا درخدمت جهاد بقربانی گذاشته اند، سزاوار نیست، به خاطر تأخیر ووقفهٔ کوتاهی درتهیه مرغ بلوِ مجاهد مورد شتم وتوهین قرارگیرندویا لت وکوب شوند وصدها فحش ونا سزا نثارشان گردد. واین قطعاً شایسته وسزاوار جهاد اسلامی نیست واصلا اوباشی ولاابالیگری در این قاموس گنجایش ندارد وهیچ دلیل و بهانه وحیله ای نمیتواند براین جفاکاریها مشروعیت بخشد.

برادر عزیز!

میخواهم بگویم که مسئول این حوادثِ جانکاه واین صحنه های تکان دهنده کیست؟ باید گفت: من مسئولم و تو مسئولی.

زیرا، آن مجاهد بیسواد وناخوان کـه در طول زندگی، سروکارش بایوغ واسپاربوده است وحرفی ازکتاب ونوشتن درکله ودماغش نیست واصلاً راه را ازچاه تشخیص داده نمیتواند وامروزفقط بنابرحکم فطرت، کلاشنکوف به شانه کرده است ودربرابر روس میجنگد مسئولیت رهبریِ فکریِ این دهقان وکارگرِ مجاهد بدوشِ توی روشنفکراست وباید اورا ازدسائسِ شوم وطرحها وپلانهایِ دشمن واقف وآگاه سازی، اواگردرراه ادامهٔ جهاد ودرصحنهٔ پیکار، جرمی وجنایتی را مرتکب میشود وفاجعه می آفریند وبا برچه؛ همسایه اش راتهدید میکند وبابرادرِ مسلمانش راکافرمیخواند وحتی علمایِ دینی را (بنام وعنا وینیکه خودنمیداند چه مفهومی دارند) بیگناه وبی موجب به قتل میرساند ویادرطویلهٔ حیواناتت حبس مینماید، ویااینکه ببهانه هایِ مختلف؛ شب هنگام بتلاشیِ حرمسراهایِ مردم میپردازد وآبرو وحیثیت وناموس همقریه وهمسایه اش رامیریزد وهتکِ حرمت مینماید ویا......دهها وصدها ازین فجایع وتاهنوزکه هنوزاست، همچو صحنه های تکان دهنده ومفتضح درجریان است...

میدانی برادر وخواهر؛ مسئولش کیست؟؟

شاید بگوئی: دشمن مسئول است. آری، این درست است ولی من وتونیزمسئولیم چون درجهت خنثی نمودن پلانها ودسایس دشمن آگاهانه وقدم بقدم گام نبرداشته ایم و دشمن بازمینه سازیها؛ مجال یافته است

که سنگرگاهای مجاهدین را به آشوب بکشد واگر باز هم بی تفاوت بنشینی، مسیر انقلاب را بیش از این به انحراف میکشانند وعلی وفق المراد خویش فتنه برپا میکند.

آری ای هموطن!

این ننگ تاریخ است وصفحات روزگار این حوادث را با خط خوانا ودرشت در خود ثبت خواهد کرد واگر امروز من وتو از قبول این مسئولیت ها میگریزیم واگر در قبال این افتضاحات ورسوائی ها وزیانکاریها خود را دخیل نمیدانیم وراه فرار وبرائت میجوئیم یقین داشته باش برادرم، برادر روشنفکرم، که تاریخ امروز وفردای کشور ونسلهای آینده ی این مرزوبوم، من وترا مسئول این ناهنجاریها خواهند دانست وبر این بی مبالاتی ها وبی راهه رفتن ها، برما نخواهند بخشود.

روح سخن ولب لباب مطلب اینجاست برادر روشنفکرم! که ما همه در قبال این وقایع وحوادث مسئولیم، چون خودرا روشنفکر میدانیم وچشم وچراغ مردم، وهمین کتاب خواندن ومقاله نوشتن وقلم بجیب کردن وکاتب ومرکاتب وچنین وچنان شدن ومکتب رفتن وخارج وداخل، پاس کردن وخلاصه روشنفکر شدنِ تو، ترا در قبالِ این وضع واین زمان وتاریخ فردا واین نسل ونسلهای آینده، مسئول میسازد وقابل بازپرس.

پس برادرم! هرکه هستی وهرگونه که می اندیشی وهرنوع تحلیل وتجربه ئی که از قضایا نزد خود داری اگر مسلمانی وبخدا وپیامبرش ایمان داری، یقین داشته باش که دیر یا زود در برابر هرگامیکه دیگران به انحراف برمیدارند، تاریخ، در برابر من وتو نیز اقامه ی دعوی میکند، چون رشته ی اطلاع این همه حوادث، در دست من وتوی روشنفکر است واین یک واقعیتی است، زیرا دیدیکه نابینا یعنی مجاهد بیسواد وناخوان، دارد در چاه، سقوط میکند وتو، یا خاموش نشستی ویا چاه را در برابر او، راه راست جلوه دادی، مسئولی واین دردسرهای امروزی ازینجا نشأت میکند

آری، برادر!

پس ای هموطن!

آنچه تا اینجا گفته آمد، شمه ای از دردها ورنجهای مؤلم وآزاردهنده ایست که جسم وروح مردم را، افسرده ساخته است وانگیزه ومحرک آن هرچه باشد، مسئولیتش بگردن من وتوست برادر! واگر بخواهیم، چهره ی کریه اینهمه کجرویها واینهمه کج اندیشیها را، زیبا ودلفریب جلوه دهیم واگر فکر کنیم که با موجه جلوه دادن اعمال وحرکات خویش خواهیم توانست رأی وقضاوتِ تاریخ وافکار نسلهای آینده را وحتی نسل امروزی را، به نفع خویش، جلب وتسخیر نمائیم از محدوده ٔ تخیل ووهم، بیرون نرفته ایم وحتماً ویقیناً امروز ویا فردا، آنچه درخور شأنِ ما، ونتیجه ی اعمالِ ماست، بررخمان کشیده خواهد شد. واز انتقامِ روزگار، در امان، نخواهیم ماند واز حیطه ٔ عدل الهی، فرار ونجات ناممکن است. پس برادر! با توجه به این وضع فلاکتبار ورقت آور وبا توجه بحالِ زارِ اینهمه انسانهایِ مظلوم ومحکوم، وبا توجه به حساسیت وخطیر بودنِ این لحظاتی که موجودیت نام ونشان وفرهنگ واصالتِ انسانی وحتی شرف وآزادیِ ملیونها انسانِ همنوع وهمکیش وهموطنت در لبه یِ پرتگاهِ سقوط ونابودی قرار دارد.. بیا برادر، بیش از آنکه وقت، فوت گردد وتا هنوز که فرصتی برای اندیشیدن، داری وتا هنوز که امیدی وراهی، برای نجات باقی است، در خویشتن، روح اصالت وفداکاری پیدا کنیم وبسوی خدا وپیغمبرش روی آوریم وطبق فرموده ی

یکی از ماشین آلات استخراج گاز در شبرغان که بتصرف مجاهدین راه حق در آمده است.

خداوند: "فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ..." کتاب خدا و سنت پیامبر گرامی اش را، محک و معیار اعمال و اطوار خویش، بدانیم و امور زندگی خویش را با معیار حق، بسنجیم؛ متحد شویم و همرنگ و همفکر و فشرده و یکپارچه گردیم یعنی: برادر هم باشیم.

برادر روشنفکرم! رمز وحدت در اینجاست یعنی فکر و عمل خود را، بر موازین و بر مبنای دین خدا عیار نمودن و در روابط و پیوندهای فردی و اجتماعی خویش، حکم خدا را جاری و فاصل ساختن. و این، از مقتضی ایمان عمیق به خدا است و کسیکه باور و اعتقادش از سرچشمهٔ بی ریب و شک اسلام اصیل و انقلابی سیراب گردیده، بهیچوجه حاضر نخواهد شد که زیر بار تحریکات شیطان برود و منافع آزمندانه اش را بر مردم و وطنش ترجیح دهد و یا اینکه بخاطر تأمین و حفظ موقف باطل خویش عالمی را بخاک و خون بکشد و بر روی لاشه های خونین ملیونها انسان، بساط شادمانی و عشرت بگسترد. زیرا چنین انسانی از کمال اخلاص و پاک طینتی برخوردار است، فکر و ذکرش خداست و همه منافع مادی اش را درجهت حاکمیت و استقرار این معنویت به قربانی میگذارد. پس در قلمرو چنین انسانی وسوسهٔ شیطان را نفوذی نیست، زیرا شیطان در برابر عظمت و شکوه چنین بنده زانوی عجز و سرافکندگی بر زمین مینهد و میگوید... "لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ)

آری برادر! در ضمیر چنین انسانی جز ندای ملکوتی حق طنین انداز نیست و در پیشگاه وی آنچه مطرح است کسب رضای خداست و در پرتو این طرز تفکر، چنین انسانی شب و روزش را تا پای جان در خدمت اسلام عزیز و رفاه و آرامش همنوع مظلومش و در راه نجات انسان از حاکمیت انسان و در فرجام در جهت رهائی انسان از قید و بند و اسارت طاغوت و در مجموع در جهت برتری نام خدا و حاکمیت دین خدا در زمین وقف میکند و بقربانی میگذارد.

در قلمرو فکر و اندیشه و زندگی همچو انسان مؤمن و مخلص اصلاً تعصبات خرافی و جاهلانه و گرایشهای منفی و خودخواهانه سراغ نمیشود و وجدان و ضمیر چنین انسانی هرگز حاضر نیست اجازه دهد و بپذیرد که روس بر پیکرهٔ عفت و شرف و موجودیت برادرش تجاوز کند و این لبخند پیروزی و آرامش بر لبانش نقش بندد

پیرمرد مجاهد، در حالیکه فشار انبوه مشکلات در جبینش بمشاهده میرسد ولی بازهم مصمم و استوار کمر بمبارزه بسته و فرزندان خویش را، نوید پیروزی و فتح میدهد.

آری، برادر!

این مسائل و موارد الزوماً برای آن یادآور شدیم که مشکلات سرسام آور و نارسائیهای جانکاه و دردانگیز و ماجراهای اسفبار انقلاب جاری ما، از فقدان و کمبود چنین معرفت و مزیتی ناشی میشود و برای پایان بخشیدن به این نارسائیها و مشکلات، به یک وحدت پایدار و صمیمیت و اخوت اسلامی، باید دست یافت و برای تحقق این وحدت، داشتن باور و ایمان راستین و همگانی، امری است لابدی: "إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ ..." و لازمهٔ ایمان همگانی؛ اعتصام همگانی و دسته جمعی، به قانون خدا "وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا ....." و گریز از تفرق و اختلاف است.

راه علاج کدام است؟!

اگر توی روشنفکر چیز فهم، قرآن را بلندترین و روشنترین معیار سنجش نفع و ضرر خویش بدانی و اگر او، دین خدا و حکمش را بدیدهٔ یقین و تسلیم بنگرد و در برابر خدا گردن نهد و منقاد باشد و نفع مردم و وطنش را بالاتر و بارزتر از منافع آزمندانهٔ شخصی و حزبی اش بداند، و اگر من، تفکر دگم و اندیشه و عمل ناسالم و تعصب آلود (گروهی، حزبی، منطقوی ...) خویش را کنار بگذارم و بدور افکنم و خلاصه اینکه: اگر ما همه در اندیشه و فکر، و در رفتار و کردارمان، ممثل حکم و فرمان خداوند یکتا، با شمیم و لوح ضمیر و وجدان خویش را با تمسک به آئین خدا، از لوث آلودگیها پاک سازیم و به خویشتن زلال و پاک و سالم خویش، باز گردیم یقیناً، کینه و کدورت و نفرت، حسد و بدبینی ها جای خود را به صفا و صدق و صمیمیت، واگذار میشود و روح اخوت و برادری، در کالبد خسته و افسرده و آفت رسیدهٔ ما، باز دمیده خواهد شد و ما همه، متحد و یکرنگ، همانند روح واحد در جسد واحد، و همچون بنیان مرصوص در برابر هر حادثه و پیش آمدی، پایدار و مقاوم خواهیم بود و باز، آن احساس همدردی و همرنگی به محیط زندگی ما و فکر و اندیشهٔ ما باز خواهد گشت

و آنوقت گلهای درمان شگوفا خواهد شد و این صحنه های دلخراش از صحیفهٔ روزگار ما و کشور و مردم ما، محو خواهد گردید و بدین ترتیب، میتوانیم بر مدد و نصرت پروردگار، مطمئن و قرین رحمت او باشیم. در غیر آن، نتیجهٔ ضلال و گمراهی، جز خسران ابدی و عذاب الیم و دردناک، چیزی بوده نمیتواند و این، نتیجهٔ محتوم قوم سرکش است. و خداوند جمیع امت اسلامی را، از سقوط درین منجلاب ذلت و شرمساری در امان دارد، آمین!.

هر آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم
تو خواه از سخنم پند گیر، خواه ملال.

وَسَيَعلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَىَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ سورۂ شعرا۔ آیہ ۲۲۷

اسلامي ورور ولي

او

د هغې شرعي حدود

د اسلامي ورور ولي وجائب او مسؤو لیتونه:

۱ـ دخدای (ج) دا طاعت په هکله یو دبل سره مرسته؛

حضرت پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فرمایي:

"مَنْ اَرَادَ اللّٰهُ بِهٖ خَيْرًا ، رَزَقَهُ خَلِيْلًا صَالِحًا اِنْ نَسِيَ ذَكَّرَهٗ وَاِنْ ذَكَرَ اَعَانَهٗ"

چا ته چي الله پاک دخیر اراده وکړی؛ نو صالح ملګری، ورکوی. کله چي دخدای (ج) حکم ئې هیر شي، ورپه یادوي یې، او که یادیې وي، نو دهغه په اجراء او پرځای کولو کښې ورسره مرسته کوی.

او همدی ټکي ته، حضرت عمر فاروق (رض) داسې اشاره کوی:

"ریښتینی ورونه ځان ته پیدا کړه ا ددوی تر څنګ ژوند کوه، چه په هوسا ینه کښې ښکلا، او په مصیبتونو او بلاکښې ستا ملاتړ دی.

۲ـ بدني مرسته او تعاون:

مسلمان ورور، ښایي دبل په وړاندې دهغه دمشکلاتو دحل او دضرورتونو درفع کولو په لارکې دمسئولیت احساس وکړی، حاکم په صحیح اسناد سره، دحضرت پیغمبر (ص) څخه روایت کوی:

"که ستاسی څخه یو کس دخپل مسلمان ورور دحاجت او ضرورت درفع کولو په خاطر څو قدمه ولاړشي، دغه کار ده ته زما په مسجد کې ددوو میاشتو داعتکاف څخه غوره دی."

۳ـ مالي مرسته او لاس نیوی:

الله، دورورولی اړیکي دتعاون او همدردی لپاره ستراو اساسي عامل ګڼلی او په دی هکله یي، دخپل پیغمبر خاتم الانبیاء په خوله خپلو بندګانو ورا رشادات فرمایلی دی:

" مَنْ نَفَّسَ عَنْ مُسْلِمٍ كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ الدُّنْيَا نَفَّسَ اللّٰهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرُبَاتِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَمَنْ يَسَّرَ عَلٰى مُعْسِرٍ فِي الدُّنْيَا ، يَسَّرَ اللّٰهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَمَنْ سَتَرَ عَلٰى مُسْلِمٍ فِي الدُّنْيَا سَتَرَ اللّٰهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَاللّٰهُ فِيْ عَوْنِ

الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِيْ عَوْنِ اَخِيْهِ". رواه مسلم وابوداود والترمذی والنسائی وابن ماجة

یعنی: که چا د مسلمان وروړ څخه د دنیا د مشکلاتو څخه یو مشکل لری کړ، نو خدای (ج) به د ده څخه دقیامت د مشکلاتو څخه لوی مشکل لری کړی.

او که چا د بیوزلی سره مرسته وکړه خدای به په دنیا او آخرت کې، د ده سره مرسته وکړی.

او خدای تر هغه وخته پوری د بنده په مرسته کې دی، تر څو چه دغه بنده دخپل مسلمان وروړ سره په مرسته کې وی.

۴- ورورولی ټولو اجتماعی مکلفیتونو پرځای کونکې ده، چی دوړو وجیبو څخه ترلویو- لویو واجبو او وندو پوری به ده مدغی الهی رابطی او اړیکی له مخی سرته رسیږی، او یو ورور به دبل ورور په وړاندی د مکلفیت او مسئولیت احساس کوی، لکه حضرت پیغمبر (ص) دامام مسلم په روایت فرمایی:

"یو مسلمان پر بل مسلمان شپږ حقوق لری:

۱- کله چی ورسره مخامخ کیږي، نو سلام پری اچوه.

۲- او کله چی تا ته، میلمستیا وکړی نو ویې ومنه.

۳- او کله چی ستا څخه نصیحت وغواړی، نو ورته نصیحت وکړه.

۴- او کله چی پرنجل او بیا یی اَلْحَمْدُلِلّٰهِ وویل، نو ورته یَرْحَمُکَ اللّٰهُ وو ایه.

۵- او کله چی ناروغ شو، نو ویی پوښتنه وکړه.

۶- او کله چی وفات شو، نو د جنازی سره ولاړ شه.

۵- ورورولی، مینه محبت او ملاتړ دی:

حضرت پیغمبر (ص) اسلامی ورورولی یو د بل سره د مرستی او ښو اړیکو اساسی عامل، ګڼلی دی او د هر ډول ناوړه سلوک، بیلون او حسد څخه یې مسلمانان ژغورلی دی.

او فرمایی:

"لَاتَقَاطَعُوْا، وَلَاتَدَابَرُوْا، وَلَاتَبَاغَضُوْا، وَلَاتَحَاسَدُوْا، وَکُوْنُوْا عِبَادَاللّٰهِ اِخْوَانًا، وَلَایَحِلُّ لِمُسْلِمٍ اَنْ یَهْجُرَ اَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ". رواه مالک والبخاری وابوداود والنسائی.

یعنی: یو د بل سره اړیکی، مه پری کوی، یو بل ته شا، مه اړوی، یو د بل سره بغض او دښمنی مکوی، او یو د بل سره حسد مکوی او یو د بل سره ورونه او د خدای بندګان اوسئ او مسلمان ته روا نده چی د بل مسلمان ورور څخه، د دری ورځو څخه زیات مرور، شی.

بل ځای فرمایی:

"هر ښه کار، صدقه ګڼله کیږی. او د ښو کارونو څخه، یو هم دادی چی د خپل مسلمان ورور سره په ورین تندی، مخامخ شی. او دا چی د خپلی سلواغی (داو بولوښی) څخه دی د خپل ورور په سلواغی کی اوبه واچوی." د ترمذی روایت.

بل ځای فرمایی:

"یو بل ته هدیه او سوغاتونه ورکړئ، چې مینه موسره پیدا شی او بخل مو، ورک شی." دبخاری او مسلم په روایت.

۶- ورورولی غیرت او وفاده:

په دی معنی چی باید یو مسلمان د بل مسلمان د آبرو او حیثیت څخه دفاع وکړی. لکه چی رسول کریم (ص) فرمایی:

"مَنْ رَدَّ عَنْ عَرضِ اَخِیْهِ، رَدَّ اللّٰهُ عَنْ وَجْهِهِ النَّارَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ" رواه الترمذی.

یعنی: چا چې دمسلمان وروردآبرو او حیثیت څخه دفاع وکړه خدای به دقیامت په ورځ دی، دا ورڅخه وژغوري ". او بل ځای فرمايي:

" یو مسلمان دعا ،دبل مسلمان په غیاب کښې مستجابه او مقبوله ده .یو مؤظف ملک دده په سر ولاړدی او هرکله چې دی دخپل ورورد پاره دعا وکړي، دا ملک وایی؛ آمین - خدایه دغه دعا ومنه - او ده ته هم هغو مره اجرورکړې."

(دمسلم په روایت)

ددی تولوڅخه راڅرګندیږی چې په اسلام کښې دوروروليمفهوم څومره عالي دی او یو مسلمان پربل مسلمان څومره زیات حقوق لري. او دغه الهي اړیکې څومره دستاینې وړ، او دساتنې مستحق دی. اسلامي وروروليې، هغه پاکه او سپیڅلې رابطه ده چې لوی څښتن تعالی، دا نسانی ریښتینې ژوندانه دښه سمون دپاره او دټولو خارجي منفي عواملوڅخه دژغورنې په خاطر،

دآدم علیه السلام دزامنو تر مینځ ټینګه کړیده . ځکه ددنیا ژونددا سې عیار شویدی چې هر ومرو به ،دا نساني پرګنو تر مینځ دتعاون، همدردی، او یو بل ته لاس ورکولو په واسطه سمبا لیږی او تکامل مومي. دغه مشارکت او ګډه همکاری حتی دخدای درسولانو غوښتنه ده .لکه چې الله تعالی دحضرت موسی علیه السلام درسالت او غوښتنې څخه دغه رنګه حکایت کوي:

" وَاجْعَلْ لِّیْ وَزِیْرًا مِّنْ اَهْلِیْ ،هَارُوْنَ اَخِی اشْدُدْ بِهٖ اَزْرِیْ وَاَشْرِكْهُ فِیْ اَمْرِیْ ،کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثِیْرًا وَّنَذْكُرَكَ کَثِیْرًا ،اِنَّكَ کُنْتَ بِنَا بَصِیْرًا "

یعنی: ای پروردګاره! زما سره زما دکورڅخه یو مرستندوی، وټاکه ،زما ورورهارون؛ زما مټ یعنی بازو پری پیاوړی کړه . او زما سره یې زما (دنبوت) په کارکې شریک کړه .ترڅو ستا زیاته ثنا او تسبیح وو ایو او تا ډیر ،یاد کړو. بیشکه چې ته زمونږ احوال وینې.

نه افراط او نه تفریط:

هو لکه چې اسلامي ورورولي یو مقدس او پاک پیوندونه او ټول مسلمانان، دې ته هڅول شوي خو دغه اړیکي او ارتباط داسې بې حدوده او بې قواعدو پاتې شوي ندي. په همدې ډول په ټولو مسائلو کښې په عامه توګه او په دې هکله، په خاصه توګه اسلامي شریعت د اعتدال بنسټ ټینګ کړی او د افراط او تفریط څخه یې مسلمانان ټینګ کړی او د افراط او تفریط څخه یې مسلمانان ژغورلي دي. لکه چې د اسلام مختار پیغمبر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم همدغه تګلاره تعقیب کړې او هر کله چې د دوو کارونو په مینځ کښې مخیر شوي دي نو معتدل او آسانه جانب یې غوره کړی دی، او د باطل څخه یې اجتناب کړی دی.

تطرف او شذوذ چې غالباً افراط یا تفریط ته منجر کیږي هغه غیر طبیعي سلوک دی چې د ډیرو انحرافاتو سبب ګرځي او انسان د بې لارتیا په لار روانوي.

اسلامي اخوت او ورورولي په همدې شان هغه مهمه مسئله ده چې باید مسلمان مؤمن او مجاهد ورونه د هغې ابعاد په ژوره کتنه وګوري او د شریعت په چوکاټ کښې هغه وپالي.

په دې هکله افراط نه باید (عشق) او (وله) پولې ته، ورسیږي او نه باید یو ورور د بل سره دومره مینه پیدا کړي چې ګویا محب په محبوب کښې ذوب او ویلې شي. ځکه په دې مرحله کښې بیا د شرعي صیانت او ژغورنې پل ړنګیږي او شیطان او نفس بیا د انسان په ضمیر او زړه حکومت کوي او هلته بیا د محبوب هر کار، محمود او ښې وي او د مین په قاموس کښې د محبوب او معشوق په هکله د نقص او ملامتې کلمه نه ځائیږي. هلته عاشق، څه چې وینې هغه د محبوب حسن او مستحقتوب وي، تر ټولو یې برا او بهتر ګڼي او هر څه د هغه په اختیار کښې ږدي او د نورو قواعدو پروا بیا نه ساتي.

هلته بیا ډیر ځله پیښیږي چې د محبوب ورور، غوښتنه د خدای په حکم راجح وګڼي او ناروا

بەیی،رواگنی اولەځانەبەورتەتوجیهات
جوروی.خودخدای داستازی قاطعفیصلە دادە
چی:

" لَاطَاعَةَ لِمَخْلُوْقٍ فِيْ مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ"

بناءً :مسلمان وروروتەپەکاردی چیدخپلی
وروری اړیکی داعتدال پەچوکاټ کښې فعال
اوژوندی وساتی اوهرڅەدشریعت پەرڼاکښې
اودعقل اوتدبیراوحقانیت پەتلەوتری.
بایددوی دځان سرەهم رښتینەاوصریح اللهجة
وی اودنورو .ورونوسرەهم،مینەاومحبت
بایددحقائقوپرمخپردەوانەچوی،اوعاطفە
اواحساسات هم بایدکنترول اودتعقل ترادارې
لاندی وی.اونەښایی چیپەیوەاوبلەبهانە
حتی پەوړوچاروکښې فروگذاشت اوکمی وشی.
اوپکښې رخصتونە ولټو ،ځکەدابیادلویو -
لویوگناهونودپارەلارگرزی.
داسلام ددعوت کونکوړونەبایدهغەعبادتخانې
وی چی داللەتعالی څخەپەغیردبل څەعبادت
پکښې ونشی اومؤمن مجاهدتەښایی دشرک او
بل نمانځنی څخه،کەخفي یاجلی،ډیرەډډەوکړی
ځکەدشرک عوامل ډیرەپەنرمی عمل کوی
اوانسان دځان څخەناخبرە،بیلاری اوگمراه
کوی.
همدارنگەښایی چی پەاسلامی ورورولی کښې
دحضرت پیغمبرصلی اللەعلیەوسلم وروری دحضرت
ابوبکرصدیق سرەزمونږدژوندانەسرمشق وی
هغەوروری چی پیغمبرصلی اللەعلیەوسلم یی
دحق دویلوڅخەوانړاوه:

" لَوْكُنْتُ مُتَّخِذًا مِّنْ اَهْلِ الْاَرْضِ خَلِيْلًا لَاتَّخَذْتُ
اَبَابَكْرٍ خَلِيْلًا "

یعنی:چی مادمځکی داوسیدونکوڅخەڅوک ،پە
ملگرتیانیولی نوهروموروبەمی ابوبکرپە
ملگرتیا،نیولی او .یعنی داچی دخلیل
کلمەیی ابوبکرصدیق تەاستعمال نکړەاویوازې
پەاسلامی وروری ئې اکتفاکړیدەځکە
دپیغمبرخلیل پەخپلەخدای(ج)دی.
دیوشپیتەکلن صالح بندەڅخەداسې روایت
شویدی چی ویل بەیی:

" زەدخپل زړەپەدرواړەکښې څلویښت کالە
دریدلی یم ترڅودخدای څخەپەغیربل څوک رانە
دننەنەشی."یعنی دشرک پەعوامل وملوث نشی.
پەپای کښې یوځل بیاټولومجاهدومؤمنو
ورونوتەداڅرگندوم چی پەټولوچاروپەتیرە
بیاداسلامی ورورولی پەساحەکښې دافراط
اوتفریط څخەډډەوکړو،نەدافراط لارەغوره
کړوچی دوروری څخەدعشق افسانەاودفناء
فی الانسان قضیەجوړەکړو،اودحق سترگی موږ
عاطفەاواحساسات اونفسانی غلبی راپټې
کړی.اوپەحق اوباطل کښې دجانبداری
پەدگماتیزم اختەشواونەدتفریط پەلومەکښې
راگیرشوچی دځان ځانی اوغرور،کبراولویی
پەجنون مبتلاشواودمسلمان ورورحق،پایمال
اوهرڅەدځان دپارەوغواړو.اوپەغربی مفهوم
دفردیت اومنفعت جوئی پەرنځ اختەشو.او
بالآخرەدنوروممحاسن،ښیکنی،استعدادا و
استحقاق هم ونەمنو.اودهمدې ناروغی
لەکبلەځان اونوروهمراهان دهلاکت اوفلاکت
کندی تەلاهوکړو.اعاذنا اللەمنها .

(پای)

همسنگران پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم

ابوعبیدة بن الجراح

امین امت اسلام

چه شخصیتی است این بزرگواری که پیامبر علیه السلام، دست راست وی را بدست خود میگیرد و میگوید:

"هرامتی امینی دارد و امین این امت ابوعبیدة بن الجراح است"..؟؟

چه بزرگ مردی است این کسی که رسول اعظم صلی الله علیه وسلم، او را به کمک عمرو بن العاص در غزوه (ذات السلاسل) فرستاد و برا رتشی که ابوبکر صدیق وعمر رضی الله عنهما جزء آن، بودند، امیرش ساخت..؟؟

کیست این صحابی جلیل القدر که نخستین بار به "امیر الامراء" ملقب شد..؟؟

کیست این مردی که دارای قامت بلند، جسم لاغر، چهرهٔ پرعرق، ریش کم و دندان شکسته وفا قدثنایا میباشد..؟؟

آری،.. چه کسی است این نیرومندانت کار که عمر بن الخطاب در حالت نزع در مورد وی، میگوید:

"اگر ابوعبیدة بن الجراح، زنده میبود، خلیفه اش تعیین مینمودم و اگر پروردگار م در مورد وی از من میپرسید، میگفتم امین خدا و امین رسولش را خلیفه ساختم"..؟؟

او، ابوعبیدة.. "عامر بن الجراح" است... در نخستین روزهای طلوع آفتاب تابان اسلام،

توسط حضرت ابوبکرصدیق رضی الله عنه قبل
ازینکه پیامبرعظیم الشان اسلام صلی الله وسلم
درخانهٔ ارقم داخل شود، مسلمان شدودرهجرت
دوم به سوی حبشه، شرکت نمودوبعدازآنجا
برگشت تادرپهلوی رسول خدا علیه السلام
دربدرواحدوهمه غزوات، اشتراک نمایدوبعد
هم مسیر "نیرومندی" و "امانت داری" خودرا
درهمصحبتی خلیفهٔ پیامبرعلیه السلام، ابوبکر
صدیق (رض) وبعدتردرمصاحبت امیرالمؤمنین
عمر (رض) ودرحالیکه دنیا راپشت پا زده و
مسئولیت های دینی خودرا با زهدوتقوی و
پایداری وامانت داری بدوش گرفته است
دنبال کند.

❀❀❀

هنگامیکه "ابوعبیدة" رضی الله عنه باپیامبر
اکرم صلی الله علیه وسلم، برفداکردن
زندگانیش درراه خداوند، بیعت میکردبخوبی
مفهوم این کلمات سه گانه ـ فی سبیل الله ـ را
درک نموده بودوازهمان آغازبیعت آمادگی
کامل داشت تاآنچه راکه مقتضای این راه است
ازقربانی وایثاروفداکاری، اداءنماید...
وازهمان لحظه ایکه دست راست خودرا برای
بیعت به پیامبرانسانیت علیه افضل الصلاة
والسلام درازنمود، جسم وجان وروزگار
وزندگیش راجز امانتی نمیدانست که
خداوند آنرا بنزدوی (ابوعبیدة) بودیعت
گذاشته است تادرراه خداوبرای بدست آوردن
رضای او، صرف نماید، ازهمینجا بود که
بدنبال خواهشی ازخواهشات نفس روان
نمیشدوامیدوبیمی ازراه الهی، بازش نمیداشت
وچون ابوعبیدة رضی الله عنه، به عهدیکه
کرده بودهمانندسائریاران فداکاررسول
اعظم صلی الله علیه وسلم وفانمود، بناءً پیامبر
عظیم الشان اسلام صلی الله علیه وسلم درسلوک
وجدانی وی ودرروش زندگانی وی اهلیت ملقب
شدن باین لقب بزرگ رادریافت واین هدیهٔ
عظیم رابرایش پیشکش نمودوفرمود:
"امین این امت، ابوعبیدة بن الجراح است"

❀❀❀

امانت داری ابوعبیدة دراجرای مسئولیت
هایش ازبارزترین سجایای وی است...
چنانچه درغزوهٔ احدهمینکه ازاسلوب معرکه،
حرص مشرکین رابرخاتمه دادن بزندگی
پیامبربزرگ علیه السلام بیشترازحرصشان،
برکسب پیروزی درجنگ، دریافت، باخود
تصمیم گرفت که جایش درمعرکه نزدیک جای
رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بوده باشد.
وباشمشیرش که همچون خودش امین بود درقلب
ارتش بت پرستان که بابغاوت وستمگری آمده
بودندتانورخدا راخاموش سازند، تاخت وبا
ضربات پیگیروبی امانش دمار ازروزگار
شان برآورد.. وهردمی که ضرورت های قتال
وشرائط معرکه اورا ازپیامبرصلی الله
علیه وسلم دور مینمود، چنان میجنگیدکه
چشمانش طرفی راکه موردضرباتش بودنگاه
نمیکردبلکه باتشویش واضطراب زیاددودیده
اش متوجه جانبی بودکه حبیب خدا علیه السلام

درآنجا می ایستادومی جنگید . . . وهرزمانیکه برایش هویدا میگشت که خطری به نبی اکرم ـ صلی الله علیه وسلم نزدیک میشود ، موضع خودرا که دورازپیامبر (ص) بودترک میکردوبه عجله درحالیکه صفوف کفاررا میشگافت وبه عقب میراندقبل ازینکه ضرری به پیامبر (ص) برسانند خودرا بوی نزدیک میساخت . . !!!

ودریکی ازین هنگامه آرائی هایش درحالیکه جنگ باوجِ شدت خود رسیده بود طائفه ای ازمشرکین ، ابوعبیده را محاصره کردند وطبق عادت دوچشم مبارکش مانندچشمان شهباز ، موضع رسول الله صلی الله علیه وسلم را زیرنظر داشت ، درین هنگام نزدیک بود ابوعبیده عقل خودراازدست بدهدچه متوجه شدکه تیری از دست مشرکی برآمدودرروی مبارک پیامبر علیه السلام ، اصابت نمود ، بادیدن این صحنه این شیرمرد شمشیرِمردافگنِ خودرا به گروهی که ویرا محاصره نموده بودندحواله نمودوتو گوئی صدها شمشیربودکه به فرق دشمنان خدا ورسولش فرودآمدهمان بودکه صف شان درهم شکست وامین امت بسوی پیامبربزرگوارش پروازنمودومشاهده کردکه خون مبارک پیامبر برویش جاریشده ودرحالیکه خون را با دست راستش ازرخساره مبارک خودمیزداید ، چنین میگوید :

"چگونه رستگارمیشودقومیکه روی پیامبرخویش راکه ایشانرا بسوی پروردگارفرا میخوانند ، به خون رنگین نموده اند" . . ؟؟

همچنین ابوعبیدة مشاهده نمودکه دوحلقه ای از کلاه خودپیامبرعلیه السلام دردورخسارش فرو رفته است ، بادیدن این حالت طاقت ابوعبیده طاق شدوبه رسول الله صلی الله علیه وسلم نزدیک شده باثنایایش حلقه ای ازآن دورابه دندان گرفت وازرخساره مبارک پیامبر بزرگ بیرون آوردکه با این عمل یکی ازثنا ـ یایش فروافتادوباردوم حلقه دومی را بیرون

کردکه توأم با آن دومین ثنایایش نیز ،فرو افتاد....

چه نیکوست اینکه بقیهٔ سخن را به ابوبکرصدیق رضی الله عنه واگذارشویم تا وی با سخنان گوهربارش آن حادثه را بما تعریف کند...

"درروز احد هنگامیکه به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ،تیراصابت کردودوحلقه از کلاهش به رخساره های مبارکش فرورفت ،باعجله بسویش شتافتم ،درین هنگام مردی را دیدم که ازجانب مشرق میآمدوچنان بسرعت که تو گوئی میپرد ،پس گفتم خدایا این شتاب ویرا طاعت بگردان ،وچون هردوبه پیامبر علیه السلام رسیدیم دیدم که وی ابوعبیدة ابن الجراح وقبل ازمن خودرا به رسول خدا (ص) رسانیده است ، پس گفت :ای ابوبکرترا بخدا قسم میدهم بگذار من آنها را ازروی رسول خدا (ص) بیرون کنم...

پس گذاشتمش ،واو (ابوعبیده) با یکی از دوثنیه اش یکی از دوحلقه کلاه خود را ،گرفت وازرخسار پیامبر (ص) برونش کردوکلاه خود ،بر زمین افتادوبا آن یکی ازثنایایش نیز افتاد ...

وبعد حلقهٔ دیگررا باثنیهٔ دیگرش گرفت وآنرانیزبا ازدست دادن ثنیهٔ خود برون کرد...

وبعد ازآن تاریخ ابوعبیدة درمیان مردم به اثرم (فاقدثنایا) معروف شد" .!!!

ودرروزگاریکه مسئولیت های اصحاب کرام وسعت میافت وبزرگ میشد بهمان پیمانه به عظمت صدق وامانت داری ابوعبیدة افزوده میگشت...

آنگاهی که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم در غزوه "الخبط " وی (ابوعبیدة) را امیر سه صدوچندمردازجنگجویان تعیین نمودوبا ایشان زادوتوشه ای جزاقشارخرما نبود...

وسفردوروکارسختی درپیش داشتند ، وابوعبیده وجیبه اش را بافداکاری وخوشی زائدالوصفی استقبال کرد .ودرحالیکه توشهٔ هریک ازایشان درطول روزازیک مشت خرما تجاوز نمیکرد وبالآخره کاربجائی رسیدکه خرما به نهایت خود نزدیک شد وحصهٔ هرشخص ازیک مشت به یکدانه خرما تنزیل یافت ، درچنین حالی ابوعبیده و یارانش به طی طریق بسوی مقصد میپرداختند وچون خرما خلاص شد ،برگهای درختانرا با کمانهای خود بزمین میریختندوآنرا میجویدندوبربالایش آب مینوشیدند ...

وازهمین جهت است که این غزوه بنام غزوه "الخبط "یعنی"غزوهٔ برگ درخت" نامیده شد ...

آری! ایشان درحالیکه باکی ازگرسنگی وحرمان نداشتندودرمورد هیچچیزی جز انجام وظیفهٔ بزرگی که پیامبر (ص) بدوش شان گذاریده بود، تابا امیرقوی وامین خود انجام دهند، براه ادامه میدادند!!

❁ ❁ ❁

پیامبر بزرگ انسانیت صلی الله علیه وسلم

"امین امت" ابوعبیده رضی الله عنه را بسیار دوست داشت ... ودراکثرموارد ازمیان دیگران ویرا میگزید..

وروزیکه هیئت "نجران" ازیمن با مشرف شدن به اسلام بحضور مبارک رسول اکرم (ص) مشرف شده وازوی خواستند تا بسوی قوم ایشان کسی را بفرستند که قرآن وسنت واسلام را برای آنها بیاموزد، پیامبر (ص) درجوابشان گفت: (بزودی با شما مردی امینی رامیفرستم که، یقیناً امین است.. یقیناً امین است... یقیناً امین است...) !!

وچون اصحاب کرام این ثناء راازپیامبر بزرگوارشان علیه السلام شنیدند، هریک ازآنها تمنا میکردآن شخصی باشدکه پیامبرعظیم الشان اسلام صلی الله علیه وسلم باآن وفدبه یمن، میفرستد، تا بدینگونه این شهادت راستین نصیب وی گردد..

عمربن الخطاب رضی الله عنه میگوید:

"هرگزامارت رابگونهٔ آنروزدوستنداشتم با میدآنکه برمن تعلق گیرد، پس برای ادای نمازظهردرشدت گرمی رفتم وچون پیامبر علیه الصلاة والسلام نمازظهررابما امامت کردوسلام داد، بعدبه جانب راست وچپ نظر انداخت، ومن درین هنگام خودرابه جلو میکشیدم تا مرا ببیند...

"اما رسول اکرم علیه السلام همچنان به جستجوی خودادامه میدادتاآنکه ابوعبیدة بن الجراح رادید، پس ویرافراخواندگفت: باایشان برووددرآنچه اختلاف داردبه حق قضاوت کن.. پس ابوعبیده باایشان رفت"...!!!

این واقعه چنین معنی نمیدهدکه فقط ابوعبیده به تنهائی خودمحل اطمینان وتقدیررسول اکرم صلی الله علیه وسلم بودنه دیگریاران پیامبر (ص)...

بلکه به مفهوم آنست که ابوعبیده یکی ازآنهایی بودکه بااین اطمینان قیمتدار واین تقدیربزرگ نائل شده بودند...

وبعدهم یکی ویا یگانه شخصی بودکه ظروف عمل ودعوت دران روز، غیابش ازمدینه وخروجش برای انجام امرمهمی راا جازه میدادکه او، با مزایا وبرتری هایش میتوانست ازعهدهٔ انجام آن برآید...

وبدانسان که ابوعبیده رضی الله عنه با رسول الله صلی الله علیه وسلم باامانتداری زیست هم بدانگونه بعدازوفات پیامبر (ص) نیزباامانتداری بسربرد.. چنان امانتداریئی، دربرداشتِ مسئولیتهایش که اگرهمه اهل زمین ازان یعنی امانتداری وی حصه میگرفتند، همه را بسنده میشد...

ودرتحت بیرق اسلام عازم هرطرفیکه میشدچون، به صفت ارتشی حرکت میکردتوگوئی بافضیلت واقدامش امیراست.. وچون به صفت امیر حرکت مینمودتواضع واخلاصش چنان بودکه پنداریکی ازجنگجویان عادی است..

وآندم که خالدبن ولید.. دریکی ازمعارک بزرگ فیصله ساز، ارتش اسلام را رهبری مینمود وامیرالمومنین عمررضی الله عنه عهدخلافت خودرا باگماشتن ابوعبیده درعوض خالد،

آغــــاز کــرد ،بمجرد ملاقات ابوعبیــــده

بافرستادهٔ عمر رضی الله عنه درمورد رســالـت

جدیدش، این خبر را پنهان کرد و آنرا درسینهٔ

مملواززهدوزیرکی وامانتداری خودنـهـا ن

داشت تا آندم که خالدفتح بزرگش را تـمیـل

کرد . . .

وآنگاه ابوعبیده باادب بی حدمکتــــوب

امیرالمؤ منین را بوی پیش میکند !!

وخالدازوی میپرسد :

(خدایت بیامرزد ابوعبیده . . چه مانعـی

بودکه متصل رسیدن مکتوب موضوع را بـمـن

بگویی) . . ؟؟

وابوعبیده امین امت درجواب میگوید :

(من نخواستم شوکت معرکهٔ ترا به شکست

مواجه سازم ، نه قدرت دنیا را میخواهــم

ونه برای دنیا کار میکنیم ، همهٔ ما برادران

دینی هستیم) . . !!!

❀❀❀

وابوعبیده درشام امیرالامراء میشــود

واکثریت ارتش اسلام با طول وعرض و آلات

جنگی وتعداد بیشمارش درتحت امارتش قرار

میگیرد . .

وچون درآن هنگام میدیدی میپنداشتی جز

یکی ازجنگجویان وجزفرد عـــــادی

ازمسلمانان بیش نیست . .

وهنگامیکه سخنان اهل شام ودلباختگــی

ایشانرا به این امیرالامراء یعنی خــودش

میشنود . . ایشانرا جمع میکند ومخاطب

قرار میدهد . . .

یکی از هزاران قربانی جور وغارت سردمداران «صلح!!» وسلامت!!
(گیتی د کمونستی جنایتکار)

ببینید برای کسانیکه فریفتهٔ قوت وعظمت

وامانتداری وی شده بودند ،چه میگوید . .

(ای مردم . .

"من مسلمانی ازقریشم . .

"وهرکدام شماچه احمروچه سود که برمن بـه

تقوی پیشی دارد ، خوش دارم درزیرفرمان

اوباشم واحترامش کنم) . . !!!

آفرین برتو ای ابوعبیده

وزنده باد دینی که تراپرورده وپیامبری

که تعلیمت داده . .

مسلمانی ازقریش ، نه کم ونه زیاد .

دینش ،اسلام .

قبیله‌اش ، قریش

همین وبس هویت ابوعبیده ..

امابودنش به صفت امیرالامراء وقوماندان قسمت اعظم ارتش اسلام ونیرومند ترین وموفقترین آن درجنگها ..

امابودنش بصفت حاکم شام که امرش مقبول وخواسته اش نافذ است ..

همهٔ اینها وامثال آن ، توجه ویرا بخود جلب نمیکند ، ودرنزدش پشیزی ارزش ندارد ...!!

و امیرالموٴمنین"عمربن الخطاب"ازشام بازدید بعمل میارد وازمستقبلین اش میپرسد ،

برادرم کجاست ..؟؟

می پرسند : که ..؟

جواب میدهد : ابوعبیدة بن الجراح .

ودرین هنگام ابوعبیده میرسد ،وامیرالموٴمنین عمررضی‌الله‌عنه باوی معانقه میکند .. وبعد بهمرایش بخانهٔ وی میرود ودرآنجا ازاثاث خانه چیزی بنظرش نمیرسد وجزشمشیروسپروزین اسپش چیزی نمیبیند ..

وعمردرحالیکه تبسم میکند ، میپرسد ،

(آیا بسا نمردم چیزهائی برای خودنساختی؟

ابوعبیده جواب میدهد ، (ای امیرالمؤمنین همین نیزمرابه استعفابرابرمی سازد)..!!

ووروزی ازروزها درحالیکه امیرالموٴمنین عمر فاروق رضی‌الله‌عنه درمدینهٔ منوره امورکشورپهناور اسلام را انجام میدهد ، قاصدی خبروفات ابوعبیده رابوی میرساند ، وفاروق اعظم رضی‌الله‌عنه مژه‌هایش ابر چشمانیکه مملوازاشک شده است میفشارد .. وقطرات اشک سرازیر میشود وبعدباروحیهٔ تسلیم دربرابر قضای خداوندی‌چشمانش را میگشاید ..

وبرای وی طلب رحمت میکندوباردیگر خاطره هایش را بیاد میآورد ..

واین قول مشهورش را درموردوی دوباره تکرارمینمایدکه ؛

(اگرچیزی را تمنا کنم هرآئینه خانهٔ مملوٴ ازمردانی امثال ابوعبیده را تمنا خواهم کرد)...

وبالآخره امین امت درسرزمینی که آنرا ازپلیدی های فارسیان وظلم‌رومی هاپاک کرده بود ، وفات یافت ...

وامروز در تحت‌خروارها ازخاک اردن استخوان های بزرگواری پنهان است که دارای روح پاک ونفس مطمئنه‌بود...

نامه‌ای از :

زنان مسلمان، در زندان طاغوت (حافظ الاسد)

چندین بار ، نامه نوشتیم ، با اشک خویش ، با خون خویش و با آه و فریاد خویش نوشتیم باشد که انسانی بشنود. قادر نشدیم حرفی را در صفحهٔ کاغذ نقش و از سلول های زندان، بیرون کنیم، تا چار آه و ناله سر دادیم و در ظلمت شب‌ها ضجه کشیدیم. . . اما کیست که آواز ما را بشنود ؟ . . . آنوقت که فریاد ما از فراز پنجره های زندان گذشت ، پروردگار مان بر ما منت گذاشت و توانستیم که این سطر ها را تحریر نموده از زندان بیرون نمائیم تا جهانیان و انسانهای آزاد ، بدانند که بر سر ما چه می گذرد ؟.

ما زنانی هستیم که در سلول های تاریک زندان بسر می بریم ، هر روز و شب به انواع شکنجه ها تعذیب می شویم . زندانبانهای وحشی و درنده خو پیهم داخل میشوند و به اقسام گونا گون ، ما را عذاب میدهند ، با چوب دنده ، با برق دادن و به انواع عذاب ها که زبان از شرح آن عاجز است ، ما را شکنجه می کنند .

ای کاش، بگذارند خواهر ما که عفتش را ، توسط این آدمگونه‌های بیوجدان از دست داده است ، نفاس خود را تکمیل و خویشتن را پاک سازد .

کاش ، می مردیم و یا از فراموش شدگان می بودیم . . مریم عذراء در حالیکه دور از عذاب و دور از انسانهای وحشی نفخهٔ پاک الهی در او دمیده شده بود این جمله را تکرار میکرد :

«یالیتنی کنت نسیا منسیا» یعنی : ای کاش از فراموش شدگان می بودم. پس ما چه میگوئیم و چه میخواهیم ؟ به جهان انسانیت فریاد میکشیم که ما را ازین عذاب ، نجات دهند ، به صدای بلند فریاد می کشیم ، هر یکی از اجزاء جسم ما

فریاد بلند میکند و هر ذره از وجود ما آه و ناله سر میدهد ، هر قطره خون ما ، هر سلول بدن ما ، هر نفس ما که پائین و بالا میشود فریاد می کشد که ای معتصم . . . ای معتصم . . . یک زن مسلمان در گوشه ای از جهان ، فریاد وامعتصما را بلند کرد و هزاران مرد مسلمان به ندای اولبیک گفتند و لشکر اسلام برای نجات او برخاست و سر زمین ها را فتح کرد . . . ولی ما صد ها تن زنانی هسیتم که در زیر شکنجهٔ طاغوتیان بسرمیبریم ، صد ها تن از زنانی که تعذیب میشویم ، هر لحظه کشته میشویم ، به هزار صورت کشته میشویم . . . آیا معتصمی نیست ؟ آیا مسلمانی نیست که برای نجات مان برخیزد ؟ ؟ . . .

پروردگارا ! ما بەچە کسی فریاد بلند کنیم ؟ . . زندگی بر ما در از شد، روز ها و ماه ها گذشت . . . ماه ها پی در پی گذشت و خون جنایتکاران در رگ های جنین در ارحام ما ، در حرکت‌است . پس ما چه کار کنیم . . . ؟

ای پروردگار ما ! بر ما رحم بفرما که هیچ کسی بآه و نالهٔ ما لبیک نگفت. ای انسانها ! ما از شما توقع آنرا نداریم که ما را نجات دهید یا همین زندانها را بالای ما فرو ریزید و یا بما فتوی بدهید که خود ها را و آنچه را که در ارحام ماست بکشیم . . . همواره رنج و عذاب ما بیشتر میشود . نه شب را پایانی است ، نه روزی است که زندگی ظلمتبار ما را روشنائی بخشد .

ای مسلمان اندیشمند ! بیدار شو ، بپا خیز ، تا بکی در خواب فرو میروی ، خواب را دراز کردی و ما ، خواب و راحت را نمی شناسیم . . . ای عالم مسلمان بیدار شو ! و بیاد آور آنروزی را که در پیشگاه خداوند ایستاده شوی و از توسؤال شود که چه کردی ؟ . . . چه کردی در مقابل آنکه ناموسش پایمال شد و هتک حرمت گردید ؟ . . . چه کردی برای آن زنیکه از پاهایش در سقف زندان آویخته شد ، حجابش بیرون و همه لباس‌ها از تنش کشیده شد وجسد عریانش بالولهٔ سنگین آهنی تهدید گردید بحدیکه فکر و قوتش را از دست داد و نمیدانست که چند ساعت برا وگذشته است و او هنوز مانند ذبیحه ای ببالش آویزان است؟ . . .

چه کردی ای مسلمان دانشمند در مقابل آن خواهرت که در آنجا ، در زندان انداخته شده و در آنجا بالت و کوب ، خون از بدنش جاری گشت و دست و پایش ورم کرد و عقل و هوشش را از دست داد ؟ . . . چه کردی در مقابل آن زن مسلمانی که شوهرش را پیش رویش تعذیب کردند و او فریاد کشید و

کسی بدادش نرسید و لباس هایش در خون غرق گردید؟... چه کردی در برابر آن زن مسلمانی، که بعد از آنکه در اثرلت و کوب، عقل و حواسش را از دست داد جسد فرسودهٔ او توسط بیست و شش وحشی درنده به شفاخانهٔ انتقال داده شد؟... و بالآخره در مقابل این همه، چه کردی؟... در آن روز، جوابت چه خواهد بود؟ و چه جواب داری حال آنکه هنوز تو در غفلت بسر میبری؟...

آگاه باش ای عالم مسلمان و بخود آی... و ما را از آتش نجات ده و ما را از غرق شدن نجات ده...

رشته های وجود ما خشک گردیده، نه روزی، نه روشنی ای... درین وادی هولناک، با وحشت و اضطراب... در ظلمت بحر عمیق... فریاد میکشیم... راه نجات می پوئیم...

آیا راه نجات وجود دارد؟... راه نجات و راه روشنی...

(خواهران آغشته در عذاب شما در زندان طاغوت)

تباهی جهان

ای تشنه بخون بشر ای دیو زرنگ
برلب سخن صلح و بدل شهوت جنگ
اندر پس آن داس و چکش پنهان است
از بهر تباهی جهان تیر و تفنگ

احمد شاه ((وحدت))
Ahmad Shah (Vahdat)
A. K. P. O.

هغه بیچاره ئی
دکچه پرولتر په جرم
شهید کـړ

نصروچی ،به کله زمونږ حجری ته را دننه کیده نوها لته لیری به په یوگوښه کنج کی پخپل هراتی پتوکی غلی کښیناست اوځا نه بې دسوچونو اواندیښنو بی گودره سیندته ورلاهوکړ .دکلیډیروځوا نا نوبه دنصرو په هکله دا فکرکا وه چی نصرونیشه کوی او دا- ماخستن دډیری نیشې دلاسه همداسی ډوبسود ائی ورځینی حوړیږی.

ما جی به نصرودا حالت لیده توزه به هم دفکرو- نوا وسوجونوپه زغلنده نیلی ورته سپور شوم . اودی نتیجې ته به ورسیدم چی یره والله " – همزولی سمې خبرې کوی اودنصروپه هکله دهلکا نوخبرې صحت لری.

خوچی کله به می دهغه په پندوپندوبریتونو بانددیبوسی اوبیورلی سپیری دوړی ولیدلی. نوخپلها غه پخوا نی نظربه ډیرسپک اوسپور را ته

معلوم شو .سودا یی او غمجن نصروزمونږدکلی له ډیروبدمرغوځلمیا نوڅخه وو .که له یوې خوا- بې پخپل تول ژوندکی دپلارمینه نه وه لیدلی اوپه وړکتوب کې ئې دبیوسی اونا داری دنا خوالوله لاسه نبونځی یری ابښی وو نوله بلی خوا یی دخپل لوغړنچا پیریا لدنا خوالویه وړ اندې دمقاومت په ډگرکې داسې بیرحمه څپیړی .خوړلی وې چی ژوندونورته جهنم گرزیدلی وو .

نصروبه همیش له خلکو څخه غوښتل چی ده ته دې ،په پنځولمونځونوکښې له لوی او مقتدرخدای څخه دصبرا وتحمل غوښتنه وکړی.

کله چی به دکلی دلوی جومات ملاصاحب رما خستن له لمانځه څخه وروسته دغا ی حاجت به یې – ځنی وغوښته .

دما خستن دلمانځه له خلاصید وسره سم به دکلی
دما خستن دلمانځه له خلاصید وسره سم به دکلی

دښا ندا ریه حجره کې دځوا نا نویوشرا وشورجوړ
شـــو .دځلمودمستی خندا هې هې به دحجرې
له تیرا نوڅخه تورتور گردونه په ځمکـــه
راپرې ابـســتل. دکلی شوخوا وگســتا خو
هلکا نوچی به بیا نصرودا ندیښـنوپه سمندر
کې په غوپوولید، نوتهوکیا وتکالی به ئې پرې
ورمرش کړی.

هو ،په حجره کې نا ستوبندا ری ځلموبه دنصرو،
خوا رکی دسوچونوا وفکرونودا حالت ریشخندا وه
ا وخپلی با بولالی به ئی پری تا زه کـــولـــی.
یوبه له یوې خوا پرې را پورته کیده ا وبل بـه
له بلی خوا .تا به یوڅـــه ویلا وما به بلڅـــه .
یوه به ویل: بره مړه! خیا لخومی دا دی چی نصرو
ن بیا غوا ړی دفکرونوا وسوچونوپه نیشـــــه
کې آسما نته وحیژی. بل به له بلی خوا پری را پورته
ا وجنگه خندنی خوله به ئی په تهوکوتکا لوپرا ـ

نسنله .پدا سې حا لکې چی دډیرې خندا لــه لاسه
به ئې یه بدوگولاس نیولیؤ په خبلوبا بولالـــی
به ئی شـــروع وکــړه.

نه مـــړه ،دا فکرونه ا وا ندیښـــنی به یوه ورځ
له نصروڅخه دمجذوب نیکه دزیا رت ډوب ا و ـ
سودا ئی ملنگ جوړکــړی.

لـــه یوی گـــړی خندا وروستـه به دحجـری
لـه بله کنحه څخه بزغرا پورته شوا ودیوبل ـ
گســتا خا وسی احسا سه ځلمی دبی ځا به تهوکـی
غیشی به دنصـــرو به زړه کی جگ ودریـــــد
ا ودهمدې غشـــی له حکیدوســره به یه حجـره
کی دخند ا بوشور ما شور جوړشو .دتهولـــو
بندا ربا نوسترگـی به دډیری خندا له لاســه
څخـــه رډی ډډی را وختلی .نصـروچی به بیا
ځا ن دبی وقوفه ا وبی احسا سه ځوا نا نودخندا
به شورما شور ا و هې هې کې ولیده په پرا خـه

پښه یه ئی له ډیری خوا شینی څخه دخولورودرا –
مات شو. زرزر یه ئی دخپل ځا دره یخکی وخنډلی
او دخپل عصب دسر ید ولیا ر ده ئی لاحول ولا قوة.
وویل اومخ یه کور یه یه اوږدوا وږدو ګامو
نوروان شو.

ره لاره وم یوه شوی چی نصرو ولی داسی
ډوب او سوداني محسوس دی. نو ځکه مې
کله کله به دهره کی دحدسوتا یدا رحیا یو
به حداکی وډه احساس له او دخیلی حداء
توشا درمی یری نودولا وکله کله یه می هم
دخپلو بی ځایه مسخرونیلی دهغه په لور،
ور زغلاوه.

خو ډیر وروسته بیا پوه شوم چی: دهغه
دسوچونوا وفکرونو او اندیښنو دنیا
یوه سپیڅلی او له قداست څخه ډکه دنیا ده
ریښتیا هم، دنصرو دفکرونوا واندیښنو
دنیا یوه سپیڅلی دنیا وه. دهغه دسوچونو
نړی دخلاصون او آزادی نړی وه. او دهغه
داندیښنو جهان دخدای پاک په نیغه او
مستقیمه لارکی دځان ځاریدنی او سربښندنی
جهان ؤ.
او دهغه په پنډو پنډو بریتونو باندې د –
سپیرو ډوډو خاورین ګردونه دهغه دریښتونی
اتلتوب څرګندی نمونی وی.
نصرو غریب ګوټی لادداؤد له خونړی ساتور
څخه دخپل مؤمن ولس دخلاصولو دفکرونوا و
سوچونو په دنیا کی ها خوا دی خوا ګرزیدو –
او راګرزیدو چی دهیوا دپه آسمان څکوغرونو
باندې دسره بشکیلاک دتورو وریځو تورا وبنا ن،
چوکړل او دغوا ئی سره او له مصیبت څخه ډک
تا ورین، دمؤمنو افغانانو په خوا ره جونګړه
کې دوژنو زړه بوږنونکی ډرامې ییل کړی.
نصرو اوس دپلهر وخت نه؛ نا آرا مه او غمجن
ښکاریده، ځکه چی دخپلو فکرونو او اندیښنو
له بیوزله دنیا ګی څخه ئې پرده پورته کړې وه،
او دمهاجم طاغوت یه وړاندې ئې دجها دمؤمن
سنګرنیولی وه.
او دکفر دسیلاب مخنیوی لپا ره ئې متې را نغاړلی
وی. اوس خو تهولیه دېیوه شوی وه چی: نصرو
نیشته نه کوی او نه دنیشی په فکرکی دی
بلکه هغه دیوه سپیڅلی آرمان په جهت
کې، دا قدام او دافعا نستا ن ددفاع دسنګر
یوانل سپاهی او سرفروش مجاهد دی. خو بیا هم
نا ارې ننها ریا نوا ودنبر رژیم دحاکما نو

یکتن از مجاهدین قهرمان درمیان انبوه برف، بدون احساس اندکترین ملال و خستگی، از حریم شرف و عزت وعقیده ودین خود دلیرانه بپاسداری ایستاده است.

حرامی بحورو، وربوری حدل. هره ورێبه-

ئی دهغه بەحوکی سپکی اوسپوری وبلی او به

مسحره آمیرەدولبه ئێ دبصرودمعدس اوباک

هدف پەکربشه باندی گذارونه کول.

دولسوالصاحب زوی به دخان اکا وزوی ته ول:

یاره، غورخوراته کیږده کەنەچی نوی خبری-

می اوریدلی ده!

- څه خبره؟

- هغه خبره...

- هغه نصرو څه ده؟ هغه سودائی نصرو..

.....خه هغه څه کوی؟

یاره! هغه اوس غواړیچی وزیرشی نو ځکه ئې اوس ئې

ددولت په ضدفعالیت شروع کړی.

دلوتما رقاضی زوی بەدرشوتخورا ودډیختی-

خارنوال زوی تەمخ وروا ړاوه:

...یاره، نصروهسی خان تباه کوی! دنصرو

اودجهادئی سره څه!

دا مونږلکه چی مسلمانان نه یو؟ خودا درته

وایم چی لەدی ټانکو اوطیارو سره مقابله

گرانه اومشکله ده. شپی اوورځی دتاریخ

په بسترکی لیټ په لیټ اوښتی اوراا وښتی

دنصرودمور چلټولیا ران دهیوادپه گوټ

گوټ کی سره راپورته شول.

څه موده وروسته نصروپه یوه خونړی جګړه

کې سخت ټپی شو اودطاغوت بریځو لەخوا ژوندی

ونیول شو.

دکفر محکمی، نصروته په دی جرم چی:

کچه اوکم اصل پرولتیردی دمرگ،

سزا ورکړه اوهغه ئی شهید کړ

"اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ"

خوهغه څوک چی دنصرودهدف اوآرمان جهته

اولوری ئی مسخره کاوه؛ اوس دنصرود-

پاکووینو ټکیه داران دی.

انقلاب در انقلاب

وحدت در انقلاب

مسئلهٔ وحدت ویکپارچگی صفوف در انقلاب، از مسائل نهایت مهم وارزشمندی، میباشد که هیچ انسانی جرئت انکار اهمیت حیاتی آنرا بخود نمیدهد. طرح مسئلهٔ وحدت از داغترین موضوعاتی بوده است که درجریان انقلاب همواره مورد بحث قرار گرفته وهمگان برضرورت آن تأکید نموده اند. واگرچه مشکلاتی فرا راه وحدت قرار داشته ویا شرائط واصولی پیشنهاد گردیده ویا موانعی ایجاد شده است مگر باوجود آن، از ارزش وحدت کاسته نشده وهرکدام ادعا نموده اند که خواهان آن میباشند، گرچه اساسی ترین انگیزهٔ وحدت مردمیکه براساس حکم خدا دربرابر کفر، طغیان وتجاوز قیام نموده وباجهاد مسلحانه وقربانیهای بیشمار به اشتیاق شهادت وبرقراری حکومت اسلامی شجاعانه میرزمند، همانا حکم خدا درمورد اعتصام به حبل الله واحتراز از تفرقه میباشد.

درکنار آن گذشت زمان وسیر حوادث بخوبی نشان داد وثابت ساخت که وحدت ویکپارچگی مجاهدین ضرورت اجتناب ناپذیر بوده و ارتباطات مستقیمی با سرنوشت انقلاب دارد.

چون درمورد اتحاد ومزایای آن واحکام خدا ورسول صلی الله علیه وسلم درین باره به تکرار از طریق نشریه ها وکنفرانسها سخن رفته است، لهذا سیر اصلی این سلسله بحثها را تعقیب نموده وبه پیش میرویم:

درمورد اختلاف این نکته را هرگز نباید از نظر دور داشت که با طرح این مسئله وجستجوی راه های حل برای آن، ناگذیر هستیم تا به این سؤال پاسخ بدهیم که کدام اختلاف؟

اختلاف درمجموع انقلاب؟ ویا اختلاف درنهضت؟ زیرا هرکدام آن نیازمند راه حل جداگانه میباشد.

همواره با طرح مسئلهٔ اتحاد وازبین بردن اختلاف وچنددستگی، راه حل دوگانه مدنظر قرارگرفته است:

یکی اتحاد بمنظور اعادهٔ وحدت نهضت وتلاش ومبارزه درجهت ساختن یک تحریک خالصاً اسلامی.

ودیگر اتحاد تمام نیروها بخاطر آزادی افغانستان.

ودائماً این دوراه حل، طرفداران، ومخالفینی داشته است.

درمورد راه اول، چنین استدلال شده است که فقط اتحاد نیروهای مخلص، متعهد ومنسوبین تحریک اسلامی برای مبارزه باکمونیزم وبرقراری حکومت اسلامی کفایت میکند واتحاد با سائرگروه ها، نه تنها مفید نبوده بلکه به نسبت عدم اخلاص ووابستگی آنها، خطرناک نیز میباشد واساساً باید اصالت نهضت حفظ شود ومبارزه دراین مسیرادامه پیدا کند ونباید حقیقت اصالت نهضت فدای مصلحتهای سیاسی گردد که آنهم گذرا ونا پایدار خواهد بود.

وراه حل دوم میگوید که گرچه آغازگرانقلاب، نهضت ما میباشد، مگردرجریان انقلاب تمام اقوام، قبائل وطبقات مختلف جامعهٔ افغانستان؛ این قیام عمومی وسرتاسری را همراهی نمودند که به این صورت امکان آن میسرنیست تا همه تحت کنترول حزبی درآمده وتابع مقررات قواعد تنظیمی گردد، لهذا نباید ارزش وسهم نیروهای دیگررا نادیده گرفت وبا آن به مخالفت برخاست.

تذکر این مطلب ضروری است که منظور از نیروها، همان نیروهای مجاهدین مسلمان استند که یا از نهضت کناره گیری نموده ویا مستقلاً درجهاد سهم گرفته اند. ونباید اشتباه شود که همکناری باگروه های ناچیز کمونیست وشبه کمونیست که با ما تضاد عقیدتی دارند واساساً با مردم بیگانه ومطرود جامعه هستند، منظورنمیباشد.

اما درموردوحدت باگروه های دیگرمسلمان که ازنظراهداف یا طرزکار ویا سوابق وشمولیت عناصر ناپاک درآنها، مخالفت داریم باید گفته شود که درصورت پذیرفتن اصول واهداف والای اسلامی ما وقطع علاقه وروابط با عناصر ضداسلامی وعدم ارتباط با سائر قدرتهای استعماری، وحدت با این گروه ها نه تنها مضر نبوده بلکه لازمی وضروری میباشد وبه این شرط که حاکمیت آنها عملی نگردد وجهاد ما به بیراهه کشانیده نشود.

گرچه بدبختانه فاصله ها میان عناصری که ادعای اخلاص وتعهد واصیل بودن را داشته اند بمراتب بیشتر ازفاصله بین بعضی از آنها وعناصر دیگر بوده که بزرگترین مانع درجهت وحدت، بشمار رفته است، یعنی تضاد وخصومت فیما بین عناصر مخلص وتحریکی، بنابرعوامل ملی چون رقابت نا مشروع، بیشتر از تضاد با دیگران بوده است که بعضی ها براین واقعیت استدلال نموده ووحدت افراد تحریکی

راعملی وکافی ندانسته وحدت بزرگ وگسترده تری را پیشنهاد نموده اند .

بناءً درمورد وحدت ،جهاد وانقلاب ما بادو مشکل مواجه است :

اول - مشکل وحدت تمام نیروهای مجاهد بصورت کل .

دوم - وحدت نیروهای مخلص واصیل نهضت اسلامی که برای حل اختلاف درونی نهضت وحل اختلاف تمام گروه ها بصورت عمومی، راه حلهای جداگانه ای باید سراغ گردد .

تاجائیکه به اختلاف داخلی نهضت ارتباط میگیرد ،باید گفته شود که چاره ی اساسی این مشکل، راه حل متکی بر واقعیت ها می باشد ولازم است تا به خلوص ،محبت ،اخوت ،اعتماد و یکدلی گذشتهٔ نهضت باز گشت نمائیم واین راه چندان دوری نخواهد بود ،گرچه مشکلات وموانع فراوانی درمسیر آن قرار دارد .

رویهمرفته این مسئله نیز حائز اهمیت است که با مطالعه دقیق تاریخچهٔ نهضت ،چگونگی ریشه گیری اختلاف وراهیابی آنرا به حریم نهضت بررسی ومسببین آنرا شناسائی نمائیم .

بررسی این همه مسائل گرچه برای یک راه حل بنیادی واصولی ،ضروری به نظر میرسد ولی درشرائط فعلی ،طرح این موضوعات ،نه تنها مشکلی را حل نمیکند ،بلکه مشکلات تازه ای را ایجاد مینماید وحقیقت امر اینست که با ازدست رفتن پیشگامان نهضت واینکه فرصت انسجام وتنظیم حزبی میسر نگردید وبا هجرت وتغییراتی که بوجود آمد وتا اندازه ای دربحث گذشته "تغییر در شخصیتها" بررسی شد ،زمینهٔ نفوذ ورخنهٔ عوامل بروز اختلاف مساعد گردید وبدبختانه که روز به روز ، دامنهٔ این اختلاف وسیعتر وبه عقده ها، بدبینیها وکینه توزیهائی تبدیل شد که تا کشمکشهای خونین به پیش رفت .

خداوند بزرگ بهمه توفیق عنایت فرماید ،تا قلوب خود را از هرگونه کینه ،بدبینی ،بدخواهی ونفرت نسبت به برادران مسلمان دیگر خود، پاک ساخته وبا ایمان خلل نا پذیر ،خلوص نیت صفای قلب وپاکیزگی عمل درجهت کسب رضای الهی دوشادوش سائر برادران مجاهد ،دریک صف واحد قرار گیریم ووظیفهٔ فرد فرد مسلمانان است که تا از هرطریقی که میشود وهرراه حلی را ،که سراغ دارند وهرروشی را که مفید میدانند وهرتدبیری را که لازم می بینند ،با تمام قوا،همه مساعی خود را به خرچ دهند تا اتحاد اسلامی، مستحکم وپایدار ترگردد وفاصله ها وموانع ،از بین برود ،واین ،مبرم ترین وظیفه ی هرمسلمان با درک وبا احساس ،درشرائط فعلی میباشد .

موضوع اساسی دیگرکه همواره مطرح بوده سوءال شکست وبقای اتحاد میباشد وخصوصا طرح این سوءال که چگونه اتحاد را مستحکم نگهداشت واز شکست آن جلوگیری نمود؟پاسخ این سؤال خیلی ساده وروشن است .

زیرا از نظر مکتب ما باید درهرمسئله حکم خدا ورسول(ص)درنظرگرفته شود ، وهرعمل یک مسلمان براساس حکم ایمان او صورت گیرد. بناءً اتحادی موفق خواهد بود که براساس حکم

ایمان ودرک ضرورت تاریخی آن واحساس خطراتیکه درصورت ادامهٔ اختلاف متصوراست بمیان آمده باشد وهرکسی میخواهد باتحاد بپیوندد ،باید پیش ازپیش ذهناً خودرا آماده وقناعت خویش را فراهم نموده باشد وجای هیچگونه شک، تردیدودودلی باقی نماند. زیرا وحدتیکه براساس فشار ،چه داخلی وچه خارجی بوجودآید موجودیت و بقای آن ، وابسته به موجودیت فشار بوده ویا باتغییرات آن، تغییرخواهد کرد .لهذا تصمیم وارادهٔ قطعی ،قبلادرقلب گرفته شود وبعداروی کاغذ پیاده گردد واین بسیارسهل است که فیصلهٔ قلبی رابروی کاغذ بیاوریم ، ولی نهایت مشکل خواهد بود که فیصله های روی کاغذرا برقلوب خویش تحمیل نمائیم واگرهراقدامی، درچارچوب قراردادها ،توافق نامه ها وامضاءها محصوربماندوتبارزعملی نداشته باشد، بی ثمروبی نتیجه خواهدبود.

ازهمینجاست که نسبت به وحدت بعضی ها اظهارشک وحتی بدبینی میکنندوآنراغیر واقعی ونمایشی میخوانند، زیرا میبینید که باوجودتعهدات هنوز هم روشهای خصمانه ترک نشده وبرخوردها بجای خود باقیست وگاهی هم ازدیادمیابد.

امابایدگفته شود که ادامهٔ اختلاف،راه‌حل ازبین بردن برخوردها وخصومت ها نیست زیرا درصورت اختلاف ،این خصومت ها بقوت خود باقی میمانندوچه بسا که دائرهٔ آن وسیع میگردد، امادروحدت ولوهرقدر ضعیف هم باشد،این امیدواری موجود است وبه مرورزمان رفع خواهد گردید.

خدا راسپاسگذاریم که درپناه رعایت والطاف اوشاهد استحکام وپیشرفت اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان هستیم وامید داریم که درطی مراحل تکامل اتحاد ،تمام موانع ازمسیر آن برداشته شودوبقایای کدورت ها وخصومت ها بصورت طبعی زائل و فراموش گردد. انشاءالله.

یکتن از پاسداران مؤمن وهدفمند انقلاب اسلامی کشور عزیز افغانستان ؛ در حالت تمرین وتدریب برادران مجاهد؛ دیده میشود.

تفسیر سورة الناس

بسم الله الرحمن الرحیم

قُلْ أَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ، إِلٰهِ النَّاسِ، مِنْ شَرِّالْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ، اَلَّذِیْ یُوَسْوِسُ فِیْ صُدُوْرِ النَّاسِ ، مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ .

شد مرا الهامی آواز سروش — ای خودی گم کردهٔ بی چشم و گوش
دل بدست این و آن خود بستهٔ — از حریم لطف و رحمت جستهٔ
عاجز اندر دست استعمار ها — صید صیادان استثمار ها
چند ، اندر بند این در باریان — تابکی محتاج استحماریان
صید این ربا نیون خود پسند — پایمال مترفین نا پسند
راه حق اینست صراط المستقیم — انحراف و خود پرستیها سقیم
خویشتن را طعمهٔ هر دون مکن — شکوه ها از چرخش گردون مکن
«اعبدوا الله» چون پیام مصطفی است — دین و آئین و طریق مجتبی است
«قولوا : آمنا برب العلمین» — در پناه خالق کون و مکین
تا جهان باشد مقام دلپذیر — حرف حق بشنو که گفت : انی نذیر
دست در ویرانی وسواس کن — آتش اندر دیدهٔ خناس کن
بندهٔ حق شو ، بنه پا کهکشان — گام دیگر بر ورای این جهان
«پشت پا زن تخت کیکاؤس را — سر بده از کف مده ناموس را»

مترف و ارباب ورهبان نیست باد !
واجتنبوا زین همه تثلیث باد !

(بِرَبِّ النَّاسِ)

در پناه رب ، بدیدم راز ها است — ز آنکه اربابان سوای راز ها لست
ذکر آنها همچوسازِ دگران — در پی تزویر فکر دیگران ،
دسته ای با اثم و عدوان همنشین — مترفین و فاسد و هم مجرمین

همچو مارکس افتیده اندر جستجو
تا کند مغز جوانان شستشو ،
گاهی از خواری و فقر اندر سخن
لیک اندر فکر دزدی کفن
قول حق نادیده و لایسمعون
فکر حق ناکرده ولایعقلون
فتنه را در ملک دلها رهبر اند
تخم افساد جهانی پرورند
جملگی در فکر و ذکر چون و چند
تا کشانند مشتی احمق در کمند
خون مردم باده و صهبای شان
شور محشر فکرت فردای شان
آتش اندر هست و بود افروختند
جملگی در آتش غم سوختند
ظالمان را رهبراند و مفسدین
فاسقان اند و غلام مسرفین
مترفین اند و همه دشمن بحق
می برند از کردهٔ شیطان سبق
باعث ویرانی ، دنیا و دین
از «تعش حرا» سراسر غافلین

این بود ارباب های دون پرست
از می بیدانشی افتاده مست

◆◆◆◆◆◆◆◆◆

(مَلِکِ النّاسِ)

از ملک بوده است ما را نعمتی
لیک رو آورده اندر نکبتی
مالک الملک است الله الصمد
پادشاهی لم یلد ولم یولد
نیست جز او مالک این هست بود
از وجودش هستی ، ما را وجود
دستهٔ فرعونیان آمد پدید
فکرتی جز خود پسندیها ندید
گفت انی ربک الا علی منم
آن شهٔ فرخندهٔ والا منم
جملگی باید مرا چون بنده ای
خاک پای چون من فرخنده ای
کرد استکبار ، قوماً عالیین ،
از خدا و بندگی ها غافلین
آتش اندر ملک دلها برفگند
خود فروشان را خدای خود پسند
چون نظر بر کرده های خویش کرد
ظلم و را از ظلم دیگر بیش کرد
ظلمت او ظلمت دلهای کور
منکر قرآن و انجیل و زبور
کردهٔ فرعونیان خود پرست
شوکت و شیرازهٔ وحدت شکست
دشمنی راه حق کردار شان
باطل اندر باطل است گفتار شان
کفر و الحاد است و شرک آئین او
خلقی و پرچم نشان کین او
این بود فرعونیان را راه و رسم
حق پرستان را عنید و در دو خصم

چون علاء فی الارض گفتند جملگی
سر کشیدند از طریق بندگی

◆◆◆◆◆◆◆◆◆

(اِلهِ النّاس)

راهی از خویشتن بیگانه ای
چون هیولا در دل ویرانه ای

از خود و از خالق خود بیخبر
لیک اندر فکر خود صاحب نظر

مانع راه خدای لا یزال
دعوی همبستگی با ذوالجلال

چشم بر ناموس مردم دوخته
آتش حسرت وجودش سوخته

قدرت حق دیده در بازوی خود
متکی بر سحر و بر جادوی خود

بلعم و باعوریان بد سرشت
مفسدان کعبه و دیرو کنشت

خود به محراب دعا افگنده اند
کردهٔ شیطان و را شرمنده اند

دیدهٔ احبار و رهبان همچو تیغ
یأ کلوا اموال مردم بی دریغ

اثم و عدوان اعتبار راهبان
حکمت بی حکمتیء یاغیان

جامهٔ تبلیس اندر جانشان
با همه ابلیسیان پیمانشان

رشتهٔ زنار اندر گردنش
خون مردم لکه های دامنش

چهرهٔ او نقش تزویر آورد
راه حق نادیده تکفیر آورد

در کف آستین ایشان مار ها
تار و پود دامن از ز نار ها

قصد استحمار مردم کرده اند
نذر ها از مال مردم خورده اند

- - - - - - - - - -
- - - - - - - - - -

- - - - - - - - - -
- - - - - - - - - -

- - - - - - - - - -
- - - - - - - - - -

- - - - - - - - - -
- - - - - - - - - -

دل تهی از مهرو و حب کرد گار
خرمن بیچارگان را چون شرار

بستهٔ او هام و جهل ایمان او
خون مردم پایهٔ ایوان او

◆◆◆◆◆◆◆◆◆◆

مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِیْ یُوَسْوِسُ
فِیْ صُدُوْرِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ

مردمی آلوده چون خناسها
دون سرشت و خائن و وسواسها

دشمنان فطرت انسانیت
فکر آنها جملگی شیطانیت ،

از رهٔ وسواس ، خلق از راه برند
تا کسان بیخبر را بی کمند ،

خود فروش و از خودی بیگانه ای
بهر صید دیگران دیوانه ای

بهر اغواء چیده پیدا و نهان
حلقه های صید بهر مؤمنان

ظلم و نا حق بوده است ما یجمعون آلهٔ دست و حمار کافرون

◆◆◆◆◆◆◆◆◆◆

عرض حال شاعر

رفتم آنجا در امید سجدهٔ با نیاز و عجز همچون بندهٔ
سر نهم با عرض و سوز بندگی فارغ از لوث و سرور زندگی
یک نفس با خویش هم پیمان شوم بر نهم زنار و خود انسان شوم
دل نهم در عالم نادیدهٔ دا نم از اسرار نا فهمیدهٔ
تا ببینم جوهر خود در وجود طی کنم این وادیٔ بود و نبود
بگذرم زین عالم اندر ذات خویش سر دهم من نغمهٔ اثبات خویش
تا کشایم عقده نا سوت را گر شکافم سینهٔ لاهوت را
بندگی آرم که باطل ،برهن وصف لا موجود الا هو سخن
عرض دارم کی خدای این جهان این جهان و آن جهان لا مکان
در خراباتم اسیر درد مند درمیان حلقهٔ ابلیس بند
خود بدست غیر خود گم کرده ام زین سجود بندگی شرمنده ام
صورت هستی آن لهو و لعب رغبت من جمله حمال الحطب
صبح من شام است و شام من چنین زندگی اندر کف ظلمت قرین
جملگی در دست طاغوتیم ما آتش اندر خانه افر و ختیم ما
ما اسیر دست این ارباب ها خون ما اندر کف انیاب ها
مترفین از خون ما در نعمت اند مردم مستضعف اندر ذلت اند
دین و دل مخروبهٔ وسواسها است در کمین ما بسی خناسها است
ما همه گم کرده راه اختیار در کف این نا کسان بی وقار
چارهٔ بیچارگان خویش کن
لطف و رحمت برسر دلریش کن

◆◆◆◆◆◆◆◆◆◆

وطن گم کرده ایم

ظلمتِ شب ها و هوی مرد گان سیلی مرگ است و روی طفلکان
عالمی در ناز و نعمت خفته اند قصهٔ لیلی و مجنون گفته اند
لیک ما را فکر و ذکر کشتگان می برد خواب از سراب دیدگان
گریه های طفلکان زرد و زار کشتگان لشکر روس و تزار
خانه ها ویرانهٔ دشت جنون آبهای چشمه ها چون جوی خون

مسجد و محراب و قرآن مبین
پایمال روس و قوم کافرین
قصر ها ویرانه همچون خاکدان
خانقا گردیده بی نام و نشان
دختران نازنین و شیخ و شاب
درمیان دجلهٔ خون بی حجاب
باغ وراغ ما همه برباد رفت
بر سرما نکبت و ادبار رفت
ای وطن ای خطهٔ مینو نشان
فخر انجم درمیان کهکشان
ای وطن ای سر زمین خاک و خون
دشت و دامان تو یکسر لاله گون
ششجهت ویرانه و خونابه زار
صحنهٔ غارتگری و کار زار ،
طفلکانت لقمهٔ فرداش نیست
جز خون و آبله در پاش نیست
پیرهن صد پاره در خون و لجن
کشتگان زرد و زار بی کفن

اینهمه از دست روس و ببرکان
ظلم و وحشت از هجوم خرسگان
آتش اندر ملک ما افروختند
پیرو برنا جملگی را سوختند
«خیزد از دل ناله ها بی اختیار
آه آن شهری که اینجا بود پار»
«آن دیار و کاخ و کوه ویرانه است
آن شکوه و خال و فر افسانه است»

زادهٔ محمودیان بت شکن　　مشتی از گم کردگان بی وطن
این گروه بینوا در جستجو ،　　گریه ها و ناله ها و گفتگو ،
تا مرادی های هستی دیده ایم　　جز صدای کشتگان نشنیده ایم

ای خدای بی نیاز چاره ساز
چارهٔ این مردم بیچاره ساز

◆◆◆◆◆◆◆◆◆◆

خطاب به شاعر

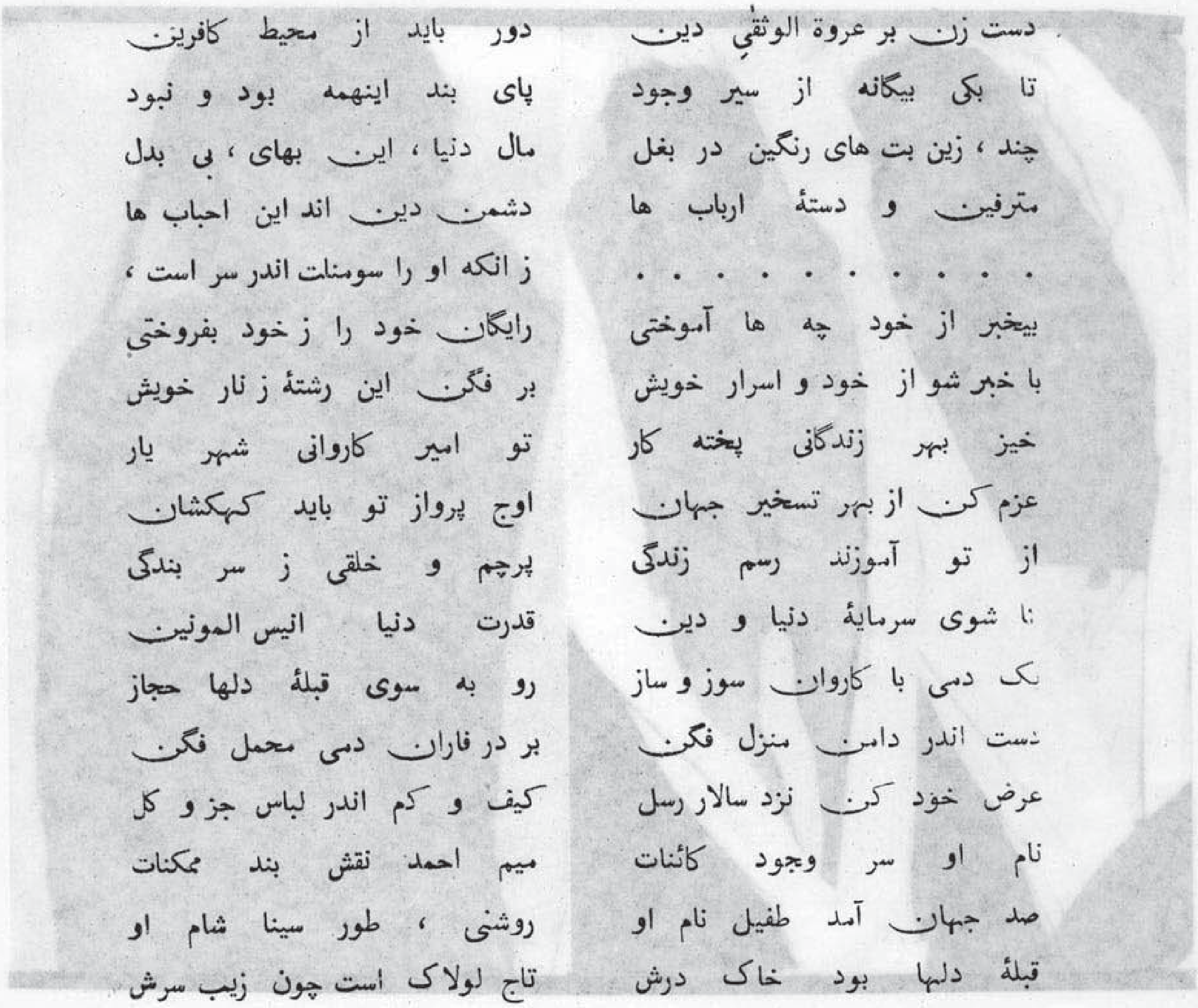

نالهٔ جانسوز آمد از کنار　　مؤمنان باید پناه کردگار
دست زن بر عروة الوثقیٰ دین　　دور باید از محیط کافرین
تا بکی بیگانه از سیر وجود　　پای بند اینهمه بود و نبود
چند ، زین بت های رنگین در بغل　　مال دنیا ، این بهای ، بی بدل
مترفین و دستهٔ ارباب ها　　دشمن دین اند این احباب ها
. . . .　　ز انکه او را سومنات اندر سر است ،
بیخبر از خود چه ها آموختی　　رایگان خود را ز خود بفروختی
با خبر شو از خود و اسرار خویش　　بر فگن این رشتهٔ ز نار خویش
خیز بهر زندگانی پخته کار　　تو امیر کاروانی شهر یار
عزم کن از بهر تسخیر جهان　　اوج پرواز تو باید کهکشان
از تو آموزند رسم زندگی　　پرچم و خلقی ز سر بندگی
تا شوی سرمایهٔ دنیا و دین　　قدرت دنیا انیس المونین
یک دمی با کاروان سوز و ساز　　رو به سوی قبلهٔ دلها حجاز
دست اندر دامن منزل فگن　　بر در فاران دمی محمل فگن
عرض خود کن نزد سالار رسل　　کیف و کم اندر لباس جز و کل
نام او سر وجود کائنات　　میم احمد نقش بند ممکنات
صد جهان آمد طفیل نام او　　روشنی ، طور سینا شام او
قبلهٔ دلها بود خاک درش　　تاج لولاک است چون زیب سرش
هستیٔ گردون بپایش ریختند　　طینتش از مهر حق آمیختند
«مدعی علم الا سماستی　　سر سبحان الذی اسراستی»

گوشهٔ ارمان او آور بکف
شو امیر کاروان ولا تخف

◆◆◆◆◆◆◆◆◆◆

کمونزم له بی وزلو څخه دفاع مدعی (!!!)

کمونیزم له پدید و سره دېرخورد په صورت کی کوشش کوی چی ټول مسائل یوازی دطبقاتی اومادی عینکو له دید څخه وڅیړی اودهری پدیدی لپاره اقتصادی توجیه پیدا کړی .

اوبیا همدی اقتصادی توصیې ته په طبقاتی مبارزه کی دحاکم زبیښاک گرقشرا ومحکوم، زبیښل شوی قشر ترمینځ ځای ورکوی.

کمونستان دټولنیزوا وطبیعی پدیدو داوښتونا وبدلونپه پیښوکی دنوروا صالتو نوپه رول باندې سترگي پټوی اوهغوته هیڅ ارزښت هم نه ورکوی.

کمونستیغورځنگ دنړیوالو مبارزوغورځنگونو کمونستیغورځنگ دنړیوالو مبارزوغورځنگونو په لیکه کی تنها وځانته یومترقیاومخکښ غورځنگ وائی .

اوکمونستان تنها ځان ته یوه مترقی اومخکښ په ډله وائی کومه ډله چی ددوی په اصطلاح دانسانی ارزښتونودلاسته راوړلو په جهت کی په غوڅه توگه سره د مبارزی جنده اوتوغ دبری په برج هسکولای شی اما هرهغه خلاصون بخشونکی غورځنگ چی په مارکسیستی اولنینستی مفکوره باندی سمبال نه وی ولوهرڅومره مترقیاوله انسانی ارزښتونوڅخه ډک هم وی دکمونستانو له خوا داپورتونیزم ،ارتجاع او ایډیالیزم په تورونو تورن کیږی اوددوی دغوښتنی له مخیباید نسکور او ویجاړ شی.

ترڅو کمونستان دصحنی دیوازنیومخکښانو په توگه پاتی شی اوهغه دچاخبره دهچی په چغالی میدان کی دځان لپاره دمنړوا و ترړو چانس ترلاسه کړی. کمونستانو

سربیره پردیچی دهرخلاصون بخښونکی غورځنګ کلک دښمنان دی‌دخلاصون بخښونکو غورځنګونو دپرزیدلولپاره‌ئی له‌ډیرو ارتجاعی ډلوتپلوسره سازش اومرسته‌کړیده اودصحنی دسیاسی رقیب له منځه وړلو لپاره ئی له‌هغو بنی لاسوډلوسره چی په فکری لحاظ له دوی سره په فرسخوفرسخو ، فاصله لری سازش کړیده .

په لومړیوورځوکې همداکمونستان وو چی دکودتادنیک شاګوم له‌پاره‌ئې دبی شرمو ډمانوپه څیر ، ډمامی ډنګولی خوکوم وخت چی دداؤد ،کا واکی‌سلطی دروسانوپه لاس خاتمه وموندله اودوی دقدرت‌واکمنان، شول نوبیائې داؤد ته دآدمکش هیروبشری قصاب او...نور لقبونه ورکړل .
نو دایو ښکاره اوڅرګند حقیقت ی‌چی‌دکمونستا

ارمغان کمونزم: تباهی، بربادی، آوارگی و پریشان روزگاری و شکنجه و آزار مردم. این تصویر شاهد این صحنه‌ی رقت بار است. آواره‌ دلی سرنوشت، بدون هیچ جرمی.

په افغانستان‌کی‌کوم وخت چی داسلامی غورځنګ ځواک قوت ددربار وروست تسلط دویجاړیدلوپولی ته نژدی‌کړ، کمونستانو ددې لپاره چی دصحنی مؤمن رقیبانئې له منځه لاړشی اوبریالی نه‌شی،په‌ډیره بی شرمی سره‌ئی‌ددربار دجاسوسی دنده په غاړه واخستله ، دداؤد دسرطانی کودتا

لپاره داسانی ارزښتونو ساتلڅه‌اهمیت نه‌لری‌بلکه هغه څه‌چه‌ددوی‌لپاره داهمیت وړدی هغه دادی چی‌په څه ډول دبشریت وینی وزبیښی اودآزادی جنازه‌له‌تړی څخه څنګه بورته کړی.
دنړی په اوسنی لانجمنه اوکړکیچنه وضعه‌کی‌چی‌له‌هره‌طرفه څخه‌دبشریت بقاته‌جدی

او غوځګوا بمتوجه دی.

کمونستان پرته له دې چې دخپلو اجاره شوو اصطلاحاتو دتعمیل په جهت کې یو قدم مخته لاړشي دخپلو ګټو پرسر یواوبل تکوي روسي کمونیزم دچینائي کمونیزم په تنده باندي دمرتد هژمونیزم دتور تاپه لګوي اوچینائي کمونیزم په روسي کمونیزم باندي دسوسیال-امپریالیزم تور لګوي. دچین او روسیي ترمنځ مخالفتونه اوپه نړیواله سطحه کي دهمدې مخالفتونوانعکاس آن، تردې ځایه پورې رارسیږي چې هریوئې په خپل بوبت سره له ډیرو شرمیدلو ارتجاعي ځواکونو سره دسازش میدان ته رادانګي ترڅو یوله بل سره دبشریت دوینو په زبیښلو کي وروسته پاتې نه شي.

نن ورځ نړیوال امپریالیزم، له کین او ښي لوري څخه وړکوتي او اسکیرلي ملتونه دخپل ښکیلاک په لومه کې راګیروي اودا ښکیلاک ګری اوزبیښاک ګری پرته دلودیځ اوختیځ دښکیلاک کونکو دتفاهم څخه صورت نه نیسي. دایوازې ویوازې دوړکوټو او اسکیرلو ملتونو سرنوشت مسئله ده چې دلویدیځ اوختیځ تر منځ ئې دتالان کولو په سر شکرنجی اودګوړو ګیلي کیږي. لکه څنګه چې مخکښې مو وویل چې یوازې او یوازې هغه څه چې نن ورځ په نړۍ کې دسولي او امنیت تیکه دارانو ته ارزښت لري دملتونو او ولسونو زبیښاک او ښکیلاک مسئله ده او بس.

داتراشلي فکرونه او ایډیالوژۍ ګاني فقط او فقط دسولي او امنیت تیکه دارانو ته دنورو دحقوقو دلوټولو او تالان کولو وسیله ده. له همدې امله ده چې وینو او ګورو کوم اصل چې کمونیزم ته ارزښت لري هغه داده: هرڅه دخپلو ګټو په خاطر او هرڅه دخپلو ګټو په لارکې. دتیرو د(۶۵) کلونو په دوران کې دکمونیزم تاریخ داحقیقت په ډاګه کوي چې په نړۍ کې ټولو کمونستي ګوندونو دخپلو شوموګټو دساتلو په لیار کښي له هیڅ ډول مداری توب څخه ډډه نده کړې.

یوه ورځ له نازیزم او فاشیزم سره دمبارزې په نوم دفرنګي اوفرانسي له استعمار سره سازش کوي. اوبله ورځ له استعمار سره دمبارزې په نوم دفاشیزم په څنګ کې دریږي اوبله ورځ بیا دخپلو ګټو دتأمین په خاطر دتیرو دریځونو په مقابل کې یو بل مخالف دریز نیسي. اودهمدې ټولو ارتجاعي دریزونو لپاره بیا غواړي چې علمي او اقتصادي توجیه ومومي.

(ختم)

حوادث

لبنان... وروسیه

حوادث روزگا روگذشت زمان،پرده ازروی حقائق واقعیتهائی برمیدارد که انسانها به آن،پی نبرده باشند. درخلال این حوادث سند محکومیت انسانها صادروبدسترس عموم قرارمیگیرد ، نفاقها وخبث های درونی آشکارا میشود، چهره های واقعی وحقیقی از پشت پرده ها بیرون گردیده غدروخیانت وحقد وکینه های پوشیده هویدا میگردد. همین حوادث روزگار وجذرومدهای آنست که وطن دوستان راازبیگانگان ووابسته گان جدا می نماید. همین رویدادهای حیات است که چهره های دوست راازدشمن مجزا میسازد. چهره های منافقین به سرکردگی ابن سلول وقتی برای عموم آشکاراگردید که روزگار حوادثی رامثل جنگ احد به ارمغان آورد . همین حیات ورویدادهای آن بود که پیمان شکنی وغدر یهودرابا مسلمانان برملا نمود. تاباآنها معامله مناسب دروقت مناسب صورت گیرد . همین جنگهای مثل بدر واحزاب بودکه اخلاص،ایمان وفداکاری مسلمانان خاصة انصارراببر جهانیان با مروز مدلل وروشن نمود.

آری همین تجربهٔ علنی وعملی حیات بود که چهره های پلیدوحقیقی فرزندان صدیق وباوفا ووطن دوست کشورراهمچون " ترکی امین ، کارمل و..." برعامهٔ ملتِ مظلوم افغانستان نمایان کرد ، وثابت گردید که تاکدام حد واندازه این آقایان درگفته هاوکرده های خود نسبت بوطن وملتٔ صادق امین ووفادار بودند !!!

آری همین روزگار وفرآورده های آن بود که دوستانِ حقیقی وطرفداران وپشتیبانانِ راستینِ ملت افغانستان رابر جهان وجهانیان معرفی کرد که برای حفظ استقلال آن باهمه توان وامکانات خود داخل کارزار گردیدند، ویکصد وپنجاه هزار عساکرتربیت یافتهٔ خودرا باپیشرفته ترین اسلحه های آنهادرخدمت مردم افغانستان گذاشتند، تابه این اقدام شجاعانه"!" افغانستان را ازاحتلال وتقسیم ذریعهٔ امریکا ، چین وپاکستان(!)

نجات بد هند !!

درردیف همین رویدادهایِ زمانه بود که تجاوز اخیراسرائیل برلبنان، صورت گرفت. در جریانِ این تجاوز، بساحقایق وواقعیت‌ها کشف گردید که امکانِ ادراکِ آن، قبل ازاین دیده نمیشد، دشمنان ازدوستان تفکیک گردیدند، راستگویان ودروغگویان ازهم شناخته شدند، ناسیونالیست‌ها و انقلابیون دروغین وبی محتوی نقاب ازچهره‌هایشان برداشته شد، رهبران سازمان به اصطلاح، آزادی بخش فلسطین، به خطاهای بزرگ ومعادلات خاطئانهٔ خود پی بردند، شعارهای تند وبیانیه های جذاب واحساساتی ولی میان تهی واجوف، دربرابر تند باد طوفان قرارگرفت واز هم پاشید، پیمانها ومعاهده ها ووعده ها، مدارامتحان قرار گرفتند.

درسطحِ عالم عربی، کشورهایِ به اصطلاح انقلابی وتندرو، عرب ازصحنه بکلی دورماندند برای اینکه شعارها وکلمات دوآتشه، دیگر موقعیت هایِ خودرا ازدست داده بودند، جبههٔ ایستادگی وپایداری عرب که بعد از معاهدهٔ صلح میان مصرواسرائیل توسط آمریکا تشکیل گردیده بود، میان تهی بودن ومزور بودنش نزد همگان برملا گردید، حتی بعضی ازاعضای آن مثل لیبیا به زنده برآمدن فلسطینیان به رهبری یاسر عرفات ازبیروت نیزمخالف بودوآنرا یک عمل خائنانه وضد ملی خواند، وبه کشورهائی که برای فلسطینیان پناه دادند لقب وابستگی وخیانت رابرایشان صادرنمود، واین عمل رایک گناه وخیانت نابخشودنی اعلام نمود.

امادرسطح‌بین المللی‌یگانه‌پشتیبان وهم‌پیمان فلسطینیان"!!"، وحامی ومؤید نهضت‌های آزادی بخش جهانی!! بنیانگذار صلح وآشتی جهانی!! یعنی روسیه هم بوعده های دیرینه‌ی خودنسبت به مبارزات آزادی بخش فلسطین، وفاکرد!! وجهت حمایت آنان، از: ضرباتِ اسرائیل، واردکارزارگردیدوباصادر نمودنِ بیانیه‌ی انزجار آمیزوباتاسف وجایبخودرادرقبال مسئولیتهای جهانی‌خود انجام داد!!.

تصویر بالا، تودهٔ خاکستری از کالبدِ انسانِ آزاده ای ست که درراه دفاع از عقیده ودینش با کفار، جنگ وجهاد نموده ودر اثر بمباردمان دشمن چنین حالتی تبدیل شده ست.
برادر! نگر تو خاکسترش میپندار که در نهانخانهٔ هر ذره ای از آن شراره های آتش زبانه می کشد ودرژرفای تیره گیهایش نور تابناکِ شرف وعزت می درخشد.

دوینوسوغات

کرو ندی دی زرغونی شه د خپلواک نسیم له باده !
ای زما د ویاړ ټاټوبی ای زما گرانه هیواده

ته زما داور تغری ئی ته میراث می د بابائی
ته می مینه محبت ئی زه مجنون ته می لیلائی
ستا کنډ والوکی می ویاړ دی ته لرغونی آریانائی

ستا د دښتو سپیره دوړه زما وسترگوته توتیا ده
ای زما د ویاړ ټاټوبی ای زما گرانه هیواده

تاکی ښخی ککری دی د تاریخ دا تلانو
ته زانگو د میړ نوئی ته مورچل ئی د غازیانو
تاکی رغښتی دی سرو نه د سپیڅلو شهیدانو

بیا دی زوړ تاریخ ژوندی شو چه خونرنگه دی فضاده
ای زما د ویاړ ټاټوبی ای زما گرانه هیواده

ستا په خیټه کی شول هضم تاړا کونه یرغلونه
تا کی واوښتل خپی شول د تودو وینو سیندونه
دنگو غروکی دی‌نابود شول دپردوجبون پوځونه

هره پر ښه دی شاهده په صحنود کربلا ده
ای زما د ویاړ ټاټوبی ای زما گرانه هیواده

ستا سینه کی عظمت پروت دی د آزادو ولسونو
ستا لمن کی پورته شوی اتلان د غور ځنگونو
زما دبرم‌توغ لارپاند دی ستاپه‌هسکوهسکوغرونو

زما د وینو سوغات واخله گوره ته نه شی ناښاده
ای زما د ویاړ ټاټوبی ای زما گرانه هیواده

ما هم متی دی را نغښتی چه بسیادی پرگنی کړم
په سرود لوړو ترودی رپا ندی شنی جنډی کړم
په لښکرو د دښمن دی دا دری آتشکدی کړم

تا به خلاص کړم ئی گشنه د پردوله انقیاده
ای زما د ویاړ ټاټوبی ای زما گرانه هیواده

-ع-م- عصمت قانع-

چکامه ها

هیهات

هیهات هر چه بود ز دنیا ، شکست وریخت
لبریز «کیف» بودم و لبریز «آرزو»
در محفلیکه «درد» نبود و «اثر» نبود
شمع شهادتیم به خلوتگهٔ گداز
طرحیکه داشتیم ز آهنگ «درد» و «عشق»
فریاد تا بلوی دل و اشک جام جم
داغ دل و مزار تمنا و اشک گرم
ژرفای «رنگ» سلطنت «نظم» و «جوهر» است
اینجا درین ستمکده از شوق زیستن
فرخنده باد عمر شکستن نصیب دل
منهای این شکسته دلیهای «شهر دل»
فریاد ، آسمان ! ز چه نشکستهٔ هنوز ؟ !
اینجا درین کویر «رسوب» و «هبوط» و«درد»
هنگامه ساز خویشم و تصویر خون دل
ای سنگ درد ناک ! ستمگاه زندگی
آزادگان همیشه سزاوار نالهٔ اند
تقدیر ، رهگذار «شرف» خار آفرید
با چلچراغ شعر به
بشتافتیم و پهنهٔ «ش

سرې سکروټې

«حقپال»

د اسیا زړه کې پرتې دي سرې سکروټې
افغانان یې لو لپه کړل هم یې وټې

د افغان ټاټو بې سور بخمل اغوستی
رنګ بدل دی هم د خاورې هم د ګټې

بې ګناه د عقیدې په جرم وریت شول
خو د سولې مدعی ! لا ګوری غټې

دسیاست پرده یې څیرې شوه باک نه کا
که هر څو یې پرمخ وټې څوک ختې

د مرام لوښی یې ولویده له لاسه
حیران و درید غمونه شول پرې کوټې

دا دښمن د آزادۍ نه دی نو څه دی
نه یې چاته پټکې پریښود نه چوټې

د الله په اتکا په زړه تـوره
بډو هلې دي افغان مسلمان متې

څوک په دواړو جهانونو مختورن شو
چاته مرګ او په ژوندون دواړوکې ګټې

دتاریخ شونډې یې سرې کړې په سرو وینو
ملحدین به شرمنده وي غاړې ېټې

که دخیال له نیلي کوز سر په زنګون کړې
بیا به پوه شې چې خواري کا د ګونګټې

د «حقپال» د تندو او ښکو په سیلاب کې
ګوندې ډوب شي، هم ددوی دوحشت ختې

کعبهٔ میهن

این خرس، ازین حرم برون خواهد شد
این پرچم سُرخ او نگون خواهد شد

ای اهرمن از کعبهٔ من پای بگیر
یادشت و دمن غرقه بخون خواهد شد

...ي انقلابي

...

در خارزار «یأس» ، تمنا شکست وریخت
ابریق عشق و شیشهٔ معنا شکست وریخت
مینـا و جام همـرهٔ صهبـا شکست وریخت
بیـدردی زمـانـه ، دل مـا شکست وریخت
دست «سیاه» آمد و یک جا شکست وریخت
این هر دو از شکستن دلها شکست وریخت
موج امیـد و جوهر رؤیـا شکست وریخت
روح «پدیده» قالب «سیما» شکست وریخت
طرفی نسبتـه بودم و دنیـا شکست وریخت
کز «ناله» با شکستن دلها شکست وریخت
کاخ وجود و قصر «من و ما» شکست وریخت
کز آه «درد» من همه دنیا شکست وریخت
«میثاق» و «عهد» همدل منیا شکست وریخت
انـدر غـروبنـای افق هـا شکست وریخت
امروز آفـریـد و بفـردا شکست وریخت
اشک من : از فسردن گلها شکست وریخت
«شغـل» کثیف معنی زیبـا شکست وریخت
ظلمت گهٔ زمان
...بها» شکست وریخت

ن - لاجور دین شهری

روسها تاحدی دراین میدان خسته شدند که اسرائیل درآخر امر وارد بیروت غربی گردید وسفارت روسیه رااشغال نمود وتانک وقوای خودرا درآن مستقر ساخته وبه بیرحمانه‌ترین اسلوب، زنان، اطفال و پیرسالان را، ذبح‌نمود، درار دوگاه‌ها و شفاخانه های فلسطینی دربیروت که تعداد آنها تاهفتهزار نفر تخمین زده میشود. همه راانجام داد، اماروسهاهیچ تحرکی نکردند، بلکه‌بیانیه‌ئی‌که‌تاس، به‌این مناسبت‌صادر کرد، نسبت‌به بیانیه های سابقه اش(دروقت محاصرهٔ بیروت)خیلی ملایمتربود، ومهمترین تحرک سیاسی ودیپلوماتیک ایشان دراین خلاصه گردید که ازشورای امنیت درخواست ارسال قوای حافظ صلح به لبنان کردندوبس.

روسها دراواخرازشعارهای انقلابی‌وتهدید های رادیوئی‌ومطبوعاتی هم عاجز آمدند. اینان‌که دراوآیل حوادث‌لبنان به‌آمریکا درارسال قواء به لبنان اختار داده‌بودند بعد ازارسال قوای آمریکائی‌نه تنهاچیزی نگفتند وسکوت‌کردند، بلکه دروزهای‌اخیر خود ازایشان درخواست‌کردندکه دوباره‌به لبنان قوء بفرستند ...!

این حقایق ومسائل وواقعیت‌های مشابه آنرا اگرچه همه میدانندودرک میکنند، اما مهم ازهمه اینکه این مسائل را اززبان خود رهبران انقلابی فلسطین بشنویم،

این آقایان که تادیروز عضوعمده واساسی جبههٔ پایداری عرب بودند، ودراول صف آنها درقضایای بین‌المللی قرار داشتند. وقبل ازآنهافیصله ورای خودرا درقضایای روزاعلام مینمودند، چنانچه درقضیهٔ افغانستان وتجاوزعسکرروسیه سرسخت‌ترین طرفدارانوبلی گویان روسهاهمین هابودند وحرکت‌ضد ملی وضداسلامی راعلیه مجاهدین وملت‌اسلامی درعالم اسلامی وعربی، به اشاره روسها همین آقایان رهبری میکردند، اینک روزگار وتجربه تلخ آن ایشانرمجبور میکنندکه بعضی‌حقایق رادرک‌کنند وپرده ازروی آن بردارند، ازجمله بطور مثال: آقای صلاح خلف "ابوایاد"شخصیت‌مسوءل بعد از آقای عرفات‌درسازمان(الفتح) که عضو کمیتهٔ اجرائی سازمان آزادی بخش‌هم میباشد، درمصاحبهٔ که چریدهٔ شرق‌اوسط درخلیج‌انجام‌داد، ومتن آنرا درشمارهٔ ۱۳۹۵- بتاریخ ۱۴۰۲/۱۲/۵هـ م به نشر رسانید چه میگویدوچگونه اعتراف‌میکنند؟ اودربارهٔ جبههٔ پایداری‌وایستادگی عرب که ازکشورهای سوریه، لیبیا، الجزائر، یمن جنوبی‌بشمول خود سازمان آزادیبخش تشکیل گردیده میگوید:

این جبهه جبههٔ سخن وشعارهابودوحوادث اخیر بهترین دلیل براین واقعیت‌است چنانچه لیبیا برای ما وقتیکه ازپلانهای جومی احتمالی اسرائیل برایش اطلاع‌دادیم

وعدهٔ اسلحه های زیادی را داد. که اگر آن بدسترس ما قرار میگرفت سیر معرکه وجنگ به نحودیگری تغییر میافت مگر نه تنها ـ بوعدهٔ خود وفا نکرد، بلکه ما را بـــه انتحار وخودکشی دعوت نمود !!!

وی درین باره (جبهه) علاوه میکند: مـــن الجزائر ورئیس جمهور آن ستاذلی من جدید را هم ملاقات میکنم، زیرا ملت فلسطین ولبنان از او توقعاتی زیادی داشتند، وبروی بود که درشروع جنگ توسط هواپیماهای خود بدمشق پرواز میکرد ورئیس حافظ اسد را میگفت که داخل جنگ شو وما هم درپهلوی تو میجنگیم. ووارد میدان میشویم، بلکه درعوض وزیـــر خارجهٔ آن کشور بود که از مجلس وزرای خارجه عرب درتونس اجازه گرفت ومجلس را تـــرک، گفت، زیرا رئیس جمهور تونس حبیب بـوـ رقیبه به مجلس پیشنهاد کرد که همـــه دول عربی سفرای خود را از واشنطن فرا بخوانند و گفت: من اگرچه مرد غربی مشرب وغربـــی طبیعت ام مگر درشرایط فعلی لازم میبینم که اقدام عملی دربرابر آمریکا صورت بگیرد همین بود که وزیرخارجهٔ الجزایر اجـــازه گرفت ومجلس را ترک گفت وبه تعقیب آن وزرای دیگر هم عین خطرا دنبال نمـودند ورئیس تونس تنها باقی ماند.

اما برادران دیگر در جبهه (مطلب او سوریه است) اجازهٔ وجود برای یک نفر فلسطینی ویا لبنانی ویا نصب یک توپ را درکوهای لبنان ندادند تا مقاومت در مقابل اسرائیل شود تا اینکه ما درغرب بیروت وساحل بحر د ر محاصره قرار گرفتیم

وقتی از او درباره‌ٔ روسیه پرسیده شد جواب داد: بگذار درباره‌ٔ آینده صحبت کنیم، و این بهتر خواهد بود. ومن آرزومندم که اتحاد شوروی درجنگ آینده مثل جنگ سابقه واقع نشود وسکوت نکند، به نسبت معلومات خاطئی که بوی تقدیم گردیده بود! میبینیم که آقا (ابو ایاد) میخواهد از اصل موضوع فرار نماید وبرای آن مبررات ودلایل اقامه کند مبنی براینکه روسها معلومات غیرکافی وغیرواقعی از اوضاع داشتند، گویا اینکه استخبارات ایشان غلط کرده بود، ویا اصلا روسها به اقوال فلسطینی‌ها اعتماد نکرده بودند، وگرنه درباره‌ٔ قضیه‌ٔ فلسطین چگونه روسها کم اطلاع میباشند؟

اما با آنهم آقا گریز کرده نمیتواند ولب بسخن می‌کشاید ومیخواهد از روسها گله فرزندانه ودوستانه نماید، لیکن در این کلمات ه حقائق دیگری درباره‌ٔ فلسطینی‌ها وروابط شان با روسها ازیکطرف وباکمونیستان جهان از طرف دیگر به چشم میخورد واینکه روسها از اینها در عالم اسلامی وبالأخص دنیای عرب بکدام اندازه استفاده نمودند ایشان چه نقشی را درواقع دربین اعراب بازی میکنند که میتوان این نکته را از خطرناکترین وپر اهمیت ترین موضوعات منطقه دانست. با هم میخوانیم که: او درجریان جواب خود به سؤال قبلی چگونه به ادامه سخن میپردازد:

"آری، حقیقتاً مصالح بین المللی وجود دارد، مگر مسکو بداند که بیروت یک جبهه‌ی عریض وپهنا ورِ مبارزین را تشکیل میدهد. بیروت ساحه‌ی مبارزه وجهاد بود، برای کلِ رزمندگانِ عرب که از دست حکومتهایشان سرکوب میگردیدند، آنها به بیروت می‌آمدند تا در پهلوی انقلابِ فلسطین به مبارزه بپردازند؟! وقتی‌ما از اتحاد شوروی درخواست میکردیم که در پهلوی‌ما باشد وما را تایید کند، درواقع از او می‌خواستیم که با این‌پیشتازان رزمندهٔ آزادِ عرب باشد واینها را تائید نماید..!

ما انقلابیون فلسطین با وجود امکانات ناچیز خود نسبت به امکانات اتحاد شوروی برای همگی جنبشهای آزادی‌بخشِ ملی در جهان اسلحه وانواع کمکها را تقدیم میکردیم (؟؟؟) ومیخواهم به اتحاد شوروی بگویم که ما از آنها درخواست کردیم که در پهلویِ ما باشند و با ما، بایستند. از آن هنگام که ما مقتنع گردیدیم براینکه اگر این انقلاب (انقلاب فلسطین) از بین برود پس وقت بسیار زیاد وطویل بر ملتِ عربِ ما خواهد گذشت بدون اینکه در برابر هجوم های مشترک صهیونیستی وامریکائی، مقاومت نمایند". .

آقای ابو ایاد در این جملات خود از روسها خیلی اظهار تأسف وشکایت میکند وبر آنها منت میگذارد ومیگوید: که ما بودیم رول پولیس و ارتباطاتِ با صطلاح زیرزمینی را در خدمت روسها درجهان وخاصتاً در عالمِ عربی بازی میکردیم،

وما بودیم که حتی نسبت به خود روسها هم بیشتر
درخدمتِ احزابِ کمونیستی وسوسیالیستی،
رسیدگی میکردیم واین نکته را روشن میکنند
که اگرسازمان آزادیبخش فلسطین نباشد نقشِ
روسها دردنیای عرب وبالآخره نفوذ وفعالیت
هایِ کمونیستی درعالمِ عربی به نقطهٔ صفر خواهد
رسید وآنگاه سالیان درازی درکاراست
تاروسها مثلِ فلسطینی ها دربین اعراب پایگاه
پیدا کنند.!

به عبارتِ دیگر او میخواهد بگوید که چرا روسها
به کمک ما نشتافتند، درحالیکه ما رهبران و
خلاصهٔ کمونیستهای اعراب را تشکیل میدهیم
وما بودیم کمونیستهای عرب را تنظیم،
مینمودیم وتدریب وآموزش میدادیم واسلحه
ومال برایشان تقدیم میکردیم، نه تنها
عربها بلکه همه کمونیستهایِ جهان واحزابِ
آنها را حمایت میکردیم، وامکانات وطاقت
هایِ خودرا دراختیارآنها قرارمیدادیم..؟

آقایِ ابوایاد مردِ درجه دوم درسازمانِ آزادی-
بخش یاسرعرفات، برای اینکه دراظهارنظر-
ها وگله گوئی هایِ خودنسبت به آقایانِ خود
جسارت وسوءِ ادب را مرتکب نشده باشد،
میخواهد ماهرانه، به خود مَخْلَصْ وگریزگاه،
بگذارد وخودرا ازرنجش احتمالیِ خاطرآنان،
برکنار نگهداشته باشد، به این مناسبت
است که درجواب سؤال دیگرد: عقب همین
سخنانش رایِ فرارِ خودرا آماده میکند گویا
اینکه روسها ملامت نیستند..! ببینیم که او
چه میگوید وقتیکه سؤال میشود که: چرا به عقیدهٔ
شما، اتحادشوروی آن کمکی را که ازو درخواست
کرده بودید برایتان تقدیم نکرد؟

-" شک نیست که اتحادشوروی مِنْ حَیْثِ یک
دولتِ بزرگ ویا ابرقدرت برایِ خود مصالحی
دارد، ودراینجا یک سلسله موجبات ویا موانع
ودلائل وجوددارد که اتحادشوروی به ما کمک
مطلوب را نکرد: اول اینکه ممکن نبود روسها
بدون درخواست حکومت قانونی لبنان در-
مقابلِ هجومِ اسرائیل کمکِ ملموس وعلنی،
نماید. دوم اینکه امکان نداشت که موقف
روسها بهتر ازموقف بعضی دولتهایِ عربیِ دوست
وهم پیمانِ آنها بوده باشد، درحالیکه اینچنین
هم شدکه فعلا موقف روسها نسبت به موقف بعضی
ازاین کشورهایِ عربی بهتربود. وسوم اینکه
بعضی کشورهای عربی برروسها فشارآوردند، تا
با ما کمک نکنندتاآنها (کشورهای عربی)
درخرج واقع نشوند".

دراینجا دیده میشودکه آقای ابوایاد برای خود
راه فرارمیگذارد وروسها را مقصّر اعلان نمیکند
تاآزرده خاطرنشوند، زیرا اوهنوزهم ازایشان
امیدداردودیگرچاره هم که ندارد، کجا رود، از
روسها اگرروبگرداند به کجا پناه ببرد، وازکی
وکدام منبع امیدکمک داشته باشد، زیرا جانب
مقابل آمریکاست فقط..

این چنین است حال آبانی که علائقشان ازخدا
قطع گردد ودرقیدِ بندگیِ قدرتهایِ خیالی ووهمیِ
طاغوت ها وبنده ها قرار بگیرند، وإلاّ این
دلائل را قبل ازخودِ او وهرطفلی که به مدرسهٔ
سیاست نرفته باشد هم، میداند که به هیچ وجه

نمیتوا ندمدعا را ثا بت کند ،زیرا :
آن وقتی که روسها به فلسطینی‌ها وکمونستهایِ لبنان ، اسلحه تقدیم میکردند وسفیرشان، در بیروت علناً ورسماً با رهبرانِ فلسطین، مذاکرات وگفتگوهای رسمی انجام میداد، آیا از حکومت قانونی لبنان اجازه میخواستند ؟
نی هرگز ـ اگر از حکومت لبنان کسی درهمچو موارد حداقل مشوره میخواست حالت لبنان، به وضع امروزی نمیکشید ،که این از آفتاب هم روشنتر است ،وگرنه چرا قبلا از روسها شکایت کرد ،یا یداز حکومت قانونیِ لبنان شکایت میکرد که از دوستان وی درخواست کمک نکرد ویا به مداخلهٔ آنها موافقه ننمود .

اما نسبت به رژیم‌های عربیِ وابسته به مسکو که از آنها وموقف گیریِ ایشان درقضیهٔ لبنان استدلال میکند ومیخواهد روس‌ها را تبرئه کند مسئله کاملاً برعکس است وخود آقا هم، خوبه میداند . واقعیت امر این است که این رژیم-ها ،ملامت نیستند ونمیتوانند کاری بدون امرِ مسکو ،انجام بدهند ،چه جایِ اینکه بعضی اینها ، برروسها فشار آورد .حق آقای ابوایاد این بود که میگفت :کشورهایِ به اصطلاح تندروِ عرب واعضایِ جبهه پایداریِ عرب ،به ما کمک نکردند فلان آقا چنین وفلان آقا چنان کرد ویا نکرد، بخاطر اینکه مسکو برایشان اجازه نداد .
دراین زمینه بهترین دلیل برایش وضع خود

یکی از دستگاه های دیگر استخراج کنندهٔ گاز که در تصرف مجاهدین می باشد (درشبرغان)

ایشان است، باید فکر کند که آیا فلسطینیها با وجود همه سرسپردگیها ووفاداریها در برابر روس ها وعقاید واهداف شان درگذشته آیا کوچکترین اختیار ا زخود درمورد قضایای منطقوی وبین المللی داشتند؟ اگر واقعا ایشان درآراء ونظرات وقضاوت هایشان آزادی میداشتند پس معقول است که ازکشوری وابسته به روسیه عرب ها، شکایت نمایند. اما واقع وحقیقت، غیر ازانست وخود آقا ازهمه بهتر میداندکه حقیقت جریان ازکدام قرار است..!

ومثال دیگر دراین موضوع موقف کشور لیبیا است. درروزهائیکه کنفرانس سران عرب، در فاس المغرب تشکیل جلسه دادودرآن، طرح صلح با اسرائیل، تحت هشت ماده به تصویب رسید، لیبیا این طرح را به شدت مورد هجوم، قرار داد وآنرا خیانت نامید. اما دیری نگذشت که علی ناصر محمد رئیس یمن جنوبی به مسکوجهت تقدیم راپورها، خواسته شد، راپورهای جریانات عالم عربی چه درکنفرانس سران وچه درغیر آن. درخلال وجود ودر مسکو روسها طرح صلح عرب را تائیدکردند واین موقف روسها ازطریق رادیو مسکو، پخش گردید، به مجرد پخش این بیانیه که حاکی ازتائید وطرفداری موسکو ازطرح صلح عرب بود، کشور لیبیا دیگر سکوت کرد، نه رئیس دیوانه وانقلابی نما ونه مطبوعات آن، ازطرح مذکور نام بردند، چه جای آنکه آنرا رد ویا محکوم نمایند.

گذشته ازاین میتوان ازآقای ابوایاد پرسید که: چگونه از روس ها درهمچو حالات ومواقف، امید کمک ویا طرفداری ازمظلومین وستمدیدگان را دارد درحالیکه خود بزرگترین اغتصاب کنندهٔ حقوق ملت ها میباشند. ؟آیا ملتهای تحت سلطهٔ روسیه نمیخواهند آزادانه زندگی نمایند؟ نمیخواهند درفرهنگ، سیاست، اقتصاد، دفاع وغیره امورشان دردست خودشان باشد؟

اینکه درباره کشتارهای دسته جمعی وظالمانهٔ اسرائیل، مسکو اقدام جدی عملی نماید این هم بیشتر ازچشم پوشی ازواقعیت ونادیده گرفتن وتجاهل ازطبیعت روس ها وسیاست آنها چیز دیگری نیست. کشوریکه درعقب تروریزم بین المللی قرار داشته باشد وآنرا با تمام وسائل وامکانات، کمک نماید، آیا ازکشتار ناحق وظلم وستم، متأثر میگردد؟

این رژیم های آدم کش وخونخوار این سازمانهای تروریستی درهرگوشه وکنار جهان که بنامهای ملیّون وآزادیخواهان، هرروزه خون صدها انسان را بناحق میریزانند وهمه به گفتهٔ خود آقا، ازطرف روسها تسلیح وتمویل میشوند، این سیل مهاجرین که خانه وکاشانهٔ خودرا درافغانستان، ویتنام، قرن افریقا، کوبا و... ازدست میدهند، همه از انساندوستی وصلح طلبی کرملین نشینان، نمایندگی مینماید. پس چگونه روس ها علیه اسرائیل داخل اقدام گردند.

درمقابل، آنها شاید کشتارهای دسته جمعی فلسطینیهای بیگناه، خرابی بیروت وبیخانمانی

صدها هزار انسان، خیلیها لذت برده باشند، وکیف وخمار شان، شکسته باشد.! باید به اسرائیلیها تقدیرنامه وتشکرنامه بدهند که درمنطقه عوضِ روسها و مزدوران آنها، یعنی کمونستان، این عمل انسانی!! وصلح وهمزیستی مسالمت آمیز!! را انجام دادند.

اگر فلسطینیها حقیقتاً خطِ مستقیم وراستینِ انقلاب را تعقیب مینمودند هرگز باید بروسها وابسته نمی‌شدند وموقفِ سرسخت واساسیِ روسها را، درتشکیلِ دولتِ اسرائیل، پشتیبانی و حمایتِ آنها را از صهیونیست ها در قانونی کردنِ اشغالِ فلسطین درسازمان ملل متحد وغیره وغیره را ابداً فراموش، نمی‌کردند.

آن وقت که روسها، آمریکائیها را درسازمان ملل متحد مورد حمله قرار دادند که از صهیونیست ها حمایت نمیکنند وحقوقِ آنها را ضایع میسازد، و بخاطرِ مصالحش از عرب ها طرفداری مینماید، آیا نظام ورژیم آنها غیر از این بود، ویا عهد قبل از لنین وانقلاب او بود؟ نه خیر، فقط سی‌وپنج سال از آن، میگذرد وبس.

مسئلهُ تشکیلِ اسرائیل ورولِ روسها در آن، مسئلهُ جدا ومستقل است که این مقاله گنجایش بحث آنرا ندارد.

آری، این شمه ای از حقائق وواقعیت هائی بود که حوادثِ لبنان واخراج فلسطینیان ومذابحِ اسرائیل دربیروت، نقاب از رویِ آنها برداشت، وآینده چیزهایِ دیگری میان خواهد آمد وحقائق دیگری برملا خواهد شد.

وان غداً لناظره قریب.

یکتن از مجاهدین جانباز درسنگر، درحال استعمال راکت لانچر مشاهده میشود.

مداخلات خارجی و انواع آن

ازینکه دولت ها در طول تاریخ به اشکال و انواع مختلف ، در امور داخلی یکدیگر مداخله نموده اند ، دانشمندان حقوق ومتخصصین سیاست بین المللی تا حال نتوانسته اند در مورد تعریف مداخله به یک توافق نهائی برسند . روش دول و توجیهات آنها از مداخلات شان در امور دیگران نیز به آن اندازه واضح نیست که به روشنی موضوع ، کمک نماید . دولتها و قدرتهای خارجی معمولا از مداخلات شان در مسائل داخلی سائر واحد ها ، یا با نادیده گرفتن قوانین بین المللی توجیهات خود پسند بعمل می آورند و یا اینکه طوری وانمود می سازند که چاره ای جز از اجراء این عمل وجود نداشته و آنها مجبور گردیدند که تحت شرایط خارجی به این عمل دست زنند . به نظر جانب مداخله کننده در صورت عدم مداخله ، آزادی و حتی منافع خود را در خطر می دید و این عمل به اعادهٔ «ارزش های عالی بین المللی» کمک نموده است .

همانطوریکه مداخله انواع مختلف دارد ، دارای تعریفات گوناگون هم می باشد و هر مفکر سیاسی از آن بزعم خویش تعریف نموده است . مکس بیلوف (Max Beloff) میگوید که : «هر گاه یک دولت بر دولت دیگری فشار وارد نماید که روش سیاسی خاصی را در پیش گیرد و یا با استعمال زور ، ساختمان سیاسی یک دولت را طبق نمونهٔ مورد نظرش تغیر دهد ، در امور دیگران مداخله نموده است» . وی می افزاید که : «تلاش های یک دولت جهت متأثر نمودن ساختمان داخلی و روش خارجی دولت دیگری از طرق مختلف مداخله گفته میشود» به نظر کیلسن Kelson امریکائی : «مداخله عبارت است از بکار بردن زور و یا تهدید به استعمال آن در قبولاندن نظریات و روش خاص سیاسی یک دولت بر دولت دیگر . «والتز Waltz نیز در کتابش تحت عنوان : «کشیدگیهائی در سیاست بین المللی» چاپ کمبریج نوشته که : «تلاش های جابرهٔ یک دولت خارجی ، جهت تغییر اوضاع شرایط سیاسی دولت و یا منطقه ای به خاطر سازگار نمودن و هم آهنگ ساختن سیاست های آن مطابق میل ابر قدرتها را ، مداخله گویند .»

عده ای از دانشمندان ، مداخله را با در نظر داشت مفاهیم وسیع سیاسی و اقتصادی ، تعریف نموده اند و تعداد دیگری هم به آن ساحهٔ محدود داده اند . قسمتی از علماء اعمال استعمار گرانهٔ امپریالیستی و استعمار نوین را مداخله قلمداد نموده ، بعضی هم صدور سرمایه ، کمک های خارجی ، همکاریهای نظامی و سایر فعالیت های یک مملکت را در مملکت دیگری ، یا به قصد بدست آوردن منافع سیاسی و اقتصادی و یا بمنظور وابسته نمودن نظام سیاسی و اقتصادی آن مداخله می نامند .

گرچه اکثرا از مداخله به مفهوم استعمال و بکار بردن زور تفسیر می نمایند ، اما این مفهوم محدود و یکی از انواع مداخله را شامل میگردد . اگر ما نیز این مفهوم را در ذهن داشته باشیم سائر انواع مداخله از قبیل مداخلات مستقیم ، غیر مستقیم ، سیاسی ، اقتصادی و غیره را خواه با استعمال زور و وارد نمودن فشار همراه باشد یا خیر نادیده گرفته ایم . دولت مداخله گر از هر استراتیژی که استفاده نماید دارای اهداف معین می باشد . دولت مذکور میخواهد به هر طریق ممکن دولت دیگری را تحت تأثیر خود آورده نظام های سیاسی اقتصادی اجتماعی و . . . آنرا تغییر دهد. دولت مداخله گر میکوشد وضع داخلی اش را بر دیگران تحمیل و نظام های مشابه به آنرا در سایر ممالک حاکم سازد .

ارس سچواز Urs Schwaz میگوید کـه : «مداخله معمولا تحت شرائط پنجگانهٔ ذیل صورت میگیرد :

۱- اکثر مداخلات تحت عنوان بعضی اسالیب مکلفیت های اخلاق ویا قانونی صورت میگیرد .

۲- توازن قدرت مداخله گر و دولی که قربانی آن میشوند معکوس می باشد یعنی مداخله گر از قدرت بیشتر برخوردار می باشد .

۳- میتوان بین مداخله و اوضاع و حالات قبلی آن فرق گذاشت .

٤- مداخلات معمولا به قصد وارد نمودن تغییرات در نظام سیاسی و اجتماعی مملکتی که در آن مداخله صورت گرفته میباشد ، صورت میگیرد .

۵- مداخله وقت و ساحهٔ معلوم داشته می باشد» .

وی با در نظر داشت ایـن شـرائط پنجگانه مداخلات خارجی را چنین تعریف مینماید : «عملی که دولت ، ملت و یا سازمانی ، حدود معینهٔ روابطش با دیگر انرا نادیده گرفته در تلاش باشد که خواسته ، هایش را بر دیگران تحت عنوان دفاع از مفاهیم خاص سیاسی ، اقتصادی، اخلاق وغیره تحمیل نماید مداخله در امور دیگران گفته میشود .»

ممکن دولتی به دولت دیگری در بسا موارد مشورت های لازم بدهد ، اما اگر این مشورت ها با وارد نمودن فشار همراه باشد مداخله تلقی میگردد . این فشار ، فقط به استعمال زور و طرق نظامی منحصر نمیگردد بلکه تحریم های اقتصادی و اقدامات تجارتی و تخلف از تعهدات و قرار داد های قبلی نیز شامل وسائل فشار میگردد .

ممکن با این بحث مختصر و تعریفات محدود، واضح گردیده باشد که چگونه اعمال و کدام نوع روابط ممالک را مداخلـه در امـور دیگـران میگـویند . همانطوریکه مداخله در امور دیگران تعریفات مختلف دارد ، دارای انواع متنوع نیز میباشد و میتوان دو تقسیم بندی ذیل آنرا مطالعه نمود :

اول ـ تعداد و ماهیت مداخله گر :

(الف) مداخلهٔ قدرت های بزرگ و بلوک ها .

(ب) مداخلهٔ یک دولت نسبتاً قوی تر در امور داخلی دولت ضعیف .

(ج) مداخلهٔ دولت همسایه با داشتن قدرت کم یا بیش مادی .

(د) مداخلهٔ دسته جمعی .

(هـ) مداخلهٔ یک سازمان بین‌المللی یا منطقوی.

(و) مداخله به نمایندگی کدام دولت .

دوم - هدف مداخله :

(الف) مداخله در امور داخلی دیگران .

(ب) مداخلهٔ تنبیهی .

(ج) مداخله در امور خارجی دیگران .

سوم - استراتیژی مداخله :

(الف) مداخلهٔ نظامی .

(ب) مداخلهٔ اقتصادی .

(ج) مداخلهٔ سیاسی .

(د) مداخلهٔ تبلیغاتی.

(هـ) مداخلهٔ بشر خواهانه .

مداخلهٔ قدرتهای بزرگ :

مثالهای متعددی ازین نوع مداخله در تاریخ بعد از جنگ جهانی دوم وجود دارد . مداخلات روسیه و آمریکائی در امور داخلی ممالک خورد و کوچک ، جهت تنظیم امور داخلی و یا خارجی این ممالک به اساس خواسته های خود شان باعث کشیدگی های گونا گون روابط بین المللی گردیده که تا هنوز دوام دارد . مثلاً مداخلهٔ نظامی روس ها در امور داخلی هنگری در سال ۱۹۵۶ و چکوسلواکیا در سال ۱۹۶۸ به خاطری بود که روس ها میخواستند روش های سیاسی و اقتصادی داخلی و خارجی شانرا بر دول مذکور جبرا وکر ها تحمیل نمایند . آنها ازین عمل شان به عنوان دفاع از سوسیالیزم و ترویج نظام سوسیالستی بین المللی و عملی نمودن «حاکمیت ملی محدود» که بنام دکتورین برژنف معروف گردیده توجیه نمودند . دکتورین مذکور میگوید :

«. . . ممالک سوسیالستی تعبیرات محدود شعار حاکمیت ملی را جدا، رد مینماید . . . این مفهوم با هدف همبستگی جهانی سوسیالیزم نا سازگار است. . . »

این قدرتها گاهی به بهانهٔ دفاع از منطقهٔ تحت نفوذ و مسائل امنیت ملی در امور دیگران مداخله نموده اند. مثلاً مداخلات آمریکا در کیوبا و گواتمالا به همین بهانه صورت گرفت. . . بار ها دیده شده که یک قدرت ، مداخلهٔ قدرت دیگر را در امور داخلی کشوری که در منطقهٔ تحت نفوذ خود آن قرار دارد قابل تحمل دانسته اما به هیچ وجه حاضر نبوده که به رقیب اجازهٔ مداخله در امور داخلی ممالک تحت نفوذ خویش را بدهد. مثلاً مداخلات روس ها در امور داخلی اروپای شرق با عکس العمل شدید آمریکائی ها مواجه نگردیده در حالیکه جزئی ترین مداخلهٔ روسها در امور داخلی ممالک آمریکای لاتین که ساحهٔ تحت نفوذ آمریکائی ها ست شدیدا خنثی گردیده است.

مداخلهٔ مملکت نسبتاً نیرومند در امور داخلی مملکت ضعیف :

در این صورت ، مملکت مداخله کننده از جملهٔ قدرتهای بزرگ نبوده بلکه عبارت از مملکتی است که دارای قدرت نظامی نسبتاً نیرومندی میباشد. مثالهای زیادی وجود دارد که ممالک نسبتاً نیرومند در امور داخلی دیگران مداخله نموده اند. مثلاً مداخلهٔ مصر در بحران دههٔ ۱۹۶۰ یمن و مداخلهٔ هند در بحران **داخلی نیپال در همین دهه و به قدرت رسانیدن «شاه مهند را» و از بین بردن حکومت پارلمانی نیپال.**

(باقی دارد)

دکمونستانو دسیسي
د
مسلمانانو له منځه وړلو لپاره

له پتوخورا خطرناکو وثیقو څخه یو هم هغه کرغېړن اوبدمرغ پلان دی چې د"مجلة الحق" میاشتنی مجله د۱۳۸۷ هجری کال د محرم په میاشت کی چې د۱۹۶۷ میلادی کال د نیسان له میاشتی سره سمون لری؛ خپور کړیدی. دا پلان داسلام دبیخی اویومخ محوکولو په خاطر په مسکو کی طراح شویدی، دا پلان چې دمسکو دسیسه کونکو خطرناکه توطئه ده په یوه عربی هیوادکی دروسی داړه مارانو له خوا دهغوی غلامانو ته دتطبیق لپاره ورسپارل شویدی او، ځان پلورونکو، بی‌غیرته عناصروهم په ډیره زیرکۍ سره دخپلو بادارانو دفرمایښ په عملی کولو باندې پیل کړیدی، ښایی ژرترژره، یو شمیر له نتیجی اوپای څخه ناخبره کسان وغولوی او په خپل دام کی‌ئی گیر کړی.

دادی د (مجلة الحق) دمجلی څخه ځینی هغه برخی رانقلووچی روسی جهان خوړونکو داسلام دمحو کولو لپاره ئی طرح کړیدی وثیقه وایی:

په روسیه‌کی داشتراکیت له پنځوسوکلونو، تیریدو سره‌سره اوهمدارازپه ټول جهان کښی دروسیی کمونستانو له خوا اسلام ته دسختو گذارونوسره‌سره دروسیی هغو اسلام دښمنو عناصرو چې داسلام داختناق اومراقبت وظیفه؛ په غاړه لری په صراحت سره خپله ناتوانی اوعجز داسلام په مقابل کښې اعلان کړی چې داحقیقت په یوه روسی مجله کی چې د"العلم والدین" په نامه خپریږی داسی راغلی دی: "مونږ دشوروی اتحاد په اسلامی منطقوکې له خورا سختی مقابلی سره مخامخ یو، داسی ښکاری؛ گواکی دمسلمانانو په وینو اورگونوکی دلنین اصولو هیڅ ځای نه دی نیولی".

سره له دی چې ویښی قواوی داسلام سره

شپه اوورځ محاربه کوي خوبیا هم مونږ
ګوروچي اسلام خپلې وړانګې خپروي اوقوت
ئې تبارزکوي، ځکه په ملیونوکورنـــۍ د
شوروي اتحاد په اسلامي برخوکې له اسلام
سره پیوستون کوي اوپه ډاګه سره زده‌
کړې پاې ته رسوي،داپه داسې حالکې چــې
دکمونیستي حزب لیډران او دهمدې مسلک،
مفکرین له هغه خطرڅخه بیغمه نــــدي
ناستچي داسلامي عناصرو له ویښ والـــې
څخه ئې دشوروي اتحاد په اسلامي مناطقو
کې دسر په سترګو ګوري لکه چي همــدې
مطلب ته (دکمونیستی‌ثقافت‌دائرة المعارف)
داسې اشاره کوي:اسلام‌دارتجاعي ادیانوپه
لړکې خطرناکترین دین دی، اسلام خپل ټول
طاقت او توان داستعمارګرانو،فئوډالانـو
او سرمایه‌دارانو په خدمتکې مصـــرفوي
او خپل کمک او مرسته استعمارته وړاندې
کوي. اسلام جامد دین دی،دنهضت اوپرمختګ
مانع دی،دکمونیستی سره سخته‌دښمنی لـري
او دآزادي احساس راپاروي.
وثیقه وایي:
"له پلانونوڅخه‌یو پلان دادی چي بایداسلام
په‌خپله،داسلام‌نرولولپاره‌وسیله وګرځول‌شي
اوداپلان موپه‌راتلونکې توګه تثبیت‌کړیدی
۱-داسلام سره متارکه‌په هغه باندې دغلبې
په هیله ،داکارهم‌ترهغه وخته‌پورې چــــې
زمونږدتسلطضمانتکوي اوعربې قومونه په
اشتراکیت جذب کوو.

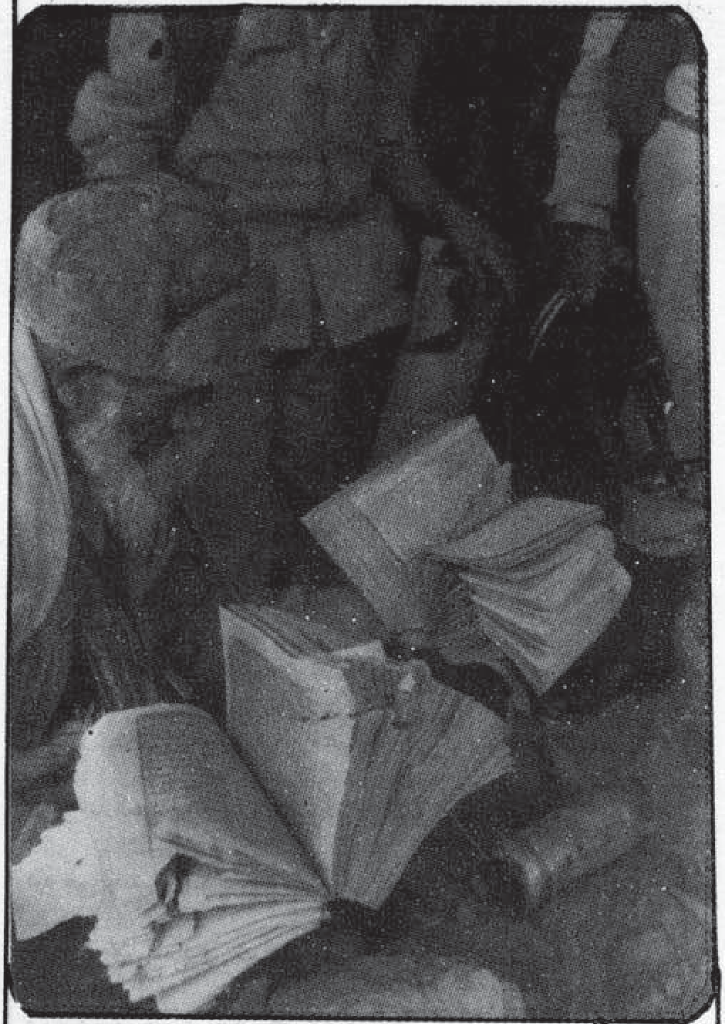

کمونیست ها از همه اولتر با عقیده ودین اسلام وکتاب مقدس
وانقلاب آفرین قرآن، دشمنی وعناد دارند که این
کینه و عناد شانرا با پاره کردن، بگلوله بستن و حریق
این کتاب مقدس نمایان می کنند. این چند جلد قرآن
عظیم الشأن توسط گلوله ای توپ وتانک عمال استعمار پاره پاره گردیده.

۲- ددیني شخصیتونوبدنامول اوپه‌دوی‌باندې
داسې تورلګول چي‌داستعمارچیانواوصهیو-
نستانوعمیلان اواجیران دي.
۳- په‌ټولومکتبونو،مدرسوا وپوهنتونونوکې
دکمونیستي او اشتراکیت درسونوته‌پراختیا
ورکول،اسلام‌ته‌موانع‌پیداکول اوله‌هرې خوا
څخه‌دهغه‌راګیرول ترڅواسلام‌داسې‌قوت تشکیل
نشــي کړای چي اشتراکیت اوکمونیســـتي
له تهدیدسره مخامخ‌کړي.

۴ـ دهغودینی تحریکاتو او پاڅون په مقابل کې دی موانع او خنډونه ایجادشي چې په ښارونوکې منځته راځي که څه هم دااسلامي خوځیدنی ډیری ضعیفي هم وی، په ډیره پوه او بیداری سره دې دهردینی حرکت دمخنیوی لپاره پرلپسی فعالیت جریان ولری، بې زړه سویه دی هغه څوک سخت وټکول شي چې دین ته بلنه کوی که څه هم داټکول ئې دمرګ سبب ګرځي.

۵ـ سره له دی هم باید دا خبره زمونږ له مغزوڅخه ونوزی چې دین دجامعې په جوړولوکې خورا خطرناکه دورا وتأثیرلری، نوځکه زمونږ وجیبه ده چې دین به په هرځای کې له ټولو خواؤ تر محاصرې لاندې نیسو، ډول ډول تهمتونه به ورپورې تړو، په هیڅ وخت کې به د اسلام له دښمنی څخه لاس نه اخلو او کرار به نه کینو او په ډیره مؤثره طریقه به له اسلام څخه دخلکو په زړونوکې کرکه پیدا کوو ترڅوله اسلام څخه نفرت او اشتراکیت ته رجوع وکوی.

۶ـ ملحد لیکوالان دی تشجیع او مؤظف شی ترڅو هغوی په دین، دینی شعور، دینی ضمیر او دینی قهرمانانو حمله وکوی او په دی برخه کې دی هغوی ته کامله آزادی ورکړه شی او دا خبر دې، دخلکو په ذهنونوکی په کلکه کښینولی شی چې د اسلام عصر او زمانه تیره شویده او داکار تر یوی اندازی پوری سرته هم رسیدلی دی ځکه اوس اوس پرته له عباداتو څخه چې روژه، لمونځ، حج، نکاح او طلاق ده د اسلام بل څه ندی پاتی.

داعبادات هم شکلاً عملی کیږی، ژرترژره به دا شکلیات هیرشی او اشتراکی اصول به دهغوی ځای اشغال کړی...

۹ـ دخلکو او قومونو په منځ کې ددینی اړیکی چې زمونږ علمی اشتراکیت ته لوی خطردی یومخ پریکړی شی او داسلامی روابطو په ځای دې، اشتراکی روابط ځای په ځای کړل شي.

۱۰ـ ددینی اړیکو په پریکولو او دجوماتونو او کلیساګانو په نړولوسره دین بیخې نه شی محوه کیدلای، ځکه دین دمسلمان په ضمیر او مغزوکې په څوکی نیولی ده او عبادتځانی ددین له ښکاره مورچلونو او څوکیو څخه یوبهرنی مورچل دی، اصلی مقصدته هلته رسیدلای شوچې دینی ضمیر و وژنو، دمسلمانان په ضمیرکې ددین وژل هغه وخت څه مشکلکار ندی چې مونږ تسلط ، حکم چلول او په ټولنه کی حیاتی چاری، اشتراکی اصولوته وسپارو یعنی کمونیستی قوانین په خلکوکی رواج کړو او مونږ بریالی شوچی په خلکوکې هغه څه عام شی او پراختیا پیدا کړی چې دین نړوی چې هغه دالحاد خپرونکی قصی، مجلې، اخبارونه، کنفرانسونه او سینماګانی دی چې خلک خصوصاً ځوانان، الحاد او کمونیستی ته ورغواړی، په دین او دینی عالمانو پوری خاندی او ملنډې وربا ندی کوی، یوازې علم ته دعوت کوی او هغه ته دمقتدرخدای مقام ورکوی.

۱۱ـ ددینی زده کړی مخنیوی کوی او دهغې په ځای علمی منحرفانه زده کړه منځ ته راوړی.

۱۲- عامه خلک په دې ډول تیرباسي او غولوي ئې چې:

مونږ یقین کوو عیسی علیه السلام نه یوازې اشتراکي فکر درلود بلکه د اشتراکیت لارښود ؤ، هغه فقیر ؤ، له فقیرې کورنۍ څخه ؤ، ملګرې ئې غریبان او تش لاسي وو او عیسی (ع) خلک د غنیانو جنګ ته چمتو کول.

مونږ وایو: چې حضرت محمد صلی الله علیه وسلم د سوسیالیستانو امام او رهبر دئ، هغه پخپله نادار ؤ، دده پیروان فقیران ؤ او د محتکرو غنیانو، فیوډالانو او سودخورانو سره ئې محاربه او د هغوی په مقابل کې ئې قیام کړیدی.

زمونږ وظیفه ده چې انبیاء او پیغمبران په همدې ډول د خلکو په اذهانو کې تصویر کړو او د هغوی روحي قداست او سپیڅلتیا د خلکو د ذهنونو څخه لیرې کړو، همدارنګه باید د وحې او معجزو موضوع څو مره موچي وسو چې له اذهانو څخه وایستل شي، څو پیغمبران ټولو خلکو ته، عادي انسانان ښکاره شي او په دې ډول کولای شو په آسانۍ سره هغه کرامت، عزت او لویوالی ختم کړو چې پیغمبرانو ته ئې د خلکو په زړونو کې د قدر ورکړی او وفادارملګرې ئې ورته پیدا کړیدی.

۱۳- په قرآن، تورات او انجیلکې ډیرې قصې شته دی، بایې د هغو تفسیرته مادي او تاریخي رنګ ورکړ شي خو ډیر احتیاط پکار دی چې د خلکو له دیني احساساتو سره ټکر رانشي او هغه را ونه پاریږي.

د مثال په ډول کیدای شي چې د یوسف (ع) قصه په مادي او تاریخي ډول تفسیر شي، کیدای شي د هغو ورور و موضوع ګانو څخه چې د یوسف (ع) په قصه کې راغلي دي سرمایه دارانو، فئوډالانو، شریفو شخو، او مرتجعو حاکمانو په ضد استفاده وکووا و په همدې ډول عامه اذهان د هغوی په مقابلکې راوپاروو..

۱۴- ټولې دیني قواوې باید د اشتراکي نظام تابع وګرځوو او نرمه نرمه هغه له خپلو ګټو سره نتیجو څخه بې برخې کړو..

۱۵- عامه خلک بایې په اشتراکي او کمونستي شعارونو اخته کړای شي، څو د فکر کولو وخت ونلري، هغوی باید په وطني او حماسي شعارو مصروف وساتل شي.

په وطني لویو او عسکري کارونو، حزبي تنظیمو- نو او مذهبي بحثونو کې مشغول وګرځول شي هغوی ته باید د ښه ژوندا و ښې آیندې وعدې ورکړ هغوی ته باید د ښه ژوندا و ښې آیندې وعدې پر له پسې ورکړل شي، د اقتصادي وروسته پاتې کیدو، لوږې، فقر، مرض او داسې نورو بدبختیو ګناه، هر و مرو باید د ارتجاع، استعمار صهیونیستي، فیوډالي او دیني رهبرانو په غاړ، وروا چول شي.

۱۶- په دیني او روحي ارزښتونو کې باید عیبونه پیدا کړای شي او په دې ډول باید هغه د نابودۍ کندې ته واچول شي او باید ښایې نهضتي قوتونو پسې لاړ شي.

۱۷- شپه او ورځ، سبا او بیګا په مسلسل ډول،

دا نقلاب ښاری وهل او داسې شودل چې وا خُو همدا انقلابیون کولی شي ملتونه او قومونه د مرتجعو حاکمانو له منګولو وژغوري او همدا اشتراکیت او کمونیستي هغه جنت دی چې عاموغریبو خلکو ته دهغه وعده ورکړ شویده .

۱۸ـ دالحادی افکارو خپرول بلکه د ټولو هغو فکرونو نشرول چې دیني احساس او اسلامي عقیده ناتوانه کوی او ددیني شخصیتونو اعتماد په ټولو اسلامي هیوادونو کې له تزلزل سره مخامخ کوی زمونږ وظیفه ده .

۱۹ـ په دې خبره څه پروا نشته چې دین ددین دنړولو لپاره یکارواچول شي . دا هم پروا نلري چې کمونیستي لیډران ځینې اجتماعي دیني فرائض دعاموخلکو دغولولو او تیرایستلو په منظور ،سرته ورسوی خو شرط دا دی چې داول، دیني فرائض ډیروخت عملي نکړی ،ځکه انقلابی عناصروته اجازه نشته چې په ظاهر کې هغه څه وکوی چې هغه یې په باطن کې نه وي موجود ، مګر لږ وخت باک نلری خو بیا هم وایو چې وخت او دادا کولو طریقه یې خامخا باید له دې وی ترڅو خپله ضربه وارده کړای شي ، انقلاب له هر څه نه مخکې پخوانی شیان او دیني میراثونه ټولنابودوی.

۲۰ـ ټولو خلکو ته د اعلان کیږی چې کمونستان په خالص او سم دین یمان لری خو هغه ناچلا و تحریف شوی دین چې عامه خلک ر خپلی ناپوهی له امله ، وربا ندی ټینګ ولاړ دی نه مني، دا صحیح او سم دین دکمونیستي دین دی ، ناچل دین دافینو حیثیت لری چې ملتونه تخدیروی خو هغوی مسخرکړی او دیوی خاصی طبقی خدمتګاروګرځوی.

دملنګانو ټول عیبونه او ددیني شخصیتونو ـ ټولی خطاګانی په دین پوری وتړئ. ټلو وایئ چې دین خرافات دی ،خرافات په ناچل دینکی پټ پراته دی صحیح او سم دین چې اشتراکیت دی له خرافاتو څخه بچپا تی دی.

۲۱ـ هغه اسلام ته چې اشتراکیت او کمونیستي یی دخپل هدف دتحقق او خپل مرام ته درسیدو لپاره تأ ییدوی ،هغه ته صحیح دین ،انقلابی دین تحول منونکی دین ،او د راتلونکی زمانی دین ووایئ او همدا نومونه وربا ندی کیږدئ ،ترڅو هغه اسلام چې حضرت محمد (ص) راوړیدی له خپلو نښونښانو او خاصیتونو مجرد او خالی پاتی شی او یوازی نوم ولری او بس. ځکه عرب پرته له یوڅه محدود شمیر څخه ؛ نور ټول طبیعی مسلما ـ

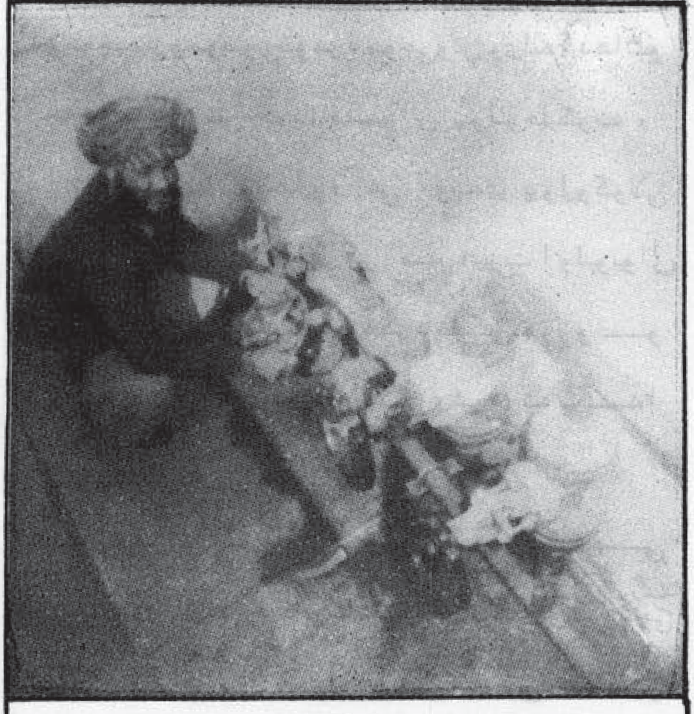

یکی از مراکز استفاده از گاز که نقل و انتقال و اندازه آنرا کنترول مینماید ، در تصرف مجاهدین شبرغان میباشد . البته یکی از مراکز فرعی است .

نا ندی،نو په ترتیب به هغوی اسماً مسلمانان،
اودکړوړوله نظره به کمونستان وی ترڅو
اسلام لفظاً هم نرمه نرمه له منځه لاړشی لکه چی
معنا محوشویدی.

وثیقه وایی:

۲۳ـ دلنین په تعلیماتو او وصیتونو مونږ
منګولی نښلولی دی چی ویل به یی:
"کمونیستی حزب دې له دین سره ډیره سخته دشمنی
کوی او دهغی مفکوری سره دې نه پخلاکیدونکی
محاربه کوی،چی له مرینی څخه وروسته یی دهغه
فردوس جنت وعده ورکړیده چی علمی کمونیستی
هغه په دنیا کې د اجتماعی عدالت په پلی کولو
سره خپلو پیروانوته ورپه برخه کړیدی که کوم
وخت ددین سره متارکه اویا دهغه تاییدضروری
وګڼل شی،واجبه ده چی متارکه دی موقته اولږوی
اوتاییدی په ډیراحتیاط سره صورت ومومی
ترڅوتاییدا ومتارکه ددین دمحوکولو لپاره
استخدام شی.

۲۵ـ کله چی اسلام ته ارزښت ورکول کیږی،نو
شایی داکار ددوه مطلبونودلاسته راوړلو
لپاره وشی:

لمړی ـ باید داسلام داسلام له منځه وړلو لپاره
پکاروا چول شی.

دوهم ـ اسلام ته ارزښت ورکول باید اسلامی
هولګیوته دورداخلیدو وسیله وګرځی.
که څه هم ارتجاعی قوتونه په عربی او اسلامی عالم
کې دانسانانو دوینو لوقوتونه دی مګر هغه
کړنلاره به چی مونږ غوره کړیده ،ژرترژره دغه
قوتونه له پښونه وغورځوی تردی چی هغه به له
ساتونکو عناصرو څخه جلاکړی او په پایکی به
دزمانی په تیریدلو سره ذوب شی.

۲۶ـ داسلامی مفاهیمو دسمولو اوتصحیح په
نامه او له شک او شبهی نه دپاکولو په بهانه،د
اسلام تر پردې لاندې باید اسلام په مرګ محکوم شی،
تغیروتول او په ځای یې کمونیستی تسلط پیدا
کړی.

وثیقه له پټو اسرارو څخه پرده پورته کوی او
وایی:
"په ټول عربی محیط کې زمونږ مرستیالان په
ډیرجدیت سره کار کوی،دوی بریالی شوی چی په
وزارتخانو،حکومتی اداری،شرکتونو،رسمی
اوغیر رسمی مؤسسو کی لوړ ومقامو نوته ورسیږی
اوریاستونه اشغال کړی،زمونږ له روزنی سره
سم تسلط حاصل کړیدی،که څه هم دا تسلط فردی
شکل لری خو ددوی دغه موفقانه دریځ اودغو مقامو-
نوته رسیدل مونږته داجتماعی بریالیتوب،
زیری راکوی او په دی دولدزمانی په تیریدو سره،
زمونږ دهغو ملګرو او مرستیالانو شمیرورځ په
ورځ زیاتیږی چی داسی مقامونه یی نیولی دی چی
هغه دانقلابی فعالیت لپاره په زړه پوری
زمینه برابروی،دمونږ د روزنی په اساس،هغوی
یو شمیر هغه وزیران اودامورو مسئولین چی
ارتجاعی حاکم اودکمونیستی دشمن نظام
(اسلام)ته اخلاص لری په داسی حالت کی واقع
کړیدی چی دمونږ دملګروترشا ولاړدی،ملاتړیی
کوی او زمونږ مرستیالان په داډه زړه ترپرده
لاندی هرڅه چی غواړی کوی یی،او له هیڅ کوم

تشویش سره ندی مخامخ، ځکه دهغو مسئولینو ترشا ولاړدی اوهغوی پرده وربا ندی اچولی ده خوسره له دی هم خپل وینوالی او احتیاط له لاسه نه ورکوی...

دا مهمی خبری او ارزښتناک مطالب مود (الشیوعیة والاسلام) نومی کتاب له ۱۲۳ مخ څخه چی د عباس محمود العقاد او احمد عبدالغفور العطار تألیف دی را نقل کړیدی.

ای لوستنکیه وروره! آیا پوهیږی چی اسلام دښمن او کینه کښ کمونیستان له اسلامی ټولنو څخه د اسلام او مسلمانانو جرړی ایستل او دهغوی الحاد او بی لاری کیدل او گمراهی غواړی؟

آیا په دی پوه شوی یی چی کمونیستان غواړی د هر مسلمان له مغزو څخه اسلامی عقیده چی وایی: پالونکی می الله دی، پیغمبر می حضرت محمد (ص) دی، دین می اسلام دی، وباسی، ځو د اسلام په ځای دهغه په مغزو کی د کفر، انحراف او له دین څخه د وتلو عقیده ځای په ځای کړی؟

"هغوی اراده لری چی د خولی په پوکی سره دخدای نور یعنی اسلام نابود کړی، پا کخدای له دغه کار څخه ممانعت کوی تر څو خدایی نورا تمام ته ورسیږی که څه هم کافران کرکه کوی"

۳۳/سوره التوبه

نوربیا

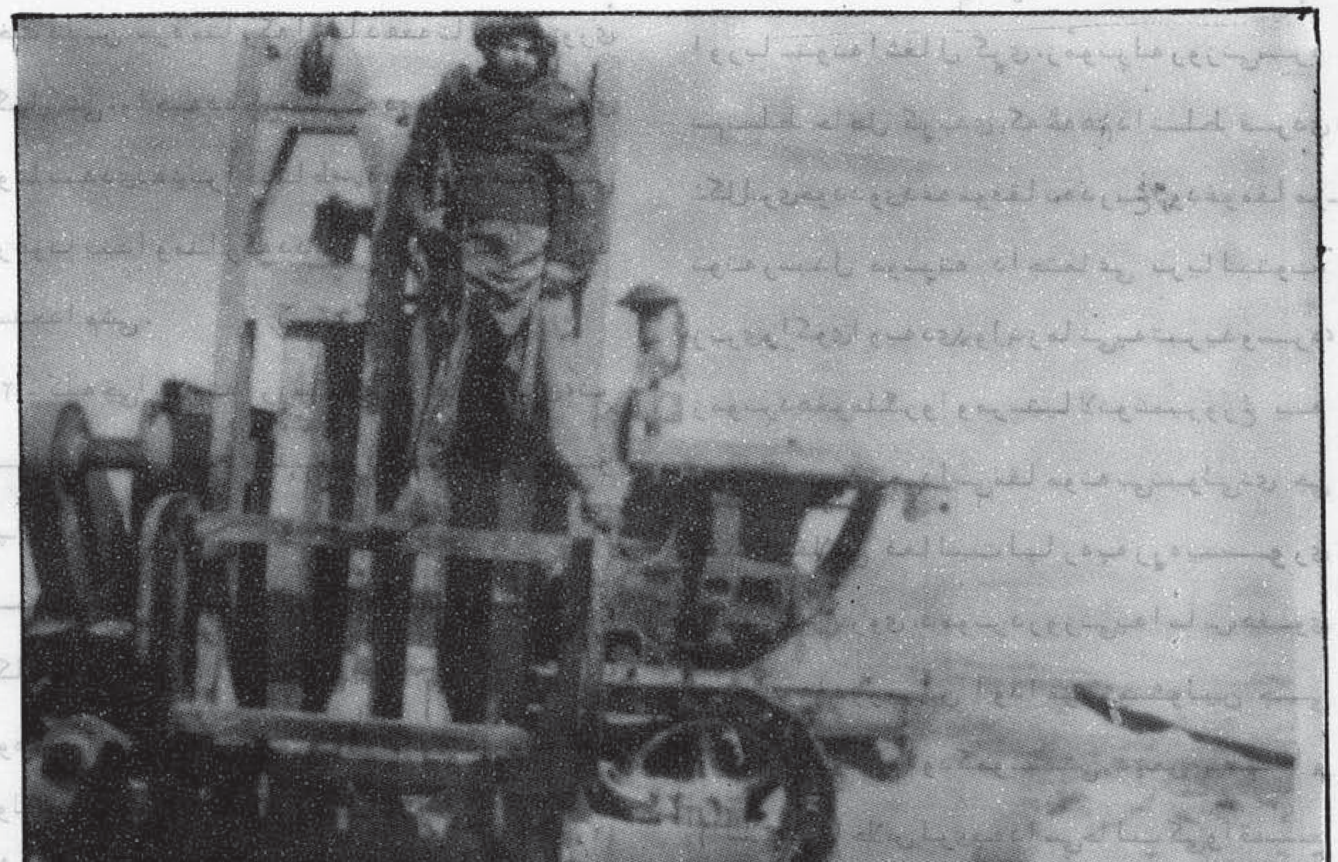

یکی از دستگاه های فرعی استخراج و انتقال گاز شبرغان، در تصرف مجاهدین این منطقه.

مارکسیزم و تحلیل مارکسیستی حکومت روسیه از افغانستان

ایدهٔ اشغال افغانستان در عهد تزار:

شاید بنظر اول این سرخط به تیتر مقال بی رابطه تلقی گردد ، زیرا بحث از تحلیل مارکسیستی مسئلهٔ افغانستان میرود ، حال آنکه ما ، در پی اثبات یگانگی زیر بناء رژیم سوسیالیستی و تزاری هستیم، علی الرغم آنانیکه استدلال مینمایند، رژیم و نظام تزاری باسیستم و نظام سوسیالیستی فرق بنیادی دارد.

زیرا با وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ ، پایه های اقتصادی مملکت روسیه عوض شد ، در طرز تولید ، روش تولید ، و مالکیت،تغییرات اساسی آورده شد ، فلهذا باید در اندیشه وسیاست این دو رژیم تفاوت‌های بنیادی و اساسی موجود باشد. پس ایدهٔ اشغال افغانستان در عهد تزار، ایدهٔ تزاری و طرز فکر تزاریزم است ، و حتماً به مقصد مستعمره گرداندن این کشور بوده است.

از آنجائیکه تغییرات زیر بنائی در روسیه به استلزام تغییرات رو بنائی ، محتوم بوده است بناء قضیهٔ افغانستان در عهد حکمروائی سوسیالیزم ، طرز فکر سوسیالیستی است و قهراً این سلسله در عهد تزار و دور سوسیالیزم نمیتواند یکسان باشد ، یعنی نمیتواند استعماری باشد.

با اغماض از واقعیت ها بپذیریم که مالکیت فردی در سیستم اقتصادی روسیه ، به مالکیت جمعی سوسیالیستی چنانچه مارکس میگوید : «الغای مالکیت شخصی ماحصل نظریه و آرای کمونیست هاست»

تبدیل یافته باشد ، ظواهر عینی دیگری ، جلو چشم ما متجسم میگردند که تغییر نیافته اند، و یا و اضحتر بگوئیم پدیده هائیرا که مارکسیزم روبنا خوانده است، هنوز بجای خود با اندک تفاوت که از تأثیر محیط ، روابط اجتماعی، اندیشه و تفکر انسان برداشته است ، باقیست.

و هرگز خورد و نوش را درین تغییر تأثیر قابل ملاحظه نبوده است . برای توضیح بیشتر مثالی می آوریم : محیط اجتماعی ای را در نظر میگیریم که سکنهٔ آن به صد نفر میرسد و زمین مزروعی آن به پنجصد جریب بالغ میگردد و بزعم مارکسیزم دور های کمون اولیه و غلام داری را سپری نموده و وارد مرحلهٔ فیود الی گردیده است ، و این محیط اجتماعی را د ر همین دورهٔ فیود الی مورد تجربه قرار میدهیم.

مارکسیزم مدعی شیوهٔ استفاده از منابع و وسائل تولید است که ضرورت سوسیالیزم و کمونیزم را جبری میسازد. اکنون شیوهٔ استفاده از منبع تولید «زمین» را بد و طریق بر رسی سینمائیم : فرض میکنیم که زمین بطور غیر عادلانه در اختیار افراد قرار گرفته است ، یکی فیودال مالک حد اکثر زمین و دیگران چون بردگانی «دهقانان» برای فیودال جمعاً کار میکنند. و محصول همه زحمات این بیچاره‌گان ستم کش در جیب یک فرد ظالم و مفتخوار و پرازیت فرو میریزد.

می پذیریم که این جماعه اعم از فیودال و مزدور و دهقان به قدرت کاملهٔ آفتاب، معتقد هستند و همه آن فیوضات را (که حاصل کشت و کار آنها هست) از برکت آفتاب می دانند. (این مثال را برای آن ذکر کردم که مارکیست‌ها پذیرفتن دین را به این شیوه تحلیل و تفسیر می کنند).

طریقهٔ دوم آنکه نود و نه نفر کارگر و مزدور متحد شده و زیر بار ظلم نرفتند و انقلاب کردند ، زمین منبع تولید را مساویانه و عادلانه توزیع نموده و یا روابط تولید و روش مالکیت را تغییر دادند. چیزیکه عاید شان گردیده این است که تفاوت در خوراک صبح و شام شان رونما گردیده و به تعداد شان در مزرعهٔ مشترک یک نفر فیودال علاوه گردیده است و حالا صد نفر باهم کار می کنند و از محصله مساویانه برخور دار میگردند.

اکنون چه چیز باعث خواهد شد که عقیدهٔ شان را نسبت به آفتاب تغییر دهند ؟

آیا افزودن تعداد دهقان و زیاد شدن صبحانه و شام و دگرگون گردیدن لباس ، دهقانان را مجبور خواهد ساخت که معتقد شوند که این همه فیوضات از برکت آفتاب نبوده و از برکت علاوه شدن یک نفر فیودال بوده است و یا این همه نعمات از برکت آب است ؟

یک اشکال باقیست و آن اینست که آنچه باعث اتحاد و انقلاب مزدوران میگردد احتیاج است و از همین احتیاج انقلاب و طغیان ایجاد میگردد.

آنچه که باعث میگردد دهقانان بدانند محتاج هستند ، چیست ؟ یکی روش مشاهده و دیگری روش اندیشه و تفکر است :

روش مشاهده :

دهقان می بیند که از ما حصل تولیدش فیودال خوش گذرانی می کند و احتیاجات جسمی و روحی اش را مرفوع میسازد و به قوه هائی که در طبیعت آدمی موجود است (حیوانی و شهوانی) جواب می گوید. میل و انگیزه در طبع دهقان خلق میشود تا آنکه معرفت حاصل کند و بداند که این اشیاء احتیاج های مشخص مثلاً فلان ... را مرفوع میسازد. درین وقت

ضرورت دیگری که چه باید بکند ؟ برای آن مطرح میشود.

روش اندیشه و تفکر :

بعد از آنکه آگاهی و معرفت حاصل شد، انگیزهٔ تفکر و اندیشه خلق میگردد و بکمک ذهن و تصور بر فراز تجربه ها و مشاهده ها پرواز می کند تا دریابد که چه باید بکند. پس احتیاج موجد انقلاب نبوده ، یکی از عوامل سهیم در ایجاد انقلاب است. شرط لازمی و کافی ایجاد نیست و شاید یکی از شرائط ضروری ایجاد انقلاب باشد.

نظریهٔ «احتیاج سبب ایجاد» با جبر تاریخ که هر دو عقیدهٔ کمونیست هاست تصادم می نماید ، چه در مارکسیزم همه چیز شناخته شونده است و جهان قابل درک است ، بـه این معنی که امر مستحیل وجود ندارد. از ینرو از نظر مارکیسزم مرفوع ساختن احتیاج کارگران و طبقه پائین توسط کپیتالیزم مستحیل نیست ، پس اگر احتیاج آنها بر آورده شود ، دیگر زمینه برای ایجاد انقلاب باقی نمی ماند و سوسیالیزم و کمونیزم واقعیت پیدا نمی کند و جبر تاریخ محکوم میگردد.

ازین همه یاوه گوئیهای مارکسیزم می گذریم و می‌گوئیم که دهقان می اندیشد و قدرت اندیشدن فطرتاً خاصیت ذاتی اوست و از راه اندیشه در می یابد که کدام عوامل برسر نوشت مزرعه اش تأثیر دارد ؟ شناخت بعضی ازین عوامل را به اساس تجربه کسب می کند و بعض دیگر را به اساس تفکر ابتکار می کند. همه تجارب را که امروز ما از آن استفاده می کنیم ، معلول تصادف نه بلکه زائیدهٔ ابتکار اندیشه مردان متفکر بوده است که شب و روز شان را به فکرکردن و اندیشیدن سپری نموده اند. اگر نه چنین بود ! ! (علم) اکتشافات ، اختراعات و ابداعات همه از عالم

و جاهل و از با خبر و بیخبر یکسان نمودار می‌گشت ، حال آنکه چنین ما جرائی تا کنون از واقعیت بدور بوده است .

معلوم شد که تیغیر در سیستم اقتصادی تغییر زیر بنائی نبوده و نمی تواند باشد ، در روسیه تغییر زیر بنائی را موجب نگشته است و زیر بناء جامعه تزار همان شناخت الحادی بود بحال خود باقیمانده است ، پس جهان بینی الحادی و مادی وجه مشترک تزاریسم و سوسیالیزم است . ازینرو ایدهٔ تزار در بسا موارد می تواند نظریه لینین باشد ، از جمله در زمینه «جهان تسخیر نمائی» و «جهان حکمروائی» .

قرآن کریم آگاهی میدهد که هر گاه ملحدین با حقایق روبرو می شدند چارهٔ دیگری برای توجیه اعمال شان نمی دیدند ، می گفتند که پدران مان را به همین روش یافیتم، یعنی کفار اعمال و اطوار پدران شان را شائسته‌تلقی می‌کردند و به آن استناد می‌جستند (آیات ۱۷۰/۲ بقره ، مائده ۱۰۴/۵ ، انعام ۱۴۸/۶) و این سندی بود که افعال و اطوار شان را به استناد آن موجه جلوه میدادند. لا محال روسیه هم این عمل متجاوزانه اش (درمیان سیاست مداران و مردم روسیه) را به اساس همان ایدهٔ تجاوز پدرش تزار، توجیه خواهد کرد .

پس یک قدم به عقب برمیگردیم تا دو قدم به پیش برویم . از زمان تزار اجمالاً شروع میکنم تا تحلیل درست تری از پرابلم امروزی افغانستان داشته باشیم :

تزار، ایدهٔ اشغال افغانستان را در سر می پرورانید، اگرچه سالها بر سر این مسئله با انگلیس مخالفت می ورزید. دولت تزاری روس از قرن شانزدهم به

بعد از تسخیر آسیای، میانه روس‌ها چون کوران یک چشم به یکسوی نگریستند و بجانب دیگر متوجه بودند ، بطرف هند می دیدند و از ارزش آن آگاهی داشتند ولی توجه بیشتر شانرا به ایران و افغانستان و ترکیه مبذول می داشتند ، بعد ها تزار ها متوجه هند گردیدند و میبایست لشکر کشی را از طریق افغانستان انجام دهند — ازین لحاظ در مرتبهٔ اول

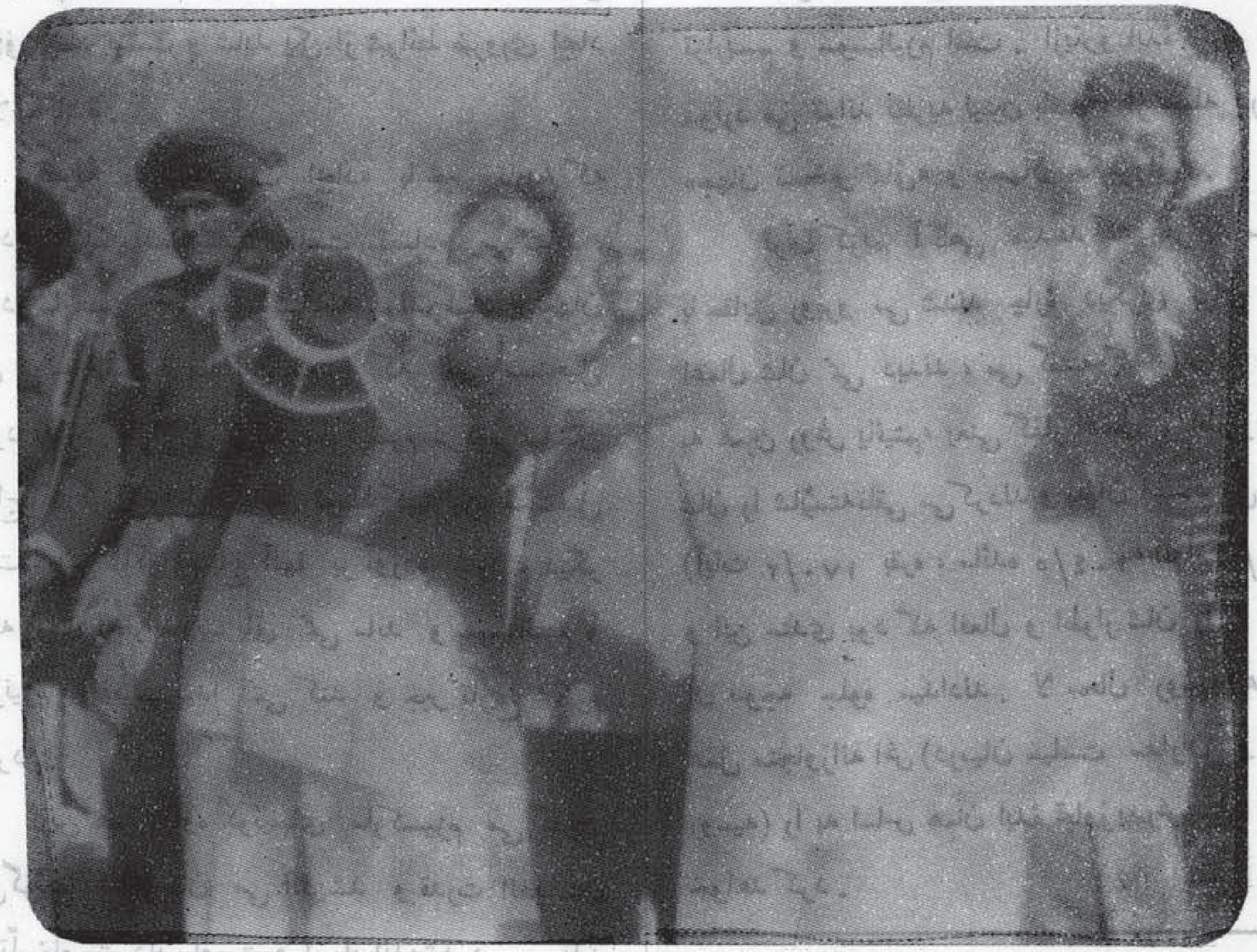

بمب‌های منفجر نشدهٔ روسی پس از بمباردمان قریه‌ها و شهرها.

بعد بفکر تشکیل امپراطوری بزرگ شبیه به امپراطوری امروز روسیه بوده و به توسعه طلبی خود ادامه داد ، که در نتیجهٔ این روش خائنانه ، فنلیند ، پولیند ، قزاقستان، ترکمنستان، ازبکستان، گرجستان، ارمنستان، قفقار وغیره مناطق اروپای شرق و آسیائی مرکزی در اشغال تزار ها درآمد ، هکذا مداخلات و جنگهائی را با ایران ، افغانستان و ترکیه انجام داد.

مسئلهٔ تسخیر افغانستان را نظراً حل و فصل می کردند، زیرا با تسخیر افغانستان طریقی برای لشکر تزار برابر میشد که از تکالیف خوار و بار یکسوی ماند ، و حتی افراد نظامی را نیز میتوانست استخدام کند ، و هکذا منابع طبیعی افغانستان جلو چشم تزار جلوه می نمود.

خلاصه وضع جغرافیائی و منابع طبعی افغانستان طوری بود و هست که پای روس ها را به افغانستان

یکی از هلیکوپترهای گن شیپ روسی که برای درهم کوبیدن خانمان مردم به پرواز درآمده است.

می کشاند و کشاند (!!). طرح هائی از طرف طراحان نظامی و سیاسی روس در زمینه مطرح گردید که همه نسبت سیاست های دول استعماری آنوقت اروپائی عقیم گردید. ولی ایدهٔ اشغال در افکار روس‌ها ریشه مستحکم داشت. برای مرفوع نمودن خطر مقطوع گردیدن این ریشه، روس ها بازی نظامی را به بازی سیاسی عوض کردند و از افغانستان همچون حربهٔ ترس و تهدید در مقابل انگلیس ها استفاده نمودند تا بدین وسیله ناظر بر اوضاع هند، منقطه و آب های گرم باشند ـ مانند امروز که روسیه برای نظارت بر منطقه ، هند ، دست یابی به آب های گرم و ده ها هدف استعماری و چپاولگرانهٔ دیگر ، افغانستان را بدندان محکم گرفته و چون عفریت سرخ در صدد بلعیدن کامل آن هست ، قسمیکه بارها تکرار کرده ایم، شیوه های کار برد روس های تزار با روس های سوسیالست چندان فرق ندارد . بطور مثال : آنچه که درین عصر بیشتر کشور ها را بکام روسیه انداختن و یا در شرف انداختن است پالیسی محبت ما با نه و همکاری کیشانهٔ روسیه است. این شیوهٔ عمل تازگی ندارد . تزار هم همیشه ظاهراً طرح دوستی و همکاری را با شاهان ایران و افغانستان می ریخت تا آنجا که منجر به از بین رفتن یکی وروی کار آمدن دیگری میشد ، چون دوست محمد خان و شیر علی خان . چنین واقعه را بعد از کودتای هفت ثور بوضوح مشاهده کردیم که جاهلانِ ساده لوح و بی خبر از تجربهٔ تاریخ به صداقت روس های مکار ایمان آوردند و می آورند و هر گز نیندیشیدند که روزی ایشانرا از صحنه برانند و در خاکدان های مجهول مدفون شان نمایند. چون امین و ترکی که دیری نپائیدند و عمر هر یک از سه و چار ماه و یکسال و چندی بیش به دراز انکشید و ببرک فعلی هم ازین خطر مصئون نخواهد بود. در نتیجه طرح ایده اشغال افغانستان در زمان تزار مطرح گردید و کم کم از نظر بسوی عمل پیش میرفت و قدم به قدم افغانستان تحت تاثیر حربه های عفریت استعمار قرار می گرفت.

تذکر لازم:

در شمارهٔ قبلی مجله، قیام حق حین ترتیب و صفحه بندی مضمون "اهداف قدیم و وسائل جدید" اشتباهی رُخ داده است، بدینوسیله یادآوری میشود که: حین مطالعهٔ این مضمون در شمارهٔ قبلی، بعد از ختم ص۵۲ به صفحه ۴۸ همان شماره مراجعه نمائید بدین ترتیب: "نهر روس می خواهد در پهلوی......"

(اداره)

و وسایل جدید
اهداف قدیم

صدور سرمایه های روسی در رقابت با امریکائی‌ها به جهان سوم که در مرحلهٔ اول دو سال ۱۹۵۵— ۱۹۵۷ را در برگرفت و از افغانستان آغاز گردید، روی انگیزه های خاص سیاسی و ستراتیژیکی استوار بود. با آنکه افغانستان، اولین مملکت دریافت کنندهٔ قرضه های روسی در جهان سوم بود و امید آن میرفت که «ربل» سوسیالست ها بتوانند زخم های دالر های امریکائی را جبران نماید اما، بعد از اندک مدتی معلوم گردید که منافع سیاسی و ستراتیژیکی روس ها در افغانستان به این بحران شدت بخشید.

ارسال «ربل» روسی به عنوان کمک به افغانستان هیچگاه به شکل پرداخت نقدی نبوده بلکه بصورت اعتبارات مالی و در قدم اول به خاطر بیطرفی این مملکت در برابر امریکا صورت گرفت تا بتوانند بازار را در انحصار خود درآورده و رقیب را از صحنه دور داشته باشند.

حکمرانان کرملین در تلاش شدند تا حضور ممالک غربی را در افغانستان و منطقه تقلیل دهند، لذا حاضر گردیدند که حتی به پاکستان که در آن وقت عضو «سینتو» بود کمک‌های مالی نمایند تا بدین وسیله از نفوذ بیشتر امریکا در آن مملکت جلوگیری و توازن را نگهدارند اما این حرکت نتیجه مطلوب نداد. بعداً روس ها جهت تأمین این هدف، طرق شیطانی گوناگونی را جستجو نموده کوشیدند، جوسیاسی منطقه را متشنج سازند تاحدی که روابط سیاسی افغانستان با همسایه ها به بحرانی ترین شکل در آمده باعث شد راه های تجارتی آن از جنوب قطع گردد. روس ها از این بحران سیاسی استفادهٔ اعظمی نموده پول ها و اعتبارات بانکی شانرا جهت اعمار سرک‌ها و شاهراه های سالنگ و اسلام قلعه، تور غندی که از اهمیت های خاص ستراتیژیکی برخوردار بود تخصیص دادند.

قرضهٔ صد ملیونی روس‌ها به‌افغانستان به پروژه‌هائی تخصیص داده شد که برای روس ها اهمیت حیاتی داشته و سال‌ها در صدد بوده اند تا آنرا بدست آرند. مخصوصاً سرکهائی که روس ها را به بحر هند نزدیک میسازد.

اعمار سرک‌های مذکور ، تجارت افغانستان را متوجه روسیه ساخته و حکومت داؤد ، مجبور گردید تا قرارداد های متعدد تخنیکی و تجارتی را با روس ها امضا نماید ، این امر باعث شد که روس ها اعتماد داؤد را کاملاً جلب نموده چنین وانمود بسازند که با دامن زدن اختلاف سیاسی با سائر همسایگان، اقتصاد و تولیدات افغانستان صدمه نمی بیند لذا نباید به آسانی با هم آشتی نمایند.

این فرصت خوبی برای روس‌ها بود تا بانیرنگ‌های مختلف ، امور سیاسی ، اقتصادی ، تجارتی و نظامی افغانستان را متکی به خود نموده زمینه را برای نفوذ و سلطهٔ بیشتر شان در آینده آماده سازند.

گرچه بعضی ها ، خوبی این شاهراه ها را هم بر میشمارند اما در واقع اقتصاد ضعیف افغانستان این توجیهات را پذیرفته نمیتواند و این فوائد نظر به اضرار آن قابل ملاحظه نمیباشد.

«ربل» روسی نه تنها اهداف سیاسی کرملین را بر آورده میساخت بلکه منافع فراوان اقتصادی نیز در برداشت. روی دست گرفتن پروژه های نفت و گاز که در پلان پنجسالهٔ اول جا داده شد در انکشاف و رشد صنایع ملی افغانستان هیچ نقشی را بازی ننمود.

تولیدات نفتی افغانستان که هر چاه آن به‌ظرفیت پنجصد ملیون بیرل و گاز طبیعی که در حدود (٢٢) ملیون متر مکعب تخمین شده در واقع منابع کم بهاء و ارزان رفع احتیاجات تاجکستان و ازبکستان بود. تولیدات این پروژه ها که به قیمت ثابت و پائین تر از نرخ بین المللی به روسیه صادر میگردد بعد از رفع احتیاجات داخلی به بازار های بین المللی به نرخ بالاتر عرضه گردیده ، روس ها از آن پول اضافی بدست می آورند.

علاوتاً روس ها گاهی اجناس افغانی را به قیمت نازل تر از نرخ ذکر شده در قرارداد ها به بهانهٔ خرابی کیفیت اجناس مذکور ، خریداری مینمودند و گاهی هم «ربل» روسی را با پول افغانی به قیمت بالاتر از نرخ آزاد «ربل» ، تبادله نموده و سرمایه‌های هنگفت افغانی را می بلعیدند.

میزان تبادلهٔ تجارت عمومی افغانستان و روسیه در سال ١٩٥٦ ، به ١٧ ملیون دالر رسید اما در اخیر دورهٔ صدارت داؤد یعنی در سال ١٩٦٣ این رقم به طور سرسام آوری به نفع روس ها تغییر یافت چون قرارداد های متعدد با روسیه امضا شد و اجناس روسی در تمام پروژه ها مورد استفاده قرار گرفت صادرات روسیه به افغانستان به (٧٢٫٥) ملیون دالر امریکائی ارتقاء یافت. در حالیکه صادرات افغانستان به روسیه درین مدت به (٢٣٫) ملیون دالر امریکائی میرسید. این تفاوت غیر عادلانه باعث شد که سیستم اقتصادی افغانستان بیشتر به روسیه متکی گردیده ریشه های استعمار قوی گردد.

صدور سرمایه های روسی به عنوان کمک های خارجی در دومین مرحله یعنی از ١٩٥٨ الی ١٩٦١ ازدیاد یافت. این ، زمانی بود که روس ها در داخل کمپ کمونیزم به رقابت های سیاسی و ایدیولوژیکی شدید تر چین کمونیست مواجه گردیدند. دشمنی پیکنگ و کرملین در اخیر دههٔ ١٩٥٠ شکل علنی بخود گرفت و تعداد زیادی از احزاب کمونیستی در ممالک جهان سوم طرفدار چین گردیدند. روس ها این موضوع را تهدید جدی تلقی نموده در تلاش بدست آوردن دوستانی شدند تا با استفاده از آنها ایدیولوژی چین را غلط ثابت نموده از نفوذ آن مملکت بحیث مخالف مسکو جلوگیری نمایند. چون افغانستان از موقعیت خاص ستراتیژیک برخوردار است و نزدیکی آن با چین خطرات جبران ناپذیر را ببار می آورد لذا روس ها حاضر گردیدند مبلغ (٣٩٠) ملیون دالر امریکائی با امضاء نمودن قرارداد های متعدد تخنیکی

و تجارتی به افغانستان بدهند . این قرضه ها همه در پروژه هائی به مصرف رسید که یا اصلاً وضع صنعتی مملکت ، قدرت هضم نمودن آنرا نداشت ، مثل پروژه های متعدد تولید آب و برق و یا اینکه در اقتصاد مملکت مشهود نبود ، مثل سیلو های کابل و پلخمری . در این پروژه ها به شمول اختلاس هائی که صورت گرفت قسمت اعظم بودجهٔ پلان پنجسالهٔ دوم به مصرف رسید . روی همین دلیل بود که پلان مذکور تکمیل نگردید و قسمت اعظم پروژه ها دو باره در پلان پنجسالهٔ سوم مورد توجه قرار گرفتند.

از دیاد و تقلیل کمک های خارجی روسیه ، به اوضاع سیاسی بین المللی و روابط آن مملکت با امریکا ، بستگی داشته است . در مرحلهٔ سوم در میزان کمک‌های خارجی روس ها در سال های ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۳ کاهش قابل ملاحظه ای رونما گردید . کمک های خارجی روسیه بصورت مجموع در سال های مذکور بالترتیب به ۹۱ ملیون دالر و ۵۲ ملیون دالر تقلیل یافت .

زیرا درین زمان بحران موشک های کیوبا ، برخورد های سرحدی هند و چین و شدت بحران داخلی اقتصاد روسیه، مشکلات عظیمی در راه سیاست خارجی روسیه بوجود آورده بود. از همه مهمتر اینکه تعداد زیادی از حکمرانان کرملین به این نظر بودند که باید قبل از تعهدات بیشتر اقتصادی در برابر جهان سوم این مسئله تحقیق گردد که آیا برنامهٔ کمک های خارجی ، اهداف سیاست خارجی روسیه را بر آورده ساخته میتواند یا خیر ؟ بعداً ، نظر به شرائط و مساعدت اوضاع ، این برنامه را روی دست بگیرند . همان بود که بعد از ۱۹۶٤ یعنی بعد از آنکه روس ها مطمئن گردیدند که پیشرفت های چشم گیر سیاسی ، ستراتیژیکی و اقتصادی نصیب شان گردیده برنامه را با شدت بیشتر تعقیب نمودند .

روس ها در سال ۱۹۶۸ قرارداد های متعددی

خدایا!
روس های جنایتکار، پدرم را کشتند، مادرم نیز، با شر بمبهای روسها به شهادت رسید، برادران و خواهرانم نیز درین حادثه، شهید شدند و اینک تنهای تنها درین دنیای پر از خیانت و جنایت، حیران و آواره و دربدر هستم؛ خدایا تو خود بر من رحم کن و مرا تنها مگذار، بجز تو پناهگاهی ندارم!

با افغانستان به امضاء رسانیدند و مبلغ تقریباً ششصد ملیون دالر امریکائی ، قرضه به این مملکت که هفتاد در صد مجموع قرضه های خارجی افغانستان را تشکیل می داد ، پیشکش نموده و قرضه های مذکور در پروژه های مختلف ازقبیل انکشاف چاهای گاز، فابریکهٔ کود کیمیاوی و پروژه‌های نا تمام کانال ننگرهار، سرمایه‌گذاری گردید . قرضه های مذکور گاز طبیعی منبع عائدات قابل ملاحظه برای روس ها بود . آنها هزار متر مکعب گاز طبیعی را در بدل مبلغ ۵ر۷ تا ٦ر٦ دالر امریکائی خریداری می نمودند . در حالیکه روس ها گاز شان را که بر ممالک اروپائی در بدل مبلغ ۱۲ دالر فی هزار متر مکعب بفروش می رسانیدند ، علاوه از تفاوت قیمت روس ها یک مقدار پول را نیز که باید جهت انتقال گاز مورد نیاز سرزمین های تحت استعمار روسی در جوار افغانستان به مصرف میرسید صرفه جوئی نمودند .

پکت وارسا و سلطهٔ نظامی روسیه

روحیهٔ توسعه طلبی رژیم تزار با انقلاب سیاسی و کودتای نظامی بالشویک ها به رهبری لنین و ستالین در اردو از بین نرفته بلکه با اختیار شکل و رنگ نوین ، وسائل تازه ای را جهت بدست آوردن این اهداف بکار انداخته و بیشتر از بیش تقویت گردیده است .

یکی از طرق جدید بدست آوردن اهداف تزاری، تشکیل احزاب کمونستی در اکثر ممالک جهان منجمله اروپای شرقی بود و آنهـا مکلف بودند که عضویت و وفاداری شانرا نسبت به کمینترن لنینی اعلان نمایند . طبق اصول (۲۱) ماده ای کمینترن ، تمام اعضای احزاب مذکور به اطاعت بلا قید و شرط از رهبر ، حزب و بصورت کل از کمینترن که حزب کمونست روسیه در رأس آن قرار داشت مکلف بودند. این وضع ادامه یافته و در طول دههٔ (۱۹۲۰) احزاب کمونست ملی به قبول قانون غیر تحریری اضافی یعنی تابعیت غیر مستقیم احزاب کمونست ملی از حزب کمونست روسیه تن دادند . در طول دههٔ (۱۹۳۰) یعنی بعد از آنکه حزب بالشویک قدرت را بصورت کاملاً انحصاری بدست آورده ، در تلاش تمدید قدرتش گردید تاحدی که صلاحیت و اختیار تعیین رهبری احزاب کمونست ممالک اروپای شرق را بخود اختصاص داد . نفوذ حزب بالشویک بر احزاب کمونست اروپای شرق در زمان ستالین بصورت بلا-متنازع تحقق یافت تا جائیکه وی فرمان انحلال حزب کمونست پولند را درطول جنگ‌جهانی دوم صادر نمود تا بتواند مخالفت های آن حزب را در برابر سیاست خویش خنثی و روابطش را با آلمان نازی رونق بخشد. ستالین توانست با انحلال حزب کمونست پولند ، منافع ملی روسیه را از طریق اشغال قسمتی از پولند کـه طی معاهد ای از هتلـر بـدست آورد ، تأمین نماید .

از نظر ستالین سلطه بر احزاب کمونستی اروپای شرق یکی از شرائط و طرق اساسی ادارهٔ خود حزب

کمونست روسیه بهشمارمیرفت. زیرا بوجود آمدن حزب کمونست مستقل اروپای شرق باعث تبارز گروه بندی هائی در اروپای شرق شده و اثرات آن در روحیهٔ احزاب کمونست سر زمین های تحت استعمار روسیه نیز مشاهده میگردید و احزاب این مناطق نیز در ارتباط شان با حزب کمونیست روسیهٔ سفید تجدید نظر می نمودند .

در پایان جنگ جهانی دوم ستالین توانست که توسط قدرت نظامی اش احزاب کمونیستی پولند ، چکوسلواکیا ، رومانیا ، هنگری و بلغاریا را تحت رهبری ماسکویت ها (Moscovites) به قدرت برساند . وی از اشخاص بقدرت رسانیده شده تقاضا داشت که از برنامه های سیاسی و اقتصادی مسکو استفاده و آنها را در محیط خود شان تطبیق نمایند . مثلا دسته جمعی سازی زمین ها به نمونهٔ مزارع روسی ، انکشاف سریع صنایع ثقیله و ترور پولیسی ، از خواسته های مبرم ستالین بود در حالیکه تطبیق این برنامه ها باعث سقوط فوری سطح تولید مواد خوراکه شده ، منابع ضعیف مواد خام آن ممالک نمی توانست اهداف صنعتی مذکور را بر اورده سازد . همچنان ترور های سیاسی باعث اختلال وضع روحی مردم گردیده بحران تلافی ناپذیری را ببار می آورد . اما ستالین اطاعت از این برنامه ها را معیار قرار داده ، درجهٔ وفاداری رهبران احزاب را نسبت به مسکو تخمین مینمود . چون رهبران وابسته به کرملین و نماینده های ستالین در ممالک اروپای شرق چاره ای جز اطاعت نداشتند . فاصله بین رهبران احزاب مذکور و مردم آن سر زمین ها روز بروز عمیق تر شده و اشخاص مذکور بیشتر بر نیروی نظامی روسیه متکی می گردیدند تا بر سر قدرت باقی بمانند . مداخلات مستقیم ستالین در مسائل حزبی ممالک اروپای شرق باعث شد که تنفر و انزجار مردم این ممالک نسبت به مسکو شدت گیرد تا اینکه این انزجار بعد از مرگ ستالین در پولند ، هنگری و بعداً چکوسلواکیا به

آواره ساختن ، کشتن ، بستن ، بحقوق مردمان تجاوز کردن ، این است : ره آورد های کمونزم و سوسیالزم .

شکل ملی تبارز کرد که توسط قوای سرخ روسی سرکوب گردید.

امپراطوری روسیه از ملیت ها و نژاد های مختلف و غیر متجانس تشکیل یافته است. روس ها از ابتدا کوشیده اند که با روسی سازی فرهنگ، تمدن و طرز فکر این ملیت ها ثبات داخلی امپراطوری را تأمین نمایند. هر گونه وسائل از قبیل استعمال قوای نظامی، قتل و کشتار، ترور، تبعید به سایبریا و اعزام به کارخانه های کار اجباری بکار برده شده است تا احساس آزادی خواهی این ملیت ها را خفه سازند. مدت بیش از شصت سال است که رژیم کرملین به نابودی نسل های سابقه مشغول است و تلاش دارد که نسل جوان، طبق خواستهٔ رژیم بار آید.
این سیاست در سرزمین هائی که تازه جزء امپراطوری قرار گرفته و بنام اقمار روسیه یاد میگردند نیز بگونه های مختلف مورد تطبیق قرار میگیرد. کرملین به بهانهٔ دفاع از کمونیزم برنامه های توسعه طلبانهٔ تزار ها را تعقیب نموده میخواهد که ثبات و آرامش ممالک اقمار را به نفع خود تضمین نماید. روس ها میخواهند که یک کنفدراسیون جهانی را به اساس شعار کاذب و بی محتوی (کارگران جهان متحد شوید) بوجود آورده، اداره و نظارت آنرا خود در اختیار داشته باشند. روس ها بارها به ممالک اروپای شرق گوشزد نموده اند که نظام اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی روس توانسته است مناطق غیر متجانس را در داخل روسیه متحد سازد، لذا این نظام باید بحیث نمونه در ممالک اقمار نیز جهت اتحاد و اتمام «کنفدراسیون سوسیالستی عمومی» مورد استفاده قرار گرفته ممالک اروپای شرق را با کنفدراسیون سوسیالستی روسیه مزج نماید.

از نظر روس ها این امپراطوری دارای سه نوع اجزاء می باشد:

(۱) جمهوریت تحت ادارهٔ مستقیم کرملین.

(۲) ممالک سوسیالستی خارج از سرحدات که تحت دیکتاتوری مؤسساتی و سلطه و نفوذ نظامی و اقتصادی روسیه قرار دارند مثل ممالک اروپای شرق، مغلستان و رژیم دست نشاندهٔ افغانستان.

(۳) ممالک ماورای بحار از قبیل کیوبا، ویتنام، موزنبیق، انگولا، حبشه و یمن جنوبی.

برای اینکه روس ها توانسته باشند اجزای داخلی و خارجی امپراطوری را باهم متحد سازند قصداً سرنوشت استحکام و همبستگی ایالات داخلی را با ثبات و همبستگی اجزای خارجی مرتبط ساخته اند.

برای اینکه روس ها توانسته باشند این کنفدراسیون را بوجود آورده آنرا استحکام بخشند، در نظر ندارند مثل روز های اولی قدرت شان و ایام جنگ جهانی دوم به اشغال مستقیم ممالک اروپای شرق دست زده آنها را رسماً جزء قلمرو خود اعلان نمایند بلکه مؤثر ترین راه به نظر نظامیان کرملین جهت کاملا متکی ساختن اروپای شرق به مسکو، بوجود آوردن مؤسسات نظامی، اقتصادی و سیاسی مشترک و بهم ارتباط دادن اصول اداری این مؤسسات میباشد.

احزاب کمونیستی اروپای شرق بالنوبه مکلف اند سیاست هائی را در پیش گیرند که روحیه همکاری و ارتباط با باداران روسی شانرا تقویت بخشد. این احزاب باید روشی را در پیش گیرند که مؤسسات اقتصادی و فرهنگی، نظامی و سیاسی و دستگاه های اداری مربوط آن، ارتباطات شانرا با مؤسسات مقابل روسی شان روز بروز تقویت نمایند، زیرا تقویت این

ارتباطات ، نظارت و ادارهٔ روسیه را بر اروپای شرق تحقق می بخشد .

از جملهٔ مؤسساتی که این نوع سلطه را تحقق می بخشد ، یکی هم پکت یا پیمان وارسا و مؤسسهٔ اقتصادی کومیکان میباشد. مؤسسات اداری، فعالیت‌ها و مانورهای مشترک پیمان وارسا ، بصورت خود کار، ادارات قوای نظامی روسیه و وزارت دفاع آن مملکت را با وزارت دفاع ممالک اروپای شرق ارتباط می دهد. ادارهٔ اقتصادی کومیکان با روی دست گرفتن پلان گذاری مشترک ، سرمایه گذاری ها و فعالیت های تولیدی مشترک، قصد دارد یک دستگاه اداری اقتصادی مشترک روسی و اروپای شرق را که متکی بر یکدیگر باشد بوجود آورد . به این ترتیب روس ها در نظر دارند که با بوجود آوردن چنین دستگاه در طویل المدت ، اروپای شرق را در امپراطوری منحل نموده ، کنفدراسیون سوسیالستی را تحت رهبری مسکو تشکیل دهند . گرچه برای فعلاً مشکلات و موانع فراوانی بر سر راه روس ها قرار دارد اما با آنهم احزاب حاکم کمونیستی تحت فشار قرار دارند که با در نظر داشت شرائط محیطی، این اهداف طویل المدت را در فعالیت های نظامی، اقتصادی و سیاسی شان فراموش ننمایند .

در مقدمهٔ قرار داد پکت وارسا ذکر شده که : «. . . . درعین زمان با در نظر داشت شرائطیکه در اروپا و در نتیجهٔ امضای قرار داد های پاریس که هدف آن بوجود آوردن اتحاد نظامی تازه ای به شکل اتحاد اروپای غربی با سهم گیری آلمان غرب که دو باره نظامی شده و در ناتو شامل گردیده است ، . . . . به مواد ذیل موافقت نمودیم . . . .» این و اعلامیه های بعدی فرمانروایان کرملین، چنین

اطفال آواره و بی سرپناه افغان که دور از وطن ، وبدون سرنوشت ، بااین وضع رقتبار دیده میشوند .

وانمود می سازد که پکت وارسا به خاطر عکس العمل در برابر قرار داد های پاریس و شمولیت آلمان غرب در پکت ناتو به امضاء رسیده است . در حالیکه به هیچ وجه نمیتوان این ادعا را از انگیزه های اساسی پکت وارسا دانست . این موضوع در عمل ثابت گردید که پکت وارسا تنها وسیلهٔ دفع سیاست های ناتو نبوده بلکه یکی از وسائل مؤثر منکوب نمودن ملت های اروپای شرق بوده است . تا به حال از پیمان وارسا بحیث وسیلهٔ دفاع در مقابل تجاوزات خارجی استفاده نگردیده بلکه از طریق آن در مسائل داخلی ممالک اروپای شرق مداخلات صورت گرفته ، زمینهٔ تجاوزات خارجی ها را فراهم نموده است . مثل مداخلات روس ها در انقلاب هنگری و چکوسلواکیا.

در نومبر (۱۹۵٤) روس ها کوشش نمودند که از امضای قرار داد های پاریس جلوگیری بعمل آرند اما چون موفق نگردیدند ، پیشنهاد انعقاد کنفرانس سراسری اروپا را نموده و خواستند تا سیستم دفاعی مشترک اروپائی را بوجود آرند . روس ها با زرنگی تمام از فرصت استفاده نموده بر ممالک اروپای شرق که در کنفرانسی به تعقیب کنفرانس پاریس منعقد گردیده بود فشار وارد نمودند که به اتخاذ تصامیم دسته جمعی جهت بوجود آوردن قوای مسلح مشترک تحت‌فرماندهی‌واحد، دست زنند، چون قرارداد پاریس به تاریخ پنجم ماه می (۱۹۵۵م) ، به امضاء رسید و آلمان غرب به تاریخ نهم ماه می (۱۹۵۵م) بحیث عضو ناتو شناخته شد لذا روس ها در یازدهم ماه می درختم کنفرانسی که به اشتراک نخست وزیران، وزرای دفاع و خارجهٔ روسیه و هفت مملکت اروپای شرق و چین بحیث ناظر،منعقد گردیده بود متن معاهده (پکت وارسا) را به امضاء رسانیدند .

گرچه اوضاع سیاسی نزدیک به زمان امضاء پکت و بوجود آمدن پیمان ناتو در آماده ساختن افکار و ذهنیت ممالک اروپای شرق خالی از تأثیر نبوده اما آنطوریکهٔ روس ها ادعا می نمایند این شرائط و عوامل ، یگانه انگیزه و علت بوجود آمدن پکت وارسا نمی باشد .

طوریکه قبلاً متذکر شدیم امپراطوری روسیه در زمان فرمانروائی ستالین توسط دیکتا توری شخصی و انتصاب اشخاص مطلوب در رأس احزاب کمونیستی حاکم بر ممالک اقمار،اداره می شد و احزاب مذکور حیثیت شعبه و شاخهٔ فرعی حزب کمونیست را دارا بود . اما بعد از مرگ وی امپراطوری به تشنج مواجه گردیده مردم ممالک اقمار به فعالیت های آزادی خواهانهٔ شان شدت بخشیدند .

حفظ آرامش و بر قراری سلطهٔ مسکو درین سر زمین ها یکی از امور حیاتی بحساب می آمد . این هدف از طریق دیکتاتوری مؤسساتی مثل پکت وارسا به نوع بهتری تأمین میگردید. طی مادهٔ (۷) پیمان وارسا ، ممالک امضاء کننده تعهد نمودند که

«به هیچگونه ائتلاف ، اتحاد و یا امضای قرار دادی که مخالف روحیهٔ پکت باشد مبادرت نخواهند ورزید» این ماده ، ممالک امضاء کننده را از استقلال واقعی محروم نموده به آنها مجال برقراری روابط با سایر ممالک جهان را طبق مصالح ملی شان نمیداد . همچنان باساس مادهٔ (٦) پیمان ، یک کمیتهٔ بنام کمیته (مشورتی سیاسی) بوجود آمد که فعالیت های سیاسی و سیاست های خارجی ممالک امضاء کنندهٔ پیمان را تدوین و ترتیب نموده هماهنگی بین شان ایجاد مینماید . در اولین جلسهٔ این کمیته،یک کمیسیون باصلاحیت زیر ادارهٔ سکرتریت واحد تعیین گردید تا در حضور نماینده های ممالک امضاء کننده، مسودهٔ سیاست خارجی ممالک را تصویب نماید . مرکز هر دوی این ارگان یعنی کمیتهٔ مشورتی سیاسی و کمیسیون مذکور را مانند سائر دفاتر مرکزی مؤسسات پکت در مسکو قرار دادند . به این ترتیب روس ها به عنوان ایجاد هماهنگی ، اتحاد ، همبستگی و . . . . سلطهٔ غیرمستقیم و مؤثر شانرا بر ممالک امضاء کننده برقرار نمودند . و این بر نامه هائی بود که از مظاهرات کوچک پولند و آلمان شرق به اینطرف روی دست بود .

سال های بعد از امضای پکت ، شاهد واقعات مهم تاریخی در داخل کمپ روسیه است . این واقعات در عمل نشان داد که پکت وارسا ، روی چه انگیزه هائی به میان آمد و به چه عکس العمل های شدید مردم مواجه گردید . قیام اکتوبر پولند و انقلاب هنگری از مهمترین واقعاتی است که روس ها را به لرزه انداخت و به آنها فهماند که استعمار نتوانسته است با بکار بردن ترور و اختناق و تحمیل اشخاص بر ان ملت ها ، روحیهٔ مبارزه و آزادی خواهی شانرا محو نماید. پکت وارسا جهت جلوگیری روند ضد ستالین درین زمان یکی از وسائلی بود که خروسچف از ان استفادهٔ مؤثری بعمل آورد. پیمان وارسا درین زمان بحیث یک مؤسسهٔ ارتباطی بین ادارات روسی و ممالک اقمار، نقش اساسی را ایفا نموده به روس ها اجازه داد تا در چوکات پیمان مذکور و قرار داد های دو جانبهٔ روسیه و ممالک ، اقمار،عساکر شانرا در ان ممالک مستقر نموده از ان در پشتیبانی رژیم های غیر مردمی و دست نشانده استفاده نمایند. مثلاً روس‌ها در دفاع از عمل وحشیانهٔ شان در هنگری به استناد ماده (٥) پیمان وارسا گفتند که «آنها به اساس ماده (٥) پکت وارسا مکلف بودند لشکر شانرا در خاک هنگری مستقر نمایند. » در حالیکه مادهٔ مذکور عملی نمودن آنعده تصامیمی را که باساس موافقهٔ مملکتین صورت گرفته باشد مجاز می داند و آنهم در برابر تهاجم خارجی و رفع خطراتیکه متوجه تمامیت ارضی کدام مملکت امضاء کننده باشد. اما با آنهم اعمال استعماری روس ها به عنوان اینکه آنها قانوناً مکلفیت (!) داشته اند توجیه میگردد.

باساس قطعنامه‌ای‌که بعد از اولین جلسه (کمیته مشورتی سیاسی) صادر شد این کمیته باید حد اقل سالانه دو بار تشکیل جلسه دهد. جلسات منظم کمیتهٔ مذکور منعقد نگردید مگر یک بار در سال ١٩٥٦ و یک باردر سال ١٩٥٨ به خاطر ضرورت های سیاسی مسکو. مثلاً جلسهٔ سال ١٩٥٨ بخاطر تصویب (پلان راپاکی) جهت بوجود آوردن منطقهٔ غیر ذروی در اروپای مرکزی و پیشنهاد آلمان جهت بوجود آوردن کنفدراسیون آلمان ، منعقد گردید. جلسهٔ مذکور در واقع به خاطر صحه گذاشتن بر سیاست بین المللی روسیه و اعلان موضع گیری های روس ها در قبال رویداد های آنروز تشکیل گردیده بود. به

این ترتیب (کمیته مشورتی سیاسی) پکت ، میدان فعالیت های روس ها قرار گرفته از طریق بلند گوهای آن ، مواقف سیاسی بین المللی شانرا اعلام نموده خواستند تا چنین وانمود نمایند که این سیاست از پشتیبانی سائر ممالک جهان نیز برخوردار است.

بعد از انکه استعمار روس و امریکائی در یک مسابقهٔ تسلیحاتی و تولید سلاح های ذروی در گیر شدند، در طرز فکر و اصول جنگی ممالک هم ، تجدید نظر صورت گرفت . مسئلهٔ جنگ های ذروی و سلاح های ستراتیژیکی این سؤال را مطرح ساخت که آیا در جنگ های آینده به جنگ های لشکری ومرسومی هم ضرورت خواهد بود ؟ این سؤال باعث بوجود آمدن دو گروه مخالفین و طرفداران این نظر شد . اما بالآخره جنرال های روسی به این نتیجه رسیدند که بدست داشتن نیروی لشکری در پهلوی نیروی ذروی خیلی ها ضروری است . چون انکشاف و تقویت هر دوی این ساحهٔ نظامی برای روسها خیلی ها زیادگران تمام می شد ، آنها تصمیم گرفتند که باید قوای لشکری ممالک اقمار را تحت ادارهٔ نظارت خود در آورده در صورت خطر بدون آنکه پولی هم مصرف نموده باشند از ان استفاده نمایند . لذا پکت وارسا یکی از منابع مهم قدرت لشکری و قوای بشری روس‌ها بحساب می آید . روی همین انگیزه بود که برنامهٔ مانور های مشترک نظامی و فعالیت های سیاسی و تریبوی مشترک را روی دست گرفتند تا در موقع مناسب آن به این عملیات و اصول فرماندهی لشکر های چندین ملیتی آشنائی داشته و در موقع ضرورت بتوانند آنها را به آسانی سوق دهند . جنرال‌های روسی حاکم بر پکت ؟ سالانه تعداد زیادی از افسران نظامی ممالک اقمار را به روسیه برده با تدریس اصول نظامی روسی و زبان روسی آماده می نمایند تا در صورت صدور فرمان عملیات، آنها بتوانند به آسانی عملیات مربوط

تانک زرهپوش پکت وارسا که در افغانستان بتصرف مجاهدین درآمده است

را انجام دهند .

در اکتوبر سال (۱۹۶۱) مارشال مالینوفسکی (Marshal Malinovsky) در بیست و دو مین کانگرس حزب کمونست روسیه راجع به ستراتیژی نظامی ، خطابه ای ایراد نموده نقش و اهمیت قوای لشکری را در پهلوی نیروی ذروی تائید نموده گفت: «قوای لشکری در پیروزی های آینده اهمیت فراوان دارد .» بسا از جنرال ها و مفکرین ستراتیژیکی روسیه به نقش قوای لشکری اشاره نموده آنرا عامل مهم و تعیین کننده در جنگ های آینده قلمداد نمودند . لذا آنها طرفدار تشکیل قوای لشکری بزرگی بوده میکوشند طرق بسیج نمودن تعداد زیادی از افراد را در جنگ های ذروی جستجو نمایند . آنها به این نتیجه رسیدند که باید قوای لشکری متحرک تهیه نموده آنها را در مناطق دور از سرحدات روسیه ، در داخل ممالک اروپای شرق جا بجا نمایند . چون روسیه به تنهائی از تهیهٔ این لشکر عظیم عاجز است لهذا قوای لشکری پکت را قبلا در نزدیکی سرحدات ناتو مستقر ساخته است تا از یکطرف به روسیه قدرت مقابلهٔ زمینی بیشتری را داده و از طرف دیگر میدان جنگ را در خارج از سرحدات انتقال دهند.

یکی از واقعات مهم تاریخی که انگیزه های استعماری روس ها را آشکار ساخت ، هجوم لشکر سرخ بر چکوسلواکیا بود . بازگو نمودن و بر شمردن واقعات قبل ازین واقعه موضوع خارج از بحث است اما با در نظر داشت آن می توان گفت که پکت ، وسیلهٔ تحمیل سیاست های کرملین بر ممالک اقمار بوده است . هجوم قشون سرخ بر چکوسلواکیا ثابت ساخت که پکت وارسا به همان اندازه که مصئونیت ممالک اقمار را در برابر ناتو تضمین نموده است باعث سلب آزادی داخلی و حق خود ارادیت ملت ها نیز گردیده است . این واقعه ثابت ساخت که حکومت هائی که در جهت خلاف سیاست روس ها حرکت نمایند از بین رفتنی است . روی همین علت بود که نیکولای چایسسکو منشی عمومی حزب کمونست رومانیا در لحظات بعد از این واقعه در بیانیهٔ ای ۱۷ جولای (۱۹۶۸) اش گفت که: «پکت وارسا وسیلهٔ دفاع دسته جمعی ممالک عضو در برابر حملات احتمالی خارجی است نه اینکه ما بتوانیم با استفاده از آن اعمال تجاوز کارانهٔ خویش را توجیه نموده در امور داخلی یک دیگر مداخله نمائیم .»

هجوم قشون سرخ بر چکوسلواکیا این موضوع را آشکارا ساخت که روس ها مصمم اند حضور عساکر شانرا در اروپای شرق دوام داده و این مسئلهٔ ازمسائل عمدهٔ سیاست خارجی روسیه میباشد و آنها آماده اند که جهت حفظ مقام شان در منطقه از زور هم کار بگیرند . روی همین دلیل بود که بر چکوسلواکیا حمله نموده و بعد از منکوب ساختن جنبش ملی چکوسلواکیا ، عساکر روس به عنوان اینکه دست

بروت شیر

این گرگ ، هزار گوسفندان خورده است
بسیار سرو پای غزالان خورده است
اینک چه شدش که پیچد از درد بخود
گوئی که بروت نره شیران خورده است

آورد های سوسیالیزم در خطر است و قوای نظامی فعلی چکوسلواکیا قابل اعتماد نیست در خاک چکوسلواکیا باقی ماندند.

بهمین ترتیب دو عنوان (کامنولت سوسیالستی) و (پکت وارسا) مفاهیم مترادف را بخود گرفتند و معلوم گردید که استحکام (کامنولت) به توانائی (پکت) تعلق دارد. اگر پکت که جنرال های روسی در رأس آن قرار دارند توانائی و نظارت و اداره اش را از دست داد (کامنولت سوسیالستی) موجودیت اش را از دست خواهد داد. لذا قوای نظامی باید بیشتر از حد لازم تقویت گردد تا در صورت قیام های مردمی و یا کدام حمله خارجی بتواند عوامل خطر سقوط امپراطوری مسکو را از بین ببرند. روی همین دلیل بود که بعد از حملهٔ قشون سرخ بر چکوسلواکیا مؤسسات و ادارات جدیدی تأسیس گردید تا در تحقق سلطهٔ بلاَ قید و شرط روس ها نقش اساسی را ایفاء نمایند. ایجاد دفاتر (مانور های مشترک) مؤسسات تعلیمی و سیاسی، طرح دکتورین های نظامی مطابق به ذوق کرملین همه از جمله تدابیر تازه ای بود که قوای نظامی روسیه را تقویت بخشیده و بکار بردن آنرا از طریق پکت وارسا ممکن ساخت.

اهمیت اساسی پکت برای روس ها بعد از نمایان شدن اختلافات درونی کمونیزم (روسیه و چین) در دهه (۱۹۶۰) بیشتر گردید. نمایان شدن این اختلافات زمینهٔ بیشتر انتقاد ازستالینیزم را آماده ساخت و کمونست های اروپای شرق مجال این را یافتند که روسیه را استعمارگر دانسته و به کمونست های اروپای شرقی جرأت این را داد که ازین به بعد همه گفته های مسکو را (قانون) ندانند. آنها فرصت توجیهات مختلف مارکسیزم را بدست آوردند و توانستند که روش های روسیه را حرکات استعماری قلمداد نمایند.

بوجود آمدن این وضع مسکو را به لرزه انداخته و باعث شد که کرملین از یک طرف روش سیاسی ملایم تری در برابر رهبران کمونستی ممالک اقمار اتخاذ نماید و از جانب دیگر به مسئلهٔ (سلطهٔ غیر

مستقیم و مؤثر تری) توجه جدی مبذول دارد . روس ها ، سعی بر این داشتند که روشی را اتخاذ نمایند که از یکطرف باعث برانگیختن مردم اروپای شرق نگردد و از جانب دیگر نگذارند که واقعات سال (۱۹۵۶) پولند و هنگری تکرار گردد . لذا استعمار روسی شکل پیچیده تر و نامرئی را از طریق دیکتاتوری های مؤسساتی بخود گرفت . بسط نفوذ و سلطهٔ نظامی روس ها از طریق پکت وارسا و اقتصادی از طریق (کومیکان) شکل تازه ای به استعمار روس داد .

روسیه که با رقابت ها و مخالفت های سیاسی چین مواجه بود خطرات سه گانه را متوجه سیاست‌های عظمت طلبانهٔ خود می دانست : منبع اول اصناف حاکم و ممتازی بودند که از ابتداء تحت تأثیر مستقیم روس ها نبوده آنها خود قدرت را در مملکت بدست آورده بودند. مثلا یوگوسلاویا و البانیا که بدون همکاری های مسکو نظام سوسیالستی را در مملکت شان تأسیس نمودند ، نگذاشتند روس ها از طریق مزج نمودن آنها در مؤسسات مثل کومیکان و پکت وارسا از آزادی و استقلال وحاکمیت ملی محروم‌شان‌سازند. گروه‌دوم عبارت از آنعده ازکمونست هائی بودندکه در ابتداء به همکاری روس‌ها به‌قدرت‌رسیدند اما آهسته‌آهسته‌نفوذ داخلی‌خود را بیشتر ساخته با دنبال نمودن سیاست‌های ملیت‌گرائی برتمام ارگانهای‌حزب و دولت نفوذ شانرا گسترش داده اعلان یکنوع استقلال و آزادی را در مقابل روس ها نمودند مثلا جیورج جیور جیودج (Gheorghe Gheorghiu-Di) بعد ازجنگ جهانی دوم به‌همکاری روس ها بحیث منشی عمومی حزب کمونست رومانیا و رئیس جمهوران آن مملکت قدرت را بدست گرفت اما وی بعدا توانست که از احساسات ضد روسی مردم رومانیا که ریشه های تاریخی داشته و با انضمام (بسارابیا) به روسیه اوج گرفت ـ بکاهد . (دج) در ابتداء با روس ها روابط نیک و حسنه داشت اما بعد از چندی روی مسائل اقتصادی و برنامه های کومیکان با آنها اختلافات پیدا نموده نگذاشت که همه برنامه های روس ها مورد تطبیق قرار گیرد . وی یکی از کمونست هائی بود که توسط روس ها بقدرت رسید اما بعدا با تعقیب برنامه های ناسیونالستی به منافع ملی رومانیا نسبت به مسئلهٔ انترناسیونالستی پوچ و بی ـ محتوی که از طرف روس ها جهت تأمین منافع ملی شان طرح میگردید ، اهمیت بیشتر میداد .

پرچم ابلیس

این پرچم سرخ ، بیرق شیطان است
یک لکهٔ خون بدامن دوران است
آغشته به خوناب دل کارگر است
آلوده بخون جگر دهقان است

ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله امواتٌ بل احیاءٌ ولکن لا تشعرون

به خون خفتگان سنگر حق

شهید مولوی محمد رفیق

مولوی محمدرفیق فرزند ملا آچل دربهاران(۱۳۱۲)دریک فامیل نجیب چشم بدنیا کشود تعلیمات ابتدائی را ازنزد علماء بطورخصوصی فراگرفت ودرسال(۱۳۲۹)بدارالعلوم عربی کابل شامل گردید بعد ازفراغت ازدارالعلوم مدت (۲۲)سال ازعمرخویش را به تربیه سالم فرزندان مسلمان افغانستان گذراند. این مرد مبارزبعدازاوج گرفتن انقلاب اسلامی سلاح بردوش گرفته گاهی به سنگرهای خونین انقلاب مردانه علیه روسها جنگید، وگاهی هم به مسند قضاوت نشسته مسائل عمدهٔ مسلمین راحل میکرد. بالاخره بتاریخ ۱۳۶۱/۶/۴ دریک نبردخونین باقوای تجاوزگرروس دستگیر وبه شهادت رسید.

انا لله وانا الیه راجعون

شهید ارباب حیدر:

مرحوم غلام قادر، مشهوربه: "ارباب حیدر"، فرزند ملامحمد قل بیک، درسال ۱۳۲۲ درقریهٔ کورتپه ی ولایت کندز، تولد یافت ودردامان پرازمهرو عطوفت والدینش به نشوونما، پرداخت. تحصیلات خویش را، بصورت خصوصی، دررشته ی علوم دینی، درسطح معمول محیطی، درنزد مولوی غازی فراگرفت. موصوف، زمانیکه ازمحیط تنگ وتاریک خانه، به محیط اجتماع ودرمیان مردم قدم گذاشته متوجه نابسامانیها وظلم و اجحافیکه ازطرف ستمکاران وزورگویان طبقه ی حاکم برمردم روا داشته میشد، گردید وهر

چندیکه ازعلوم ودانش سیاسی متداول روز، معلومات وبهره نداشت امابه بسیارخوبی ودر اسرع زمان، توانست دشمنان بی ماهیت مردم واجتماع خود راتشخیص دهدوبرای رهائی، ازسلطه‌ای اینهمه جنایتکاری ها وزورگوئی هاوبرای پایان، بخشیدن به اینهمه وحشت و

ارباب حیدر شهید

بربریت که ازطرف نوکران مزدوران دست نشانده وعوامل کاسه لیس استعمارشرق وغرب روزبروز، شیوع وگسترش می یافت موقف خودرامعین ومشخص، بسازد. لذانه همچون اکثر مردم، بی تفاوت، بگوشه ای، خزیدبلکه باکمال شجاعت وهمت، کمربربست وعلیه مزدوران استعمارکه بانهایت بی حیائی وبیشرمی، درتحت حمایه‌ی سرنیزه وتوپ وتانک ودستگاه بنام امنیتی دربار، هورامیکشیدندوبه سازوسرنای استعمار، درجاده‌ها پایکوبی مینمودند، به مبارزه‌ی قاطع وجدی وپیگیر، دست یازید.

زمانیکه داؤدجباروستمگر، ازطرف شبکه‌ی جاسوسی (کی‌جی‌بی) عهده دار قتل وکشتار انقلا- بیون مسلمان افغانستان شد؛ این برادر، حدودفعالیتها ومبارزاتش را وسیعتر وگسترده ترساخت وشب وروز، ازپای ننشست. همان بودکه: دولت دست نشانده‌ی کابل، به تعقیب این برادر، آغاز، ودررابطه باحادثه‌ی ۱۳۵۴ - پنجشیر، دستگیروزندانی گردیدوبعدازمانی ازمحبس رهائی یافت وهمچنان مسیر مبارزه وجهادرا، رهانه کردو زمانیکه ترکی بی ماهیت، به قدرت رسانیده شد، غلام‌قادر، همچون سائربرادران هموطن خود، سلاح بردوش کشیدوعلیه کفرواستعمار، به پیکارمسلحانه آغازنمود.

این برادر، مدتها بامجاهدین رزمنده‌ی بدخشان وتخار، یکجا بمقابله‌ی روسها پرداخته ودر جریان جهادش دراین دوولایت ازخود، رشادتها وشهکاریها، نشان داده است که تاامروز زبانزدعام وخاص مردمان آنجا میباشد.

ارباب حیدر، پس ازمدتها جهاددربدخشان وتخار، به کندز بازگشت وقوماندهٔ یک گروپ مجاهدین راه حق را، به عهده گرفت وبااستفاده از: تاکتیکهاواندوخته‌های رزمی اش، ضربات پی‌درپی ومهلک وکوبنده اش رابردشمنان سفاک وجنایت پیشه‌ی اسلام، چنان وارد ساخت که دمارازروزگار ناخدایان آدمخوارروسی، برآورد.

موصوف درتنظیم صفوف سائر مجاهدین منطقه‌ی کندز، عملا وبصورت مثمرومؤثر، سهم بارز داشت.

دشمن، درتلاش رهائی ازضربات این مجاهدرزمجوی، وارباب- حیدر مبارز، باکمال حرص و- ولع، درجستجوی دشمن ودرآر- زوی شهادت ولقاء ذات "الله".

سرانجام، تلاش وخواست این مبارزراستین، به ثمر رسید؛

ودرنتیجه‌ی یک زدوخورد بس خونین وسهمگین،باروسهای جنایت کار ،بتاریخ ۱۵/قوس/– ۱۳۶۰ درمنطقه‌ی قچی ولایت کندز ،مورداصابت گلوله‌های دشمن قرارگرفته و درفرجام؛ عروس زیبای شهادت را ،به‌بر کشیده وبدیدار محبوب یکتای خویش شتافت.

(اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْن)

هرچند ،باشهادت این برادر، آمال وآرزوهای دیرین وقلبی وی حاصل گردیدودرادای رسالت اسلامی وایمانی خویش،پیرو– زمندانه به‌پیش رفت وبا– سربلندی وسرخروئی زیست وزندگی اشرابا مبارزه وتلاش وپیکاردرراه خدا بپایان، رسانیدوبهدف پاک ومتعالی خویش نائل گشت ،ولی برادران همسنگر ،وهمه‌ی هدفمندان با– درک واحساس راازفراق وجدائی خویش ،حزین وآزرده دل نمود.

به هرحال،ازهرقطره خون پاک هرشهیدیکه بزمین میغلطد صدهاسال مسیرمبارزه‌ی مارا به جلوی بردوسندپیروزی– مارا ،توثیق می‌بخشدوروح رز– مندگی وستیزه جوئی رادرباز ماندگان خویش بمراتب تقو– یت میدهد وامیدواریهابر– فتح ونصرت رابه‌حقیقت ویقین مبدل میسازد.

روحت شادویادت گرامی باد؛ ای مبارزراستین راه حق وحقیقت!آمین!

شهید دوست محمد:

نوموړی شهید ،دوست محمد دعبدالجلال خان زوی‌دننگرهار ولایت د روداتوولسوالی‌دکوټ دجبی‌اوسیدونکی چی‌په ۱۳۲۰– کال کی زیږیدلی‌دی‌اوخپل ابتدائی تحصیلات ئی‌دمطرانو

شهید ،دوست محمد

په منځنی ښونځی کی سرته رسولی‌دی.دکوردبی سرپرستی په اساس ،ده ونشوه کولای چی خپلوتحصیلاتوته‌دوام ورکړی.

کله‌چی ملحددولت په افغانستان کی منځ‌ته راغی نو ،نوموړی هجرت ته‌مجبور شواوپاکستان ته‌ئی هجرت وکړ اوبیاکله‌چی په ۱۳۶۰ کال کی‌جهاددپاره‌بیرته وطن ته‌لاړ ،دمنجوبوروسانو دحملی په اساس(۱۳۶۰/۱۱/۲۴ تاریخ‌کی شهیدشو.

(اِنّا لِلّه وَاِنّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْن)

شهید گلاب خان:

شهیدگلاب خان ولدعبدالکریم درقریه‌ی اوزبین وحسین خیل مربوط ولسوالی سروبی ولایت کابل تولدیافت .بسن هفت سالگی درمکتب ابتدائیه‌ی اوزبین ،شامل شده وتاصنف سوم ،این مکتب را بپایان، رسانیده است.

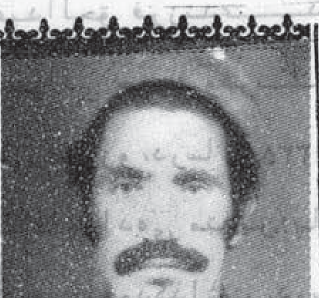

شهیدگلاب خان

همچنان گلاب خان شهید، دریکی ازخانواده‌های نجیب وفقیر ،پرورش یافته است.

درسال ۱۳۵۹ به جهاد فی سبیل الله و اعلای کلمة الله، آغاز، نموده ودرجریان یکی ازجنگ های شدیدبین مجاهدین راه حق وروسهای کافروسرکش، به سن ۲۸ سالگی، جام شهادت را برسرکشید وشهیدشد.

(اِنّا لِلّٰهِ وَاِنّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْن)

روحش شاد ویادش گرامی!

عبدالحق شهید:

عبدالحق فرزندعبدال ازولسوالی خوست وفرنگ قریه‌ی فارزو، درسال ۱۳۳۵ دریک خانواده‌ی متدین، پا به عرصه‌ی وجودگذاشت. درسال ۱۳۴۲ درمکتب ابتدائیه‌ی بازار شامل گردید. دوره‌ی متوسطه را نیزدرمکتب مذکور، به پایان رسانید ودرسال ۱۳۵۱ شامل لیسه‌ی دوآبی خوست فرنگ گردیدوبعدازسپری نمودن لیسه، شامل دارالمعلمین عالی بلخ گردید. همینکه روسهای متجاوز، افغانستان عزیزرا موردهجوم قرار دادند، این برادرمبارزوپرشور، وظیفه‌ی جهادراازتحصیل، مقدم دانسته، ازدارالمعلمین فرار ودرجبهه‌ی خوست وفرنگ در پهلوی برادران مجاهدخود قرارگرفته ودرسال ۱۳۵۹ به پشاور رفته ودرکورس استحکام، شامل گردیدوبعداز سپری نمودن کورس مذکور، چندی به صفت معلم استحکام مقررو ایفای وظیفه مینمود. درسال ۱۳۶۰ با برادران مجاهد خود، روانه‌ی جبهه گردید. ودر جبهه‌ی پنجشیر، چندی به تعلیم برادران مجاهد، پرداخته ودرهمان جا، توسط روسهای غارتگرومتجاوز، جام شهادت، نوشید.

(اِنّا لِلّٰهِ وَاِنّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْن)

روحش شاد ویادش گرامی باد!

محمد رجب شهید:

محمدرجب ولدنظرمحمد، مسکونه‌ی استرکوت شولگره‌ی بلخ، یک مجاهدواقعی بوده، ازسال ۱۳۵۸ به جهادمسلحانه آغاز

محمدرجب شهید

نموده ودرجریان جهاد، طی چندین برخوردباکفار، تعداد زیادی ازملحدین داخلی وخارجی را، به قتل رسانده وبالآخره، درجریان یک برخوردشدیدکه بین متجاوزین روسی ومجاهدین جان برکف راه حق، بوقوع پیوست، این برادر، باشربمبارد قوای هوائی دشمن، به شهادت رسیدوبه جوار رحمت ایزدی پیوست.

(اِنّا لِلّٰهِ وَاِنّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْن)

یادش گرامی باد!

صفحة مفقودة